

## جریان شناسی



## گروههای

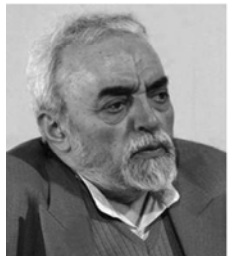


## سیاسی



## پس از انقلاب

علی شکوهی



اگر درباره تاریخ قبل از انقلاب به قدر کافی کتاب نوشته شده باشد که نشده است متأسفانه پس از سه دهه از پیروزی انقلاب تقریباً هیچ منبع مکتوب مدونی درباره تحلیل اتفاقات پس از انقلاب و روند شکل گیری جریان‌های سیاسی مختلف وجود ندارد.

علی شکوهی که از فعالان سیاسی و نویسندگان منتقد می باشد سلسله مقالاتی را در هفته نامه ارزشها به چاپ رساند که بعدها در هفته نامه تهران امروز نیز منتشر شد.

تحلیل وی از زمینه شکل گیری جریان‌های سیاسی ، شعارهای آنها ، عملکردها ، چهره های شاخص ، جریان‌های رقیب و اتفاقات مختلف برای جوانان دانشجویی که حافظه تاریخی ایشان دهه های پس از انقلاب را نیز به یاد ندارد خواندنی ، جالب و مفید خواهد بود.

امید آنکه انتشار این مقالات بتواند به درک و تحلیل دقیق تر از جریان‌های سیاسی موجود و سوابق ایشان کمک نماید و در آینده به صورت کتابی مستقل نیز در دسترس عموم علاقمندان قرار گیرد.

جنبش عدالتخواه دانشجویی  
تابستان ۸۵

دوره معاصر کشور ما، دوره ای حساس، پر حادثه و متحول محسوب می شود به گونه ای که ما دائماً با رخدادهای مهم و تعیین کننده رو به رو بوده ایم. این رخدادها، هم متنوع بوده اند و هم پیچیده و هم بیپای. تنوع آنها موجب شده که ما برای تحلیل و تبیین آنها به اطلاعات گوناگون و متفاوت نیاز داشته باشیم و پیچیدگی آنها به حدی بوده که اذهان ساده اندیش قادر به درک همه جوانب آن نبوده و تنها با توجه به برخی از عوامل دخیل در پیدایی هر حادثه، از تبیین آن عاجز باشند و پیاپی بودن این رخدادها هم باعث شده که ما با حجم عظیم و تلنبار شده ای از حوادث تحلیل نشده مواجه باشیم. با این که بسیاری از ما خودمان قهرمانان بسیاری از این حوادث و رخدادهای مهم تاریخی بوده ایم اما سرعت حوادث و پیچیدگی برخی از آنها به حدی بوده که نتوانسته ایم به تحلیلی همه جانبه و دقیق از آنها دست یابیم لذا ضروری است که بار دیگر با نگاهی از سر فرصت و همه جانبه نگر به تحلیل حوادث سیاسی و رخدادهای تاریخی مهمی بنشینیم که تاکنون بدون ارزیابی دقیق و بررسی همه جوانب و شناسایی دلایل شکل گیری و نتایج بعدی آنها سپری شده اند. بخش عمده این رویدادهای قابل تأمل به مواضع و کارکرد احزاب و گروههای سیاسی و نحله های فرهنگی مربوط است و لذا شناخت مواضع و بررسی عملکرد جریانهای سیاسی و فرهنگی در واقع تحلیل و تبیین بخش مهمی از تاریخ معاصر کشورمان محسوب می شود. در این سلسله مقالات ما برآنیم . با مروری تاریخی، مواضع، عملکرد و منازعات سیاسی و فکری و گروه های سیاسی اصلی کشور طی ۲۰ سال گذشته را بررسی کنیم و همه این بررسیها را مقدمه شناخت وضعیت موجود سیاسی قرار دهیم تا امکان مواجهه مبتنی بر شناخت و بصیرت با رخدادهای سیاسی جامعه، فراهم آید.

### جریانهای قبل از انقلاب

از سالهای پیش از انقلاب، تقریباً همه جریانهای فکری و سیاسی جامعه را می توان در سه جریان عمده زیر دسته بندی کرد.

**اول:** جریان ملی گرایی که بر هویت ملی تأکید می کرد و استقلال شکوفایی و پیشرفت و ترقی ایران را عمده ترین هدف قرار داده بود. این جریان خود را وارث مبارزات ملی شدن صنعت نفت می دانست و هیچ شکل معینی از نظام سیاسی و هیچ نوع آرمان مبتنی بر اعتقادات مکتبی و ایدئولوژیک را مطلوب ندانسته و مبنای عمل خود قرار نمی داد، اینان در مستقل ترین و مترقی ترین مواضع خود، خواستار کوتاه شدن دست بیگانگان از سر کشور و ملت ایران بودند و اداره ایران به دست ایرانی را طلب می کردند، در مبارزه با استبداد رژیم گذشته نیز جریان ملیون، گامهایی بر می داشتند اما لزوماً این گونه اقدامات برای پی ریزی یک نظام

سیاسی معین نبود بلکه بیشتر برای کم کردن مداخله فراقانونی شاه و خانواده او و درباریان در اداره امور کشور بود. جریان ملی گرایی به تغییر سلطنت اعتقادی نداشت و ایجاد یک جمهوری را نمی خواست بلکه در تندترین موضع گیری، خواستار «سلطنت کردن»، شاه بود نه «حکومت کردن».

طیفی از ملی گراها در جریان انقلاب اسلامی، با مردم همراهی کردند و تن به هویت اسلامی جامعه دادند. کریم سنجابی دبیر کل جبهه ملی در دیدارش با امام خمینی (ره) در پاریس، با زیر پا گذاشتن مواضع و مرامنامه جبهه ملی، تسلیم نظرات حضرت امام شد و در یک بیانیه مشترک با ایشان، نفی حکومت شاه و اساس سلطنت را مورد تأکید قرار داد. پذیرش نظر حضرت امام از سوی سنجابی، عمدتاً به خاطر عقب نیفتادن از مردم و کسب وجهه سیاسی صورت گرفته بود اما از سوی دیگر حکایت از غالب شدن هویت دینی بر هویت ملی جامعه داشت. در حالی که در دوران ملی شدن صنعت نفت، هویت ملی غالب بود و مبارزان مذهبی و چهره هایی چون آیت الله کاشانی هم در زیر سیطره ملیون مبارزه می کردند اما در مبارزان سال ۵۷ هویت اسلامی و دینی غالب بود و رهبری مبارزه را علمای انقلابی بر عهده داشتند و به همین دلیل نیروهای ملی گرا هم ایجاد یک نظام سیاسی مردم سالار و تأمین آزادیهای قانونی و حفظ منافع ملی را در همراهی با انقلاب اسلامی جستجو می کردند.

**دوم:** جریان کمونیستی که در آن زمان در بسیاری از کشورها، مبارزات ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری را نمایندگی می کرد و در ایران هم در طیفی از روشنفکران و تحصیلکردگان نفوذ داشت. مارکسیسم در ایران از دوران مشروطه ریشه دوانده و در سالهای پس از سقوط رضا شاه و در هنگام فعالیت حزب توده، بیشترین پایگاه مردمی را کسب کرده بود. بعدها با مشخص شدن وابستگی حزب توده به خارج و با توجه به بیگانگی مبانی مارکسیسم با اعتقادات مذهبی مردم، کار نفوذ سیاسی و فرهنگی جریانهای کمونیستی در ایران با دشواری مواجه شد و به ویژه با ظهور رهبران مذهبی انقلاب نظیر امام خمینی (ره) و متفکران مبلغ اندیشه دینی نظیر دکتر علی شریعتی، جریان کمونیستی جاذبه انقلابیگری خود را نیز از دست داد و از ایجاد حرکت مستقل مردمی عاجز ماند. سازمانها و تشکلهای کمونیستی نظیر «حزب توده ایران» و «سازمان چریکهای فدایی خلق» و دهها گروه کوچک و بزرگ مارکسیست، تنها در قشر محدود و کوچکی از تحصیلکردگان نفوذ داشتند و طبعاً برای عقب نماندن از حرکت عمومی انقلاب و مردم، ناچار به حمایت از رهبران دینی و ماهیت اسلامی انقلاب برمی خاستند هر چند از تدارک زمینه هایی که به تدریج آنها را از جایگاه و موقعیت مستحکمتری در درون حاکمیت انقلابی برخوردار کند هم غفلت نمی کردند. مطلوبترین نوع حکومت و نظام سیاسی در نزد کمونیستهای ایرانی، نوعی «جمهوری دمکراتیک خلقی» بود که اصول کمونیسم را ولو به

صورت مرحله‌ای در کشور بپایه کند و در پیوند با کشورهای کمونیست دنیا علیه نظام سرمایه داری و امپریالیسم جهانی قرار گیرد.

سوم: جریان مذهبی و اسلامگرا که خود از طیفهای گوناگونی تشکیل می‌شد. در این جریان، هم روحانیت مبارز و انقلابی فعال بود و هم روشنفکران مذهبی در عین حال، برخی از آنها مشابه نیروهای ملی عمل می‌کردند و یک طرح دینی برای جایگزینی نظام سلطنتی نداشتند. در حالی که در مقابل، گروههایی به ایجاد یک حکومت دینی بر اساس اصل ولایت فقیه معتقد بودند. درباره میزان خلوص برداشتهای مکتبی هم در میانشان اختلاف نظر وجود داشت و برخی از آنها دچار التقاط در باورهای دینی بودند. از نظر مشی مبارزه نیز برخی از آنها به جنگ چریکی و مسلحانه روی آورده بودند ولی بخش عمده نیروهای این جریان، معتقد به مبارزه از طریق بسیج مردمی با محوریت علما و روحانیت انقلابی بودند و جنگ مسلحانه را موجب از دست رفتن نیروها با کمترین دستاوردها تلقی می‌کردند. وجود این اختلاف نظرها موجب می‌شد که انسجام کاملی را در میان نیروهای مذهبی درباره اهداف انقلاب و چگونگی مبارزه نیابیم اما جایگاه مرجعیت شیعه در میان مردم از چنان استحکامی برخوردار بود که در مجموع می‌توانست رهبری مبارزه را در دست گیرد و چنین هم شد.

از میان همه افراد و گروههای مخالف رژیم شاه در نهایت امام خمینی (ره) با تکیه بر جایگاه و شأن دینی و با قرار گرفتن در بالاترین مرتبه روحانیت شیعه و ارائه طرحی برای تشکیل حکومت دینی بر اساس اصل ولایت فقیه، توانست رهبری توده‌های مردم را بر عهده بگیرد و با ایجاد یک نهضت فراگیر انقلابی و توسل به حرکت غیر مسلحانه و غیر نظامی، رژیم شاه را ساقط کند و سرانجام جمهوری اسلامی را با رأی اکثریت قریب به اتفاق مردم پدید آورد. پایان مبارزه با رژیم شاه، در واقع آغاز تشدید تعارضات در میان کسانی بود که تا دیروز به خاطر وجود دشمن مشترک، وحدت عملی داشتند زیرا هر کدام متوقع بودند که سهم بیشتری از قدرت سیاسی انقلاب را در دست گیرند و بر رقبای سیاسی خود پیروز شوند به همین دلیل از فردای پیروزی انقلاب اسلامی روند فاصله گیری گروههای سیاسی از حرکت عمومی انقلاب آغاز شد.

البته برخی از این گروهها حتی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی رسماً به مخالفت با رهبری انقلاب برخاستند و بلافاصله پس از پیروزی، با توسل به شیوههای خشن نظامی به جان انقلاب افتادند. گروه فرقان اولین اعلامیه ضد انقلابی خود را در تاریخ ۱۲ بهمن ۵۷ صادر کرد - یعنی روز ورود حضرت امام به ایران - و در آن مدعی شد که انقلاب از مسیر خود منحرف و گرفتار «آخوندیسم» شده است. این گروه با برداشتهای غلط، انحرافی و خوارج گونه از تعالیم دینی، ستیز با روحانیت را در دستور کار خود قرار داد و اولین ترورهای ضد انقلابی در روزهای پس از

پیروزی انقلاب از جمله ترور شهدای بزرگواری چون استاد مطهری و دکتر مفتاح به وسیله اعضای این گروه انجام شد. برخی از گروههای مسلح پیش از انقلاب - نظیر شاخه ای از چریکهای فدایی خلق به رهبری اشرف دهقانی - با توسل به تحلیل‌های طبقاتی مارکسیست‌ها، میان رژیم پیش از انقلاب و پس از انقلاب تفاوتی قائل نبوده و تداوم جنگ مسلحانه را در پیش گرفته بودند. برخی از این نیروهای سیاسی، با روند عمومی انقلاب و حرکت اسلامی مردم همراهی نشان دادند اما بدون پذیرش واقعی اهداف و رهبری انقلاب شیوه‌ای دوگانه را در پیش گرفتند و مترصد فرصت ماندند تا زمان انجام اقداماتی حساب شده برای کسب قدرت سیاسی در کشور فرا رسد. اینان به صورت خزنده در درون نهادهای نظام حضور می‌یافتند و با پنهان کاری و نفاق، حوزه نفوذ خود را گسترش می‌دادند. برخی از گروهها نیز در درون حاکمیت انقلاب به همکاری با رهبران روحانی نظام تن داده و در شورای انقلاب و دولت موقت حضور یافتند و در مقاطع بعدی از همراهی با حرکت‌های انقلابی مردم بازمانده و به صف منتقدان و مخالفان پیوستند. طی سالهای اولیه انقلاب، رهبری انقلاب درصدد تحکیم پایه‌های اقتدار نظام نوپای جمهوری اسلامی بود و می‌بایست در میان امواج توطئه‌های نظامی و براندازانه داخلی و خارجی از حاکمیت مردم و انقلاب حراست کند. در واقع از مقطع پیروزی انقلاب تا سال ۶۰ - ۶۱ را باید «دوره تثبیت» انقلاب اسلامی نامید. در این دوران، معتقدان به یک انقلاب دینی با محوریت فقه‌های صالح و با اهداف انقلابی، با چندین تهدید داخلی و خارجی مواجه بودند:

۱- تهدیدات آمریکا که به عنوان حامی اصلی شاه، سقوط زود هنگام نظام انقلابی را انتظار می‌کشید.

۲- گروههای تجزیه طلب وابسته که در غیاب یک دولت مرکزی تثبیت شده در جستجوی آرزوهای تاریخی خود بودند.

۳- بقایای رژیم سابق که با حفظ اقتدار خود در برخی از قومیتها و حضورشان در ارتش و برخی نهادهای داخلی، در خیال یک کودتا یا اقدام بر اندازانه به سر می‌بردند.

۴- رژیم عراق که بدلیل ضعف نظامی ایران و برخوردار نبودن انقلاب از حمایت تیم متحد جدی در میان ابرقدرتها و سرانجام یک دست نبودن نیروهای حاکم در ایران، برای خود شانس موفقیت می‌دید و به تجاوز همه جانبه علیه جمهوری اسلامی ایران دست زده بود.

۵- گروههای مسلح و شبه مسلح داخلی که به تدریج به سوی مشی مسلحانه روی آورده و رهبران و مسئولان نظام را هدف قرار دادند و برای به دست آوردن قدرت، به رویارویی همه جانبه با نظام برخاستند.

۶- نیروهای میانه، لیبرال و ملی در درون حاکمیت از شدت یافتن حرکت انقلاب ناراضی بودند و با نیروهای خط امامی انقلاب در موضوعات گوناگون اختلاف داشتند و در عمل قادر به ادامه همکاری با رهبری انقلاب و مدافعان وی نبودند.

۷- بعضی از گروه‌های کمونیستی که با الگوبرداری از برخی کشورهای همسایه نظیر افغانستان در صدد نفوذ در ارتش و نهادهای امنیتی و دستگاه‌های حکومتی بودند و با پنهانکاری و نفوذ زمینه‌های یک کودتای نظامی را تدارک می‌دیدند.

تمامی تهدیدهای فوق در ۳ تا ۴ سال اول پیروزی انقلاب اسلامی در ایران خود را به رخ نیروهای هوادار خط امام می‌کشیدند و اشتغالات دائمی آنان را فراهم می‌آوردند. بررسی رخدادهای سیاسی و نظامی و تحولات اجتماعی «دوره تثبیت» انقلاب به فرصتی مستقل نیازمند است ولی این نکته گفتنی است که طی این سالها به خاطر وجود دشمنان خارجی و داخلی و به دلیل حضور رقبای فکری و سیاسی در درون یا در حاشیه حاکمیت و نیز به خاطر درگیر بودن نیروهای خط امام با حجم وسیع مشکلات کشور، هرگز فرصت کافی برای بروز اختلافات فکری و سلیقه‌ای و کارشناسانه میان آنان فراهم نشد. در واقع اعتقاد به حکومت دینی، پایبندی به مواضع حضرت امام، مخالفت با گروه‌های کوچک و بزرگ ضد انقلابی در کشور تعمیق و جهت‌گیری انقلاب به سوی ستیز با سلطه آمریکا در منطقه، پایبندی به آرمان‌رهای قدس، مقابله با لیبرالیسم به مثابه جاده صاف کن امپریالیسم و امثالهم، مبانی مشترکی بودند که نیروهای موسوم به خط امام را متحد می‌ساختند و این در حالی بود که اینان در موضوعات گوناگون فکری، سیاسی و اقتصادی با هم اختلاف داشتند و کافی بود این تهدیدهای داخلی و خارجی از میان بروند تا زمینه ظهور و بروز مناقشات سیاسی و فکری تازه فراهم شود. تا نیمه دوم سال ۶۰ و نیمه اول سال ۶۱ زمینه تثبیت نهایی انقلاب فراهم شد. توطئه‌های آمریکا در سرنگونی حاکمیت ناکام ماند، حوادث جنگ تحمیلی به سود ایران تغییر مسیر دادند، بقایای رژیم شاه از بازگشت به قدرت کاملاً مأیوس شدند حرکت‌های خشونت‌طلبانه و مسلحانه گروه‌ها بی نتیجه ماندند، لیبرالها و بنی‌صدر از حوزه رهبری جامعه کنار رفتند، کودتای خرنده حزب توده کشف شد و خلاصه وضعیتی پدید آمد که نیروهای انقلابی معتقد به رهبری، قدرت سیاسی را به دست گرفتند و در این بستر، با ثبات سیاسی، برای اداره کشور اقدام به تشکیل دولت کردند. انتخاب ریاست جمهوری و تعیین میر حسین موسوی به نخست‌وزیری و تشکیل دولتی با حضور عناصر فعال گروه‌های سیاسی خط امام، آغاز دوره تازه‌ای در حیات سیاسی کشور ماست که با کشمکش‌های فکری و سیاسی عناصر درونی خط امام عجین شده است.

## قسمت دوم

پس از تشکیل دولت میر حسین موسوی، مباحث مربوط به تهیه قوانین اسلامی در حوزه‌های گوناگون به صورت جدی‌ترین موضوع مناقشه آمیز درآمد زیرا از آن پس، بنا بر این گذاشته شد که باز آفرینی قوانین اسلامی و کنار گذاشتن قوانین رژیم گذشته از اصلی‌ترین وظایف دولت اسلامی است و قابل انتظار بود که در تعیین این که نظر اسلام درباره موضوعات مختلف اقتصادی و سیاسی کدام است، میان نیروهای خط امام اختلاف بوجود بیاید که می‌توان آن را در دو محور زیر خلاصه کرد:

اول: حوزه اقتدار ولایت فقیه و حکومت دینی.

دوم: سیاست‌های اقتصادی.

البته در عمل این دو موضوع در هم تنیده می‌شدند و تفکیک میان آنها بیشتر جنبه نظری داشت یعنی در موضوعاتی مشخص هم، می‌شد تفاوت تلقی از مفهوم ولایت فقیه و حوزه اقتدار آن را مشاهده کرد و هم ردپای اختلاف نظر در تعیین سیاست‌های اقتصادی را دید. البته پیشتر از این هم برخی از موضوعات مورد اختلاف در همین دو حوزه مطرح می‌شدند که در مواردی خود آغازگر اختلاف گسترده بعدی محسوب می‌شدند.

شاید نخستین موضوع مورد اختلاف در میان نیروهای خط امام - که به نوعی به بحث حوزه اقتدار ولی فقیه هم مربوط می‌شد - مسئله اصلاحات ارضی و تصویب بند «ج» توسط سه تن از فقها، عملکرد هیئت‌های هفت نفره تقسیم زمین و اجرای قانون اصلاحات ارضی بود. این قانون با نظر حضرت امام، در سالهای ۵۸ و ۵۹ از سوی سه تن از فقهای بزرگ انقلاب (آیت الله منتظری، آیت الله مشکینی و شهید بهشتی) تهیه شده بود و بر طبق آن، هیئت‌های هفت نفره تقسیم زمین موظف بودند زمینهای «موات»، «مصادره‌ای» و «بزرگ» را در میان افراد بدون زمین تقسیم کنند. توزیع زمینهای بند «الف» (بایر و موات) و بند «ب» (زمینهای طاغوتیان و مصادره شده) از نظر همگان بلا اشکال به نظر می‌رسید اما توزیع زمینهای بند «ج» (زمینهای بزرگی که عرفاً از سه برابر زمینهای مورد نیاز یک کشاورز در هر منطقه بزرگترند) با اعتراض بسیاری از مالکان و نیز علما و فقها مواجه شد. علت این اعتراض هم روشن است. طبق این بند، مقدار زمینی که عرفاً از سه برابر زمینهای مورد نیاز هر کشاورز در هر محل بیشتر بوده مصادره شده و در اختیار کشاورزان بی‌زمین قرار می‌گرفت و چون دلیلی شرعی و قانونی برای نامشروع دانستن این زمینها وجود نداشت لذا تأکید شده بود که اجرت المثل آن زمینها باید به مالکان اصلی پرداخت شود. معترضان به این مصوبه، معتقد بودند که بزرگی یا کوچکی زمینها و اموال در اسلام مطرح نیست و اساساً مالکیت در اسلام، حد کمی ندارد بلکه دارای حد کیفی است و لذا تنها در صورتی می‌توان به مصادره اموال دست زد که غصبی و نامشروع باشند و

این در حالی است که دادن اجرت المثل در اجرای بند «ج» به معنای مشروع تلقی کردن آن اموال نبود.

#### نخستین رویارویی‌های فکری در بین نیروهای خط امام

موافقان و حامیان اجرای بند «ج» در مقابل، بر وجه انسانی و عادلانه آن تأکید می‌کردند و معتقد بودند که اولاً دستیابی به ثروت و مال در مقیاس زیاد، بدون ظلم و غارت و استثمار و ادا نکردن تکالیف مالی و شرعی میسر نیست، ثانیاً ایجاد جامعه اسلامی که در آن طبقات اجتماعی با فاصله‌های زیاد موجود نباشند، هدف اصلی و نهایی است و اجرای این قانون ما را در دستیابی به این هدف کمک می‌کند، ثالثاً حامیان اصلی و واقعی انقلاب اسلامی را افراد بی‌بضاعت و کم در آمد تشکیل می‌دهند و جهت‌گیری انقلاب هم باید تأمین منافع آنها باشد و صاحب زمین کردن اقدار بی‌زمین، وفاداری به جهت‌گیری کلی انقلاب است. رابعاً در صورتی که نظام اسلامی به «مصلحت» بداند می‌تواند به اتخاذ چنین تصمیماتی مبادرت کند و طبعاً اجازه حضرت امام به این سه فقیه شناخته شده، باعث مشروعیت قانونی می‌شود که آنان تهیه کرده اند.

در ابتدا سخن مخالفان اجرای این قانون، عمدتاً بر غیر شرعی بودن آن متمرکز می‌شد، زیرا به باور اینان، سلب مالکیت مشروع افراد و توزیع اموال آنان در میان دیگران، عملی غیر شرعی است و حتی دولت اسلامی هم مجاز به انجام چنین اموری نیست. به تدریج و پس از اجرای اولیه این قانون، اعتراضات به اشکال دیگری هم مطرح و دلایل تازه‌تری از سوی مخالفان ارائه شد که اهم آنان را در چند محور زیر می‌توان خلاصه کرد:

۱- قرار دادن «مصلحت» در کنار دیگر ادله فقهی و جعل حکم و قانون تنها بر اساس مصلحت، نوعی بدعت گذاری است زیرا احکام اسلامی برای تأمین مصالح مردم وضع شده‌اند و خداوند بهتر از انسانها، مصلحت آنها را می‌شناسد و برای تأمین آنها دین و شریعت اسلامی را فرستاده است. اگر انسانها با بودن حکم مسلم شرعی، خود به مصلحت اندیشی دست بزنند، در واقع خود را از خداوند هم آشناتر به مصالح آدمیان تصور کرده‌اند.

۲- تأمین نیاز اقدار کم درآمد و کشاورزان بی‌زمین، نمی‌تواند و نباید از طریق غیر شرعی صورت گیرد. مردم، مسلمان و در جستجوی تهیه اموال حلالند و مصادره اموال مردم و واگذاری آن به دیگران، خلاف شرع است و لذا معلوم نیست که اساساً خواندن نماز در این گونه زمینها و منازل جایز باشد.

۳- این سیاستها بیشتر از آن که بر اساس مکتب اسلام باشند تحت تأثیر اندیشه اقتصادی کمونیستها قرار دارند. در کشور ما نیز فضا سازی سیاسی و فکری توده‌ایها

و دیگر کمونیستها باعث شد که گروههایی از مسلمانان هم به راه‌حلهای آنها تمایل نشان دهند و برای ایجاد جامعه بی‌طبقه، به مصادره اموال، املاک و زمینهای اقدار بالایی جامعه بپردازند. اجرای بند «ج» در همین راستا، تصویب و اجرا شد.

۴- از نظر اقتصادی تقسیم زمینها باعث کاهش بهره‌وری آنها می‌شود یعنی تقسیم زمینهای مشروع مردم، علاوه بر اشکال شرعی، این نتیجه منفی را هم به دنبال دارد که باعث قطعه قطعه شدن زمینهای کشاورزی و کاهش بهره‌وری آنها می‌شود.

مناقشه بر سر مشروع بودن یا نبودن این قانون در سطح مراجع تقلید هم مطرح بود و برخی از مراجع ضمن رد این قانون، به صورت ضمنی تهدید می‌کردند که در صورت اجرای این قانون، کفن خواهند پوشید و به خیابان خواهند آمد. بسیاری از مدرسین و فقهای حوزه‌های علمیه هم در مخالفت با بند «ج» موضعگیری می‌کردند و حتی به صورت جدی برای جلوگیری از اجرای آن قدم برمی‌داشتند و از جمله با مراجعه مستقیم یا نامه‌نگاری به حضرت امام، از ایشان خواستار متوقف کردن اجرای بند «ج» قانون اصلاحات ارضی شدند. در سال ۵۹ فقهای شورای نگهبان به خدمت امام راحل رسیدند و ایشان در سخنانی فرمودند که در وضعیت کنونی به محض آن که از احترام به مالکیت مشروع مردم سخن می‌گوییم متهم به طرفداری از سرمایه داری می‌شویم و تا علیه غاصبان اموال مردم و به نفع محرومین حرف می‌زنیم ما را متهم به کمونیست بودن می‌کنند در حالی که اسلام نه آن است و نه این. ایشان سپس تأکید کردند که متأسفانه افرادی که ما را متهم به کمونیست بودن می‌کنند، به آیات و روایات هم متوسل می‌شوند و از جمله به فرمان حضرت امیر (ع) به مالک اشتر اشاره می‌کنند در حالی که آن، یک حکم حکومتی است و به آن فتوا نمی‌شود داد در حالی که ما در اسلام احکامی داریم که می‌توان مورد استناد قرار داد و از جمله شریک بودن فقرا در مال اغنیا است. حضرت امام در این جلسه تأکید کردند که چه بسا افرادی با ظاهر اسلامی، به سراغ مراجع و علما می‌روند و با دادن بخش ناچیزی از اموال خود به عنوان وجوهات شرعی، مدعی می‌شوند که اموالشان پاک است در حالی که بدهی آنها بیش از اینهاست و در مواردی اگر تمامی اموالشان هم مصادره شود باز هم بدهکار خواهند ماند چون آنها بیش از این به پرداخت وجوه شرعی، همت نکردند و اینک باید به صورت تصاعدی بپردازند. امام همچنین به عنوان مثال به سرمایه‌دارانی اشاره کردند که در پاریس به خدمت ایشان می‌رسیدند تا با دادن بخش ناچیزی از مال خود، بقیه را حفظ کنند ولی امام دست رد به سینه شان می‌زدند و تأکید می‌کردند که آنها باید اساس کارشان را درست کنند. در این جلسه امام راحل با اشاره به قانون اصلاحات ارضی و بند «ج» تأکید کردند که ممکن است قانونی خوب باشد اما مجریان خوبی نداشته باشد و به صورت ضمنی از نحوه اجرای این قانون انتقاد کردند اما در عین حال به فقهای شورای نگهبان تأکید

کردند که بسیاری از صاحبان زمین که از مصادره زمینهایشان ناراحتند اگر به دقت به کارشان رسیدگی شود معلوم می شود که اساساً مالک واقعی و شرعی این زمینها نیستند همانگونه که از وضعیت املاک منطقه خمین و اطراف بنده مطلعیم و می دانیم که آنها چگونه این املاک را صاحب شده اند.

این گونه موضع گیری حضرت امام در آن شرایط به معنای تأیید ضمنی بند «ج» تفسیر می شد اما ایشان به صورت رسمی و علنی، از این قانون دفاع نکرده بودند و همین امر موجب می شد که مخالفان بند «ج» همچنان در صدد تعطیلی این قانون برآیند و با خلاف شرع معرفی کردن آن خواستار توقف اجرای بند «ج» شوند البته انگیزه اعتراض عده ای از فقها و مراجع به این قانون فشارهای همان مالکان و صاحبان اموال مصادره ای بود که خود را به عنوان مریدان آن علما و مراجع معرفی می کردند و خواستار واکنش آنان می شدند اما باید پذیرفت که ابهام در مفهوم «مصلحت» و اختلاف در حوزه اقتدار نظام اسلامی و حکومت ولایی نیز از عوامل مؤثر در ظهور اعتراضات سیاسی و فقهی با این قانون بود.

باید یادآور شویم اجرای بند «ج» پس از مدتی تحت فشارهای مخالفان، متوقف شد اما مبداء مناقشاتی شد که تا سالها بعد هم ادامه یافت. ظاهراً علت توقف آن را عمدتاً باید در نوع اجرای آن دانست زیرا مجریان در اجرای قانون اصلاحات ارضی، بیشتر بر اجرای بند «ج» تأکید می کردند و این در حالی بود که در بسیاری از مناطق به دلیل وجود زمینهای موضوع بند «الف» و «ب»، می شد بدون اجرای بند «ج» افراد فاقد زمین را صاحب زمین کرد و در عین حال نه به جو نارضایتی ها دامن زد و نه باعث توقف تولید در بسیاری از این زمینها شد. سالها بعد آیت الله فاضل هرنندی در سخنرانی قبل از خطبه های نماز جمعه تهران پذیرفت که اگر هیئت های هفت نفره به جای اصرار بر اجرای بند «ج»، اجرای بندهای دیگر آن قانون را در دستور کار خود قرار می دادند، بهتر به اهداف اولیه می رسیدند.

بحث بند «ج» در واقع مبداء پیدایی اختلاف فکری و سیاسی وسیعی در میان نیروهای خط امام شد و طی سالهای بعد، از همان منظر در مقولات دیگری چون تصویب قانون کار، قانون تجارت خارجی، مالیاتها، قیمت گذاری و مشابه آن هم اختلاف نظرهای وسیعی در میان همفکران سابق پدید آمد. توضیح این نکته را هم ضروری می دانیم که در پناه این گونه مباحثات، مقولات دیگری نیز خود به خود مطرح بودند هر چند به صورت جدی در صدر عنوان مناقشات قرار نمی گرفتند اهم این مسائل عبارتند از:

- روحانیت و روشنفکری دینی و ارزیابیهای متفاوت درباره کارکرد هر کدام

- جهت گیری اقتصادی اسلام و نسبت آن با سوسیالیسم و سرمایه داری

- فقه فردی و فقه حکومتی و میزان کارآمدی فقه موجود

- خلوص اندیشه دینی یا التقاط فکری دینداران

- تخصص و تعهد و میزان تأثیر گذاری دینداران در مقولات کارشناسی

- رابطه مرجعیت و ولایت و نحوه تعیین تکلیف در موضوعات اختلافی میان مراجع و ولی فقه.

اینها مسائلی بودند که به صورت مستقیم و صریح یا در پوشش مباحث دیگر، مناقشات فکری و سیاسی جناحها را تشدید می کردند، در واقع در اختلافات بعدی جناحها، همین موضوعات بودند که به تناسب برجسته می شدند و محور مناقشات قرار می گرفتند که در فرصتهای بعدی به آنها خواهیم پرداخت.

### قسمت سوم

حوزه اقتدار حکومت منشاء نخستین رویاروییهای فکری و سیاسی

در فاصله سالهای ۶۰ تا ۶۶ ریشه و منشاء بسیاری از اختلافات فکری در میان نیروهای خط امام را باید در بحث حوزه اقتدار ولی فقیه و حکومت دینی جستجو کرد. در آن زمان درباره میزان اقتدار ولایت و حکومت دو نظریه وجود داشت:

**اول:** کسانی که معتقد بودند ولی فقیه فقط در چهارچوب احکام اولیه دارای اقتدار است و حق قانون گذاری ندارد. از دیدگاه این افراد، «ولایت فقیه» همان «ولایت فقه» است و فقیه تنها شأن اجرایی دارد و مجری احکامی است که در رساله های عملیه وجود دارند.

**دوم:** کسانی که معتقد بودند فقه موجود، پاسخگو نیست به این دلیل که «فقه فردی» است نه «فقه حکومتی» و در عمل تنها با تکیه بر رساله های عملیه مراجع تقلید نمی توان جامعه را اداره کرد. به نظر اینان، در مباحث اقتصادی و اجتماعی جدید موضوعات فراوانی وجود دارند که دارای کارکرد اجتماعی گسترده اند ولی در فقه ما درباره آنها از منظر حکومتی، بحثی صورت نگرفته است و لذا نمی توان بر اساس آن نظامات اجتماعی اسلام را ساخت زیرا نمی توان دست حاکم و دولت اسلامی را در چهارچوب فقه فردی بسته خواست.

به تدریج نظرات این دو گروه در نهادهای حکومتی به ویژه دولت و مجلس انعکاس یافت و تقابل آنها منجر به شکل گیری جناحهای سیاسی شد. بر اساس همان نگاه متفاوت، نظر هر طیف درباره سیاستهای اقتصادی و اجتماعی هم متفاوت بود و در چندین زمینه، کار به مناقشات گسترده و طولانی کشید. در زیر به برخی از این اختلاف نظرهای فکری و تبلور آنها در نحوه قانون گذاری کشور اشاره می کنیم:

۱- از حوزه های اختلافی، بحث معادن کشور و میزان مالکیت افراد بر معادنی بود که در زمین های آنها کشف می شد. ظاهراً در فقه رساله ای، تأکید شده بود که معادن از مصادیق خمس اند و در صورتی که در زمین افراد، معدنی وجود داشته باشد مالک زمین پس از پرداخت

خمس، مالک آن معدن هم تلقی می‌شود این حکم اگر با توجه به مصادیق معدن نظیر نفت و زغال سنگ و فلزات گران قیمت مثل طلا و نقره در نظر گرفته شود مشکل آفرین خواهد شد. افراد در جامعه، مالک منابع نفتی کشف شده در زمین خود هم، اختلاف نظرهایی وجود داشت اما حضرت امام با طرح یک فتوا درباره حدود مالکیت افراد بر معادن زیر زمینی، مانع از ظهور یک مناقشه جدی در این زمینه شدند. حضرت امام در این زمینه فتوا دادند که افراد از نظر مالکیت بر زمین و منابع زیر زمینی و نیز فضای بالای سر هر ملک، دارای محدودیتند و اینگونه نیست که مالک همه فضای بالای سر ملک خود و همه معادن زیر زمینی در عمق بسیار زیاد باشند بلکه این امر، تابع عرف است و قاعداً نمی‌توان افراد صاحب ملک را مالک آن منابع مهم زیرزمینی دانست.

مسئله دیگر اختلافی، چگونگی تدوین قانون کار بود. در دولت شهید رجایی، آیت الله مهدوی کنی در سال ۶۰، وزیر وقت کار، لایحه قانون کار را تهیه کرده و در دولت به تصویب رسانده بود اما با تغییر دولت، وزیر کار بعدی (احمد توکلی) اقدام به تهیه قانون جدیدی کرد. این قانون از نظر جهت‌گیری و نحوه نگارش، منطبق بر نظرات فقهای شورای نگهبان بود زیرا آنان به وزیر کار توصیه کرده بودند که این قانون را بر اساس باب اجاره که یکی از عقود اسلامی است، تهیه کند. مطابق احکام شرعی، هر عقدی هنگامی صحیح است که طرفین عقد به مفاد و محتوای آن راضی باشند یعنی اصل «تراضی طرفین عقد» رعایت شده باشد. بر این اساس در قانون کار که تنظیم کننده رابطه میان کارگر و کارفرماست مسائلی باید گنجانده شوند که بر کارگر یا کارفرما، شرط یا شروطی را تحمیل نکنند زیرا در صورت الزام کردن یکی از طرفین به رعایت برخی از شروط دیگر یک عقد شرعی تحقق نخواهد یافت. مثلاً قرار دادن اموری چون بیمه اجباری کارگر از سوی کارفرما، جلوگیری از اخراج کارگران بدون رعایت ضوابط، رعایت حداقل حقوق، بکار نگرفتن کودکان، در نظر گرفتن ۳۰ روز مرخصی سالانه برای کارگرها و امثالهم از جمله شروطی به حساب می‌آیند که محتوای یک عقد را غیر شرعی و غیر اسلامی می‌سازند.

در قانون کار تهیه شده از سوی احمد توکلی، این برداشت، مبنای تهیه قانون شده بود و لذا در آن شروط ذکر شده به صورت یک الزام قانونی برای کارفرما مطرح نشده بودند بلکه امور مطلوبی تلقی شدند که فقط در صورت توافق کارگر و کارفرما به صورت داوطلبانه می‌توانند اجرا شوند. مخالفان این گونه قانون‌گذاری را رها کردن میلیونها کارگر در مقابل کارفرمایانی می‌دانستند که فقط به منافع خود می‌اندیشند. از طرفی کارگران که نیازمند کسب درآمدند، به هر شرایطی تن می‌دهند چون مجبور به کارند و لذا دولت اسلامی نباید آنان را در مقابل

کارفرمایان رها کند بلکه باید شروط فوق‌الذکر را به عنوان شروط الزامی برای کارفرماها در نظر بگیرد.

طرفداران قانون کار مبتنی بر احکام اولیه فقهی، تنها بر اجرای احکام اصرار می‌ورزیدند نه بر تحقق عدالت و لذا از اجبار کارفرما به رعایت شروطی برای تأمین حقوق کارگران، جلوگیری می‌کردند، اما اجبار اجتماعی کارگران به قبول شرایط کارفرمایان را مضر برای عقد شرعی تلقی نمی‌کردند و در توجیه این امر می‌گفتند: «بین اجبار و اضطراب فرقه‌های اساسی وجود دارد. در حالت اجبار، فرد تحت فشار عامل بیرونی قرار می‌گیرد و در حالت اضطراب فرد تحت فشار عامل درونی یا مجموعه عواملی است که دست به دست هم داده و بدون این که نیروی مستقیم بیرونی دخالت داشته باشد وی را وادار به انجام عملی می‌کنند. در صورت اجبار و اکراه، قرار داد فاقد ارزش و غیر لازم‌الرعایه بوده و مستاجر ملزم به پرداخت حق واقعی در شکل اجرت المثل است اما در حالت اضطراب که شخص مضطر با اختیار و اراده خویش به مقداری کمتر از اجرت المثل رضایت داده و به توافق تن در می‌دهد، در این حالت واضح است که اشکالی متوجه کارفرما نیست و باید ریشه اضطراب را از میان برداشت.

در مقابل این نظر، بسیاری از گروه‌های سیاسی و جریانه‌های اجتماعی از جمله دولت میرحسین موسوی و طیفی از نیروهای انقلابی خط امام و شماری از فقهای برجسته و صاحب‌نام معتقد بودند که در نظر گرفتن ظاهر احکام بدون لحاظ کردن فلسفه آنها باعث می‌شود که ما به اجرای ظاهری شریعت مبادرت کنیم اما از نتایج عدالتخواهانه آن بهره‌مند نشویم، زیرا حکومت اسلامی باید با توجه به مصالح عمومی و در نظر گرفتن اولویتهای، به اجرای احکام بپردازد و چه بسا برای تأمین مصالح غالب مردم، نیازمند تعطیلی احکامی باشد که اجرای آنها در آن شرایط، به زیان کلیت جامعه تمام می‌شود. اما گروه نخست همچنان بر اجرای احکام اولیه اصرار می‌ورزید و می‌گفت: «اگر ما بخواهیم از مستضعفین حمایت حقیقی بنماییم، راهش اجرای احکامی است که در تحریر الوسیله و جواهر و سایر کتب فقهی آمده است. در این صورت بالاترین حمایت را از ایشان کرده‌ایم.»

طرفداران قانون کار معتقد بودند: «مخالفت با پیش‌نویس قانون کار عمدتاً از دو سو مطرح می‌شود: یکی مخالفت‌های نیروهای الحادی و وابسته به شرق که اصولاً با مبانی اسلامی قانون کار مخالف هستند و از سوی دیگر نیروهای مذهبی که بیشتر گرایش‌های روشنفکری دارند. یعنی مبنای رسیدن به حق را تحلیل‌های سیاسی و اقتصادی می‌گیرند و نه تسلیم در برابر احکام الهی.»

اما واقعیت جز این بود زیرا مسئله اصلی در نزد بسیاری از مخالفان پیش‌نویس قانون کار این بود که اساساً آنچه در آن پیش‌نویس، مبنا قرار گرفته لزوماً احکام الهی نیست و به همین دلیل

بسیاری از نیروهای خط امام با تقسیم بندی مخالفان پیش‌نویس قانون کار به شکلی که در فوق بیان شد، مخالف بودند و از جمله می‌گفتند: «سی‌وششمین شماره آن مجله (شاهد) نظری داده است که با کمال تأسف بدون اطلاع از فقه و فقاہت و طبق معمول و رویه همیشگی، تعدادی از فقها و علما و چهره‌های مؤمن دلسوز به انقلاب اسلامی را که فرزند رساله و شاگرد امام هستند به دلیل انتقاد بر پیش‌نویس قانون کار و رد آن، به نحوی غیر اسلامی مورد تقسیم‌بندی قرار داده‌اند... سخنان ایشان تحت عنوان دفاع از فقه و فقاہت و با استفاده از واژه‌ها و بیان مطالبی و نسبت دادن آنها به اسلام عزیز سرافکنندگی اسلام شناسان اصیل و عالمان به زمان و طعن دشمنان اسلام را به همراه داشته است و در این زمان از فقه و فقاہت و رساله بگونه‌ای طرفداری می‌کند که ضایعه‌ای جدید برای مسلمانان خواهد بود.

اختلافات بر سر قانون کار و این که آیا باید در آن شرایط الزامی برای کارفرمایان را گنجانند و از کارگران در طرفداران قانون کار مبتنی بر احکام اولیه فقهی، تنها بر اجرای احکام اصرار می‌ورزیدند نه بر تحقق عدالت و لذا از اجبار کارفرما به رعایت شروطی برای تأمین حقوق کارگران، جلوگیری می‌کردند اما اجبار اجتماعی کارگران به قبول شرایط کارفرمایان را مضر برای عقد شرعی تلقی نمی‌کردند.

این اختلافات آنچنان بالا گرفت که در سراسر جامعه واکنش داشت و در درون هیئت دولت هم شکافهایی را پدید آورد و سرانجام منجر به استعفای وزیر کار و وزیر وقت بازرگانی (عسگر اولادی) شد.

مسئله تجارت خارجی نیز یکی دیگر از موضوعات اختلاف برانگیز بود که به مقوله میزان اقتدار حکومت، ارتباط داشت دولت میرحسین موسوی در شرایط جنگ، معتقد به کنترل تجارت خارجی بود و آن را منطبق با اصول قانون اساسی (اصل ۴۴) می‌دانست که در آن تجارت خارجی در اختیار دولت و در زمره بخش دولتی قرار گرفته بود. در مقابل کسانی به ویژه آنان که با امر تجارت خارجی در عمل سر و کار داشتند، با این سیاست مخالف بودند. فقهای شورای نگهبان بسیاری از مدرسین و اعضای جامعه مدرسین و اعضای جامعه روحانیت و گروههایی از نمایندگان و مسئولان نیز بنا به دلایل مختلف با سیاست بازرگانی خارجی دولتی، مخالفت می‌کردند، عده‌ای آن را خلاف شرع می‌دانستند چون از نظر آنان، دولت نبایستی یک امر مباح یعنی تجارت را بر بخش خصوصی حرام کند مگر در مواردی که موضوع تجارت، مبادله کالایی باشد که شرعاً خرید و فروش آن حرام باشد. برخی دیگر به نقادی این سیاست از منظر کنار گذاشته شدن مردم و بخش خصوصی از اقتصاد کشور نگاه می‌کردند و معتقد بودند مسئولین محترم بگذارند هر کس کار خودش را بکند، بازرگانی و اقتصاد را بدهید به بازار این کارها مال بازار است.»

عده‌ای نیز از منظر حجیم شدن دولت و افزوده شدن بر هزینه‌های جاری کشور و با نگاهی کارشناسانه به نقد سیاست دولت در زمینه تجارت خارجی و دیگر عرصه‌های اقتصادی می‌پرداختند و معتقد بودند: «بدترین نوع جریان اقتصادی، شکل انحصاری اقتصاد دولتی است... به جای اینکه دولت با اتکاء به بینش دولت سالارانه کنونی، حمایت‌های آن چنانی و خرج از توان خود را وظیفه خود بداند، بهتر است بیشتر به کسوت خدمتگزاری درآید و مردم را برای یافتن راه علاج، آزاد گذاشته و راهنمایی کند و خود در خدمت آنان موانع موجود را که بیشتر آنها به سیستم دولتی ارتباط دارند، از سر راه بردارد.»

طرفداران دولت، اجرای سیاست اقتصاد کنترل شده به ویژه در حوزه بازرگانی خارجی را هم منطبق بر نص قانون اساسی می‌دانستند، هم عامل کنترل و ابزار نظارت دولت بر اقتصاد و جلوگیری از قدرت‌یابی سرمایه‌داران داخلی و تروریست‌های اقتصادی تلقی می‌کردند و هم در شرایط جنگی، بهترین شکل اداره اقتصاد کشور را این شیوه می‌دانستند که در آن، دولت حرف آخر را می‌زند و هر روز با فتنه‌ای از سوی سرمایه‌داری وابسته مواجه نیست. البته باید اذعان کرد که اجرای این سیاست باعث پر حجم شدن دولت و افزایش هزینه‌های کشور و از جمله سبب شد که سوء استفاده‌های کلان اقتصادی از متن این سیاستها صورت بگیرد اما در آن شرایط، دولت این سیاست را بر دیگر شیوه‌ها ترجیح می‌داد. با گذشت زمان و با مشخص شدن ضعفهای این سیاست و با بالا گرفتن بسیاری از مخالفتها با دولتی کردن تجارت خارجی، حضرت امام (ره) هم به نقادی ضمنی یا صریح این سیاست پرداختند و خواستار واگذاری امور تجارت به بخشهایی شدند که قادر به انجام این کارند و دخالت دولت را عمدتاً در حوزه‌هایی مجاز دانستند که مردم و بخش خصوصی قادر به انجام آنها نباشند. البته بیشتر این اختلاف نظر در زمینه سیاستهای مربوط به تجارت خارجی، منجر به بروز شکاف در دولت میرحسین موسوی شده بود که استعفای وزیر بازرگانی را هم به دنبال داشت.

#### قسمت چهارم

در قسمت قبل از سلسله مقالات «جناحهای سیاسی؛ ریشه‌های پیدایی و مواضع کنونی» به ذکر نمونه‌هایی از اختلافات فکری و سیاسی جناحهای داخل نظام در فاصله سالهای ۶۱ تا ۶۷ پرداختیم. آن نمونه‌ها عمدتاً به حوزه اقتدار حکومت و نفوذ رأی ولی فقیه مربوط بودند اینک ادامه بررسی آن مناقشات فکری را در همان حوزه پی می‌گیریم:

در ردیف همان موضوعات مورد اختلاف، می‌توان به نظر دو جناح سابق الذکر درباره تعاونی‌ها اشاره کرد. بخشی از نیروهای خط امام اساساً به تعاونی‌ها اعتقاد نداشتند و به هنگام مطرح شدن این مقوله در دولت و شورای اقتصاد، به مخالفت پرداختند و عملاً مانع شکل‌گیری قوانین



تعاونی‌ها شدند. به نظر این عده، تعاونی‌ها ساز و کاری‌اند که در نظام غربی پدید آمده‌اند و در زمان رژیم گذشته الگو برداری شده‌اند و «بدیهی است که از کارشناسان خارجی تعاونی‌ها یا متخصص ایرانی تربیت شده غرب، نسخه‌ای جز قانون‌های برگرفته از افکار و ایده‌های مطروحه در دنیای الحادی و مبتنی بر نظریات تئورسین‌های مادی مسلک غرب، چیز دیگری قابل تجویز نیست.» (رسالت- ۶۵/۱/۲۰)

این طیف از نیروهای انقلاب می‌گفتند: «اساس مصوبات کمیته‌های ده‌گانه سازمان برنامه و بودجه در واقع تعاونی‌هاست و بخش‌های دیگر ظاهری بیش ندارند. یعنی با اجرای تعاونی‌ها نوبت به بخش‌های دیگر نمی‌رسد و آنها تحت الشعاع و در محور تعاونی‌ها می‌چرخند و این علاوه بر آنکه مخالف فقه و قوانین اسلام است و با احکام شرکت، وکالت و ولایت در اموال منافات دارد، مخالف صریح قانون اساسی نیز هست زیرا در اصل ۴۴ قید شده که باید طبق ضوابط اسلامی تشکیل شود.» (نامه دو تن از اعضای جامعه مدرسین به نمایندگان مجلس) واقعیت آن است که اینان اشکالات کارشناسانه هم به کارکرد تعاونی‌ها داشتند اما عمده اشکالی که از نظر آنها موضوعیت داشت، همان خلاف شرع بودن این گونه نهادها بود و به همین دلیل برای آنها پذیرفتنی نبود. دو تن از اعضای گروه اقتصاد جامعه مدرسین که در شورای اقتصاد شرکت می‌کردند، در نامه خود به نمایندگان مجلس شورای اسلامی، از جمله درباره تعاونی‌ها چنین اظهار نظر کرده بودند: «در بعضی موارد- همچون بخش خصوصی، آن قسمت که ما شرکت داشتیم- سعی می‌شود تا آنجا که می‌شود مطابق اسلام باشد ولی هم آنها و هم ما می‌دانستیم که اگر تعاونی‌ها تثبیت شوند نوبت به بخش خصوصی نمی‌رسد ولو اینکه قوانینش کاملاً مطابق با فتوای امام باشد... ما تعاونی‌های تصویب شده را موجب سلب اختیارات مردم از اموالشان می‌دانستیم و خلافتش آنها آن را موجب رشد ... نظر ما این بود که قدرت اقتصادی از نظر فقه در دسترس مردم است و آنها آن را در قبضه دولت و تعاونی‌ها می‌دانستند.»

در مقابل این طیف، دولت و طرفداران آن قرار داشتند که شکل‌دهی به تعاونی‌ها را جدی تلقی کرده به معنای سلب اختیار از مردم نمی‌دانستند بلکه بهترین شکل مشارکت مردم در امور اقتصادی هم تفسیر می‌کردند، زیرا در صورت شکل‌گیری تعاونی‌ها، بدون آنکه سرمایه‌داری لجام گسیخته و سرمایه‌های بزرگ بخش خصوصی پدید آید مشکل سرمایه‌گذاری در بخش‌های تولیدی با سرمایه‌های کوچک هم حل می‌شود و رشد و توسعه اقتصادی پدید می‌آید.

حوزه موضوعات مورد اختلاف در فاصله سالهای ۶۱ تا ۶۷ گسترده تر از مواردی است که تا کنون برشمردیم ولی از نظر تئوریک، همگی به همان مقوله مبنایی یعنی حوزه اقتدار ولی فقیه

و حکومت اسلامی باز می‌گردند. در این سالها، در موضوعات دیگری چون: لایحه تشدید مجازات محترکان و گران فروشان، بحث تعیین قیمت برای کالاها، اجبار کشاورزان به فروش محصولات کشاورزی به دولت، تعیین سیاستهای کشت محصولی خاص در منطقه‌ای مشخص، اجبار صاحبان املاک به اجاره دادن آن و امثالهم، میان نیروهای خط امام اختلاف وجود داشت ولی ابهام اصلی به مقوله میزان اقتدار حکومت برمی‌گشت. علت اصلی مخالفت عده‌ای با لویح پیشنهادی دولت این بود که آنان «ولایت فقیه» را مترادف با «ولایت فقه» می‌دانستند و برای فقیه و حکومت در امر قانون‌گذاری شأنی قائل نبودند. از نظر آنان چون در اسلام «موضوع و حادثه‌ای در گذشته و حال و آینده نبوده و نخواهد بود فاقد حکم باشد یا حکم آن به صورتی بیان نشده باشد» پس «در اسلام هیچ موردی که احتیاج به تکمیل دین و جعل حکم توسط ولی فقیه داشته باشد، وجود ندارد و مواردی که عده‌ای تصور می‌کنند که فاقد حکم است، حتماً اشتباه می‌کنند زیرا مسلماً حکم آنها تعیین شده لکن آنها اطلاع پیدا نکرده‌اند» (آذری قمی- رسالت- ۶۶/۷/۶)

مخالفان دیدگاه فوق دین را کامل و استخراج حکم همه موارد را از دین میسر می‌دانستند اما این مسئله آنها را به سوی دیدگاهی تازه سوق می‌داد که مهمترین آنها عبارت بودند از:

- اولاً فقه موجود در رساله‌های عملیه را عمدتاً فقه فردی می‌دانستند که تکلیف فرد مکلف را در جامعه- و عمدتاً جامعه غیر دینی- تعیین می‌کرد یا به حوزه مسائل شخصی و غیر اجتماعی مربوط می‌شد.
- ثانیاً نگاه آنها به «فلسفه احکام» باعث می‌شد که از سطح «ظاهر احکام» فراتر برود و این سخن را نپذیرند که ما مأمور به اجرای ظاهری احکام بوده و مسئولیتی در قبال نتایج اجرایی آنها نداریم زیرا در مواردی، نتایج اجرایی ظاهری احکام باعث می‌شود که اصل فلسفه آن حکم از میان برود. بنابراین به صورت ضمنی به مقوله «فلسفه فقه» توجه داشتند.
- ثالثاً با نگاه حکومتی به فقه و احکام فقهی، معتقد بودند که ابواب فقه بدون عنصر حکومت مانند دانه‌های تسبیح بدون نخ، پراکنده‌اند و با عنصر حکومت، شکل و قوام و جهت پیدا می‌کنند و همین امر باعث می‌شود که حکومت در نظام اسلامی مجری نباشد بلکه سمت و سو و جهت و توازن میان ابواب پراکنده فقه را سامان دهد.
- رابعاً فکر می‌کردند که حکومت در درجه اول ضامن تحقق فلسفه احکام بویژه در بعد عدالت اجتماعی و اقامه قسط است و نمی‌شود مسئولیت نظام اسلامی را در قبال مصالح مردم و جامعه اسلامی و جهت‌گیری احکام الهی نادیده گرفت.

- خامساً در عمل تجربه کرده بودند که بسیاری از مسائل تازه و مباحث جدید مطرح شده در حوزه مسائل اجتماعی، دستاوردهای بشری در اداره مطلوب جوامع انسانی‌اند و نمی‌توان - و نباید هم - آنها را نادیده گرفت.
- سادساً معتقد بودند که در عمل، حکومتها مجبور به تصمیم‌گیری در حوزه‌ها و اموری‌اند که جنبه اجرایی و یا حکومت اسلامی بر اساس مصلحت اندیشی درباره آن تصمیم‌گیری می‌کند و البته این دسته از مسائل هم کم نیستند.

اما جریان فکری معتقد به ولایت فقه - نه ولایت فقیه - دایره اقتدار ولی فقیه را همچنان محدود می‌دانست و هر گونه قانون‌گذاری و جعل حکم بر اساس مصلحت حکومتی را نافی اصول استنباط فقه شیعه و نوعی قیاس و استحسان تفسیر می‌کرد و می‌نوشت: «تصور این که موضوعات جدید و مستحدث و آنها که در زمان نزول وحی سابقه نداشته و فاقد حکم است و تعیین تکلیف آنها به دست مجتهد، ولی فقیه و حکومت اسلامی یا مثلاً مجلس شورای اسلامی گذاشته شده است، سخنی بی‌دلیل و بی‌اساس است.» (آذری قمی - رسالت - ۶۶/۷/۵)

از نظر آنان: «وظیفه حکومت اسلامی حفظ احکام اسلام از تحریف و مباح نگهداشتن مباحات است مثلاً انتخاب شغل و مسکن در اسلام و قانون اساسی جمهوری اسلامی، آزاد و در اختیار خود مردم قرار داده شده است. نه مجلس حق دارد این اختیار را که برای مردم قرار داده شده، از مردم بگیرد و نه دولت اسلامی. زیرا این کار حرام کردن حلال خداوندی است. اگر افراد شرعاً و قانوناً مجازند که بدون عضویت در اتحادیه‌های تعاونی یا نظام پزشکی، کسب یا طبابت کنند، نه مجلس حق سلب اختیار از آنها را دارد و نه قوه مجریه.» (آذری قمی - رسالت - ۶۶/۴/۳۰)

مبتنی بر همین برداشت از فقه و رسالت حکومت اسلامی بود که آنان با طرحها و برنامه‌های دولت، مخالفت می‌کردند و حامیان این طرحها را به داشتن گرایشهای شبه کمونیستی و اندیشه‌های انحرافی و التقاطی محکوم می‌دانستند. حاصل این مناقشه فکری آن بود که در درون دولت، مجلس، شورای نگهبان، حزب جمهوری اسلامی، جامعه روحانیت مبارز تهران و در هر جا که نیروهای خط امام قرار داشتند، اختلاف نظر جدی ظهور کند و در عمل هم جامعه با معضل بزرگ فقدان قوانین کارآمد مواجه باشد که از آن با عنوان «خلاء قانونی» یاد می‌شد.

#### رجوع به احکام ثانویه

با ظهور بن‌بست عملی در تدوین قانون در خواسته‌های مکرر مسئولان دولت از حضرت امام برای ارائه راهکارهای فقهی، ایشان به مجلس اجازه دادند با توسل به احکام ثانویه، مشکل را حل کنند. بدین معنا که در صورت تشخیص ضرورت حاد از سوی نمایندگان و به شرط موقت بودن قوانین مصوب، مجلس می‌تواند قوانینی را به تصویب برساند بدون آن که شورای نگهبان

بتواند با آن مخالفت کند. در ابتدا قرار بود که تصمیم‌گیری در این زمینه با اکثریت نمایندگان مجلس باشد اما به خاطر سرعت زیاد مجلس در تصویب قوانین مبتنی بر احکام ثانویه و اعتراضات بر انگیزخته شده از سوی محافل مخالف به ویژه شورای نگهبان، امام دستور دادند تا ملاک تصمیم‌گیری، رأی «دو سوم» نمایندگان مجلس باشد. در اینجا ضروری است توضیحی را درباره مفهوم احکام ثانویه بیاوریم.

حکم ثانوی در واقع برداشتن موقت احکام اولیه در شرایط اضطراری و عسر و حرج است. فقها با بهره‌بری متون فقهی، حکم و موضوعات گوناگون را استخراج می‌کنند که به آن «احکام اولیه» یا «فتوا» گفته می‌شود. یکی از همین احکام آن است که در شرایط اضطراری و برای تأمین مصلحت برتر از جمله حفظ جان و پرهیز از ضرر معتنابه، می‌توان به صورت موقت، احکام اولیه را تعطیل کرد. مثال مشهور فقها در این زمینه، «اکل میت» یا خوردن گوشت مردار است. حکم اولیه در این زمینه آن است که خوردن گوشت مردار حرام است و در شرایط عادی نباید خورده شود ولی اگر فرد در شرایط اضطراری قرار بگیرد و تنها با خوردن گوشت حرام، امکان زنده ماندن فراهم شود، می‌توان تنها در حدی که از مردن نجات یابد از آن گوشت بخورد. بنابراین با پدید آمدن عسر و حرج، عنوان ثانوی پیدا می‌شود و با شرط موقت بودن، می‌توان احکام اولیه را کنار گذاشت.

دستور و اجازه امام به مجلس برای تصویب قوانین با استفاده از عنوان ثانوی در واقع مجاز دانستن مجلس به نادیده گرفتن موقت احکام مورد نظر فقهای شورای نگهبان بود و بر همین اساس هم عمل شد. با این رویکرد، مجلس برای تصویب هر قانون، باید ضرورت آن را به تصویب دو سوم نمایندگان می‌رساند و در عین حال مدت مشخصی (مثلاً ۳ تا ۵ سال) را برای اجرای آن در نظر می‌گرفت. در این راستا، اجرای قانون کار، بازرگانی خارجی، اخذ مالیات، قیمت‌گذاری کالاها، مبارزه با احتکار و امثال آنها با عناوین ثانوی مورد بحث قرار گرفتند، بدین معنا که مجلس تصویب می‌کرد چون دولت در شرایط عسر و عرج قرار گرفته و از طرفی حفظ دولت اسلامی واجب است پس اجازه دارد به مدت فلان و به مقدار بهمان، اخذ مالیات یا تجارت را کنترل کند یا پزشکان را برای عضویت در نظام پزشکی، مجبور سازد یا برای کارفرمایان، شروط اجباری وضع کند و قص علی هذا!

طبعاً این شیوه برخورد با قوانین نمی‌توانست مشکل‌گشا باشد و چشم انداز امیدوارانه‌ای را پدید آورد زیرا همان کسانی که تا دیروز تنها اصرار بر اجرای احکام اولیه داشتند، امروز به صف کسانی پیوسته بودند که ضرورت آن قوانین تشکیل می‌کردند. یکی از نمایندگان این طیف (آذری قمی) در مخالفت با قانون مالیاتها گفته بود که دولت باید همه هزینه‌ها و درآمدها را به مجلس عرضه کند و تنها در صورتی که با کم کردن هزینه‌ها و افزایش درآمدها نیازهای

دولت تأمین نشود، در آن صورت مجاز است به اندازه مابه التفاوت این دو رقم یعنی به میزان کسری بودجه سالانه خود، مالیات کسب کند و چون ما با دولت سالاری و حجم بزرگ آن مخالفیم لذا اصرار داریم که به جای تصویب قانون مالیاتهای مستقیم، دولت با واگذاری شرکتها و صنایع و نیز فروش نفت، درآمد کسب کند و بی دلیل مدعی وجود شرایط اضطراری نشود. یکی دیگر از همفکران این طیف در آن سالها، مدعی بود که دولت میرحسین موسوی، «مرده خور» است زیرا خود را در شرایط عسر و حرج قرار می دهد تا از احکام ثانویه و «اکل میته» استفاده کند. عدهای دیگر می گفتند دولت در ابتدا باید احکام اولیه را اجرا کند و در صورت قرار گرفتن در شرایط اضطرار، به احکام ثانویه پناه ببرد نه آنکه از همان ابتدا، با تکیه بر مصلحت نظام و حکومت و اقشاری خاص، احکام اولیه را کنار بگذارد و مستقیماً به سراغ احکام ثانویه برود. خلاصه آن که این طیف همان مناقشات سابق را این بار در شکلی دیگر تداوم بخشیدند و حوزه اقتدار حکومت را همان چهارچوب احکام اولیه می دانستند و تأمین مصلحت را مبنای مناسبی برای صدور حکم از سوی ولی فقیه و حکومت تلقی نمی کردند و لذا می نوشتند: «با توجه به اینکه ولی فقیه در محدوده تشخیص ضرورت می تواند جعل حکم کند، روشن می گردد که بدون تشخیص ضرورت و بدون این که حرج و گرفتاری برای مسلمین پیش آید و یا ضرر هنگفتی متوجه اسلام و مسلمین شود، به صرف مصلحت اندیشی نمی تواند حکمی را صادر نماید و نعوذ بالله اگر به صرف مصلحت اندیشی حکمی را صادر نماید، همان قیاس و استحسانی خواهد بود که ائمه (ع) مجتهدین ما از آن نهی نموده و فرموده اند که به هیچ وجه نباید به قیاس و استحسان عمل کنید.» (آذری قمی - جزوه خط امام)

سخن فوق در زمانی مطرح شد که از سوی امام راحل (ره)، بحث احکام حکومتی مطرح نشده و هنوز واژه «مصلحت» به صورت جدی در ادبیات فقها، جای مناسب خود را پیدا نکرده بود و تنها در حد مراجعه به عناوین مخالفان، سخن اولیه خود را قالب عبارات فوق مطرح می کردند و همچنان مخالفان را منحرف و التقاطی می دانستند.

واقعیت این است که جریان فکری معتقد به محدودیت اقتدار ولی فقیه و حکومت، نمی توانست با تکیه بر احکام ثانوی، تصویب آن همه قوانین را که از نظر آنها به قیمت تعطیل احکام اولیه الهی صورت می گرفت بپذیرد چون اولاً احکام اولیه را مبنای اداره جامعه می دانستند. ثانیاً هنوز با مقوله حکم حکومتی - آن گونه که بعدها حضرت امام مطرح کردند - آشنا نبودند. ثالثاً مطرح شدن این مناقشات فکری، پیامدهای سیاسی فراوانی داشت و آنها را به منازعات سیاسی با رقبا کشانده بود و این همه مانع از آن می شد که به تصویب قانون براساس عناوین ثانوی هم رضایت دهند.

### رجوع دیر هنگام به حکم حکومتی

سرانجام با تداوم کشمکشهای فقهی و فکری در مقوله حوزه اقتدار حکومت اسلامی و گرفتار آمدن دولت و مجلس در برداشتهای فقهی شورای نگهبان، چاره‌ای جز توسل به حضرت امام برای یافتن طریقی تازه و مؤثر نماند و لذا نخست وزیر از طریق مرحوم حاج سید احمد آقا در نامه‌ای حضرت امام (ره) سوال کرد که آیا در ازای امکاناتی که دولت در اختیار بخش خصوصی و واحدهای تولیدی قرار می دهد، می تواند آنها را ناگزیر از تبعیت از شروط الزامی قانون کار کند یا نه؟ حضرت امام هم پاسخ مثبت دادند. امام در این زمینه فرمودند: «دولت می تواند در مقابل رعایت شرایط خود و قانون، مواد اولیه و یا سایر امکانات متعلق به خود را به صاحبان صنایع بدهد و بر عکس در صورت عدم قبول شرایط آمده در قانون از سوی صاحبان صنایع، می تواند مواد اولیه و یا سایر امکانات متعلق به دولت را در اختیار آنها قرار ندهد.»

پس از این بود که سر حدی زاده وزیر کار وقت نامه‌ای به حضرت امام (ره) نوشت و استفتا کرد که: «آیا می توان برای واحدهایی که از امکانات و خدمات دولتی و عمومی مانند آب، برق، تلفن، سوخت، ارز، مواد اولیه، بندر، جاده، اسکله، سیستم اداری، سیستم بانکی و غیره به نحوی از انحاء استفاده می نمایند اعم از این که این استفاده از گذشته بوده و استمرار داشته باشد یا به تازگی به عمل آید در ازای این استفاده شروط الزامی را مقرر نمود. حضرت امام در پاسخ فرمودند: «در هر دو صورت چه گذشته و چه حال، دولت می تواند شروط الزامی را مقرر نماید.» اعلام این نظر، مقطع ورود نظام اسلامی به حوزه نظری بحث احکام حکومتی - البته به صورت دیر هنگام - شد و الا عملاً در گذشته احکام حکومتی فراوانی صادر شده بودند.

تا پیش از سال ۶۸ تعارضات فرهنگی به گونه‌ای با تعارضات سیاسی و اقتصادی انطباق داشت به این معنا که جناحهای سیاسی درون کشور، علاوه بر اختلاف در مقولات اقتصادی و نوع نگاهشان به فقه و چگونگی تدوین قوانین منطبق با شریعت، در مسائل فرهنگی نیز با یکدیگر اختلاف نظر داشتند. در آن زمان، مسائل فرهنگی عمدتاً در محورهایی چون فیلم، صدا و سیما و موسیقی خلاصه می شد و درباره آنها دو نگاه نسبتاً متفاوت در میان نیروهای خط امام وجود داشت. نگاه اول متعلق به طیفی از نیروهای سنتی تر جامعه بود که تعلق خاطری شدید به ظاهر دین نشان می دادند و هر گونه نوآوری در مقولات فرهنگی را انکار می کردند.

### نسبت پنجم

پس از مطرح شدن فتوا و نظر حضرت امام درباره مجاز دانستن دولت به مقرر کردن شروط الزامی برای واحدهایی که از خدمات و امکانات دولتی و عمومی استفاده می کنند، موجی از خوشحالی در میان طیفی از نیروهای خط امام پدید آمد زیرا شبیه شرعی نبودن لواحق

پیشنهادی دولت در زمینه‌هایی چون کار، مالیات‌های مستقیم، بازرگانی خارجی و امثالهم کاملاً مرتفع می‌شد و این امر بدین معنا بود که دیگر شورای نگهبان نمی‌تواند در مقابل این لوائح، به عدم انطباق با شرع متوسل شود لذا مجلس به آسانی می‌تواند به تصویب این قوانین مبادرت و خلاء قانونی موجود را مرتفع کند. در مقابل گروه دیگری از نیروهای خط امام به خاطر تعارض شدید نظر حضرت امام با آنچه تاکنون آنها تبلیغ کرده بودند، دچار نوعی حیرت و بهت شده و در صدد برآمدند تا به نوعی دامنه آن فتوا را محدود کنند. اینان تصور می‌کردند که اگر از این فتوا چنین استنباط شود که دولت هر گونه راهکار و سیاستی را می‌تواند عملی کند، در آن صورت، قوانین اسلامی مخدوش شده و جای آنها را قوانین و نظاماتی می‌گیرند که چه بسا نسبتی با فقه و شرع ندارند. با افزایش این گونه نگرانیها و پرده برداریهایی که جناح مقابل از فتوای حضرت امام می‌کرد، یکی از فقهای شورای نگهبان نامه‌ای به حضرت امام نوشت و ضمن انتقال این نگرانی به ایشان خواستار تصریح حضرت امام شد تا برخی به اشتباه، دولت را مجاز به تعیین هر گونه نظامات اقتصادی، اجتماعی، بازرگانی و... به جای نظامات اصلیه و مستقیم اسلام ندانند.

متن نامه آیت الله لطف الله صافی دبیر شورای نگهبان به این شرح است :

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر شریف حضرت مستطاب رهبر انقلاب اسلامی آیت الله العظمی امام خمینی دامت برکاته با عرض سلام و تحیت و مسئلت طول عمر و سلامت وجود مبارک در ظل عنایت خاصه حضرت بقیه الله ارواح العالمین له الفداء، تصدیق می‌دهد از فتوای صادره از ناحیه حضرت تعالی که دولت می‌تواند در ازای استفاده از خدمات و امکانات دولتی و عمومی شروط الزامی مقرر نماید به طور وسیع بعضی اشخاص استظهار نموده اند که دولت می‌تواند هر گونه «نظام اجتماعی»، «اقتصادی»، «کار»، «عائله»، «بازرگانی»، «امور شهری»، «کشاورزی» و غیره را با استفاده از این اختیار جایگزین نظامات اصلیه و مستقیم اسلام قرار دهد و خدمات و امکاناتی را که منحصر به او شده است و مردم در استفاده از آنها مضطر یا شبه مضطر می‌باشند وسیله اعمال سیاستهای عام و کلی بنماید و افعال و تروک مباحه شرعیه را تحریم یا الزام نماید. بدیهی است در امکاناتی که در انحصار دولت نیست و دولت مانند یک طرف عادی عمل می‌کند و یا مربوط به مقرر کردن نظام عام در مسائل عامه نیست و یا مربوط به نظام و استفاده از خود آن خدمت است، جواز این شرط مشروع و غیر قابل تردید است اما در امور عامه و خدماتی که به دولت منحصر شده است به عنوان شرط مقرر داشتن نظامات مختلف که قابل شمول نسبت به تمام مواردی و اقسام و اصناف و اشخاص است موجب این نگرانی شده است که نظامات اسلام از «مزارعه»، «اجازه»، «تجارت»، «عائله» و سایر روابط به تدریج عملاً منع در خطر

تعویض و تغییر قرار گیرد و خلاصه استظهار این اشخاص که می‌خواهند در برقرار کردن هر گونه نظام اجتماعی و اقتصادی این فتوا را مستمسک قرار دهند به نظر آنها باب عرضه هر نظام را مفتوح نموده است. بدیهی است همانطور که در همه موارد نظر مبارک راه گشای عموم بوده در این مورد نیز واقع اشتباه خواهد شد.

ایام افاضت و عزت و حراست از اسلام مستدام دبیر شورای نگهبان لطف الله صافی در پاسخ آیت الله صافی، حضرت امام نظراتی را مطرح کردند که هر چند حوزه فتوای قبلی را به «همه مواردی که تحت سلطه حکومت است»، سرایت دادند اما ابهام تازه‌ای در برخی از اذهان پدید آمد.

پاسخ حضرت امام به نامه دبیر شورای نگهبان به این شرح است :

بسمه تعالی

دولت می‌تواند در تمام مواردی که مردم استفاده از امکانات و خدمات دولتی می‌کنند با شروط اسلامی و حتی بدون شرط، قیمت مورد استفاده را از آنان بگیرد و این جاری است در جمیع مواردی که تحت سلطه حکومت است و اختصاص به مواردی که در نامه وزیر کار ذکر شده است ندارد. بلکه در انفال که در زمان حکومت اسلامی، امرش با حکومت است، می‌تواند بدون شرط یا با شرط الزامی این امر را اجرا کند و حضرت آقایان محترم به شایعاتی که از طرف استفاده جویان بی‌بندوبار یا مخالفان با نظام جمهوری اسلامی پخش می‌شود اعتنایی نکنند که شایعات در هر امری ممکن است.

والسلام علیکم ورحمة الله روح الله الموسوی الخمینی

در انتهای پاسخ حضرت امام به آیت الله صافی، چنین آمده که آقایان به شایعات اعتنایی نکنند و چون در اصل نامه آیت الله صافی، آن شایعات و استظهارات مربوط به تعطیل کردن نظامات اصلیه فقهی بود، بسیاری چنین برداشت کردند که نظر حضرت امام، تأکید مجدد بر رعایت احکام اولیه در تعیین شروط بوده است. رئیس جمهوری وقت (مقام رهبری کنونی) دقیقاً از همین نظر در خطبه‌های نماز جمعه (۱۱/دی/۶۶) سخن گفت و در تشریح نظرات حضرت امام که در پاسخ به وزیر کار و دبیر شورای نگهبان مطرح شدند، ضمن بیان مقدماتی اظهار داشت: «امام می‌فرمایند دولت می‌تواند در مقابل خدماتی که انجام می‌دهد شروط الزامی مقرر کند یعنی کارفرما که در شرایط عادی و بدون نظارت دولت می‌تواند با کارگر یک رابطه غیر عادلانه برقرار کند، می‌تواند ساعت کار را افزایش دهد، مزد کارگر را کاهش دهد، امکانات رفاهی لازم را به کارگر ندهد و فشار بر کارگر بیاورد، دولت می‌تواند کارفرما را ملزم سازد بر رعایت یک سلسله از الزامات و وظایف که بر عهده کارفرما گذاشته شود. چنین چیزی در اختیار دولت اسلامی است، در مقابل آن، خدماتی به کارفرما ارائه می‌دهد یعنی به کارفرما می‌گوید شما از

برق، آب، جاده، آسفالت، اسکله، بندر و انواع و اقسام امکانات و خدماتی دولتی استفاده کن. شرط استفاده از این خدمات این است که باید این کمک را به کارگر بکنی، این شرط را در مقابل کارگر متعهد بشوی، برای چه؟ برای این که به کارگر ظلم نشود... این اقدام دولت اسلامی به معنی بر هم زدن قوانین و احکام پذیرفته شده اسلامی نیست که تکیه سوال دبیر محترم شورای نگهبان هم روی همین است. گویا بعضی می‌خواستند از این فتوای امام این طور استنباط کنند... که امام می‌فرمایند: دولت می‌تواند با کارفرما شرط کند که در صورتی می‌توانی از این خدمات استفاده کنی که این کارها را انجام دهی. چه کارهایی؟ کارهایی که بر خلاف مقررات و احکام پذیرفته شده و اسلامی است؟ امام می‌فرمایند: نه اینها، شایعاتی است که آدمهای مغرض مطرح می‌کنند. یعنی چنین چیزی در پاسخ امام وجود ندارد. امام که فرمودند دولت می‌تواند شروط الزامی را بر دوش کارفرما بگذارد. این هر شرطی نیست. آن شرطی است که در چهار چوب احکام پذیرفته شده اسلام است و نه فراتر از آن. این بسیار نکته مهمی است در پاسخ حضرت امام که چون سوال کننده سوال می‌کند برخی این طور از فرمایشهای شما استنباط کرده اند که می‌شود قوانین اجاره، مضاربه، احکام شرعی و فتاوی پذیرفته شده مسلم را نقض کرد و دولت می‌تواند بر خلاف احکام اسلام شرط بگذارد، امام می‌فرمایند نه، این شایعه است یعنی چنین چیزی اصلاً در حوزه سوال و جواب وزیر کار و امام وجود ندارد.

در واکنش به اظهارات رئیس جمهوری، بسیاری از نیروهای خط امام، واکنش نشان داده و به نقادی پرداختند. اینان بر این باور بودند که فتاوی حضرت امام برای بن‌بست‌شکنی در روند تدوین قوانین مورد نیاز مطرح شدند ولی بیانات رئیس جمهوری در خطبه‌های نماز جمعه بار دیگر مباحث را به نقطه اول بازگرداند و تأثیر مثبت آن فتاوی را کاهش داد. این انتقادات حتی در جمع دوستان بسیار نزدیک رئیس جمهوری هم مطرح بود و به همین دلیل، رئیس جمهوری پیشگام طرح پرسشی از حضرت امام شد. ایشان در نامه ای به حضرت امام، به اظهارات خود در خطبه‌های نماز جمعه اشاره کرده و از حضرت امام درخواست کرد تا نظر صریح خود را درباره آن بیانات و این مناقشه فکری و فقهی طولانی و ایشان راه حل تازه‌ای را به روی نظام در تدوین قوانین گشودند و تحولی بزرگ در برداشتهای سنتی از فقه پدید آوردند. متن نامه حضرت امام (ره) در پاسخ به نامه حضرت آیت الله خامنه‌ای بدون شرح است:

بسمه تعالی

جناب حجت الاسلام آقای خامنه‌ای رئیس محترم جمهوری اسلامی دامت افاضاته.

پس از اهداء سلام و تحیت من میل نداشتم که در این موقع حساس به مناقشات پرداخته شود و عقیده دارم که در این مواقع سکوت بهترین طریقه است و البته نباید ماها گمان کنیم که هر

چه می‌گوییم و می‌کنیم کسی را حق اشکال نیست. اشکال بلکه تخطئه یک هدیه الهی برای رشد انسانهاست لکن صحیح ندانستم که جواب مرقوم شریف تقاضایی که در آن شده بود را به سکوت برگزار کنم، لهذا آنچه را که در نظر دارم به طور فشرده عرض می‌کنم.

از بیانات جنابعالی در نماز جمعه این طور ظاهر می‌شود که شما حکومت را که به معنای ولایت مطلقه‌ای که از جانب خدا به نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم واگذار شده و اهم احکام الهی است و بر جمیع احکام فرعی الهیه تقدم دارد صحیح نمی‌دانید و تعبیر به آنچه اینجانب گفته‌ام حکومت در چهارچوب احکام الهی دارای اختیار است به کلی بر خلاف گفته‌های اینجانب است.

اگر اختیارات حکومت در چهارچوب احکام فرعی الهیه است باید عرض حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم یک پدیده بی‌معنا و بی‌محتوا باشد.

مبنای مشروعیت احکام حکومتی، مصلحت اندیشی نظام حکومتی است. این احکام ممکن است در حوزه مباحات و منطقه الفراغ باشند و نیز ممکن است تعیین مصداق برای یک حکم کلی محسوب شوند و در مواقعی نیز با احکام اولیه در تعارض قرار بگیرند اما در هر حال برای تأمین مصلحت جامعه اسلامی، احکام حکومتی مقدمند.

اشاره می‌کنم به پیامدهای آن که هیچ کس نمی‌تواند ملتزم به آنها باشد. مثلاً خیابان‌کشی‌ها که مستلزم تصرف در منزلی است یا حریم آن است، در چهارچوب احکام فرعی نیست. نظام وظیفه و اعزام الزامی به جبهه‌ها و جلوگیری از ورود و خروج هر نحو کالا و منع احتکار در غیر دو سه مورد و گمرکات و مالیات و جلوگیری از گران‌فروشی قیمت گذاری و جلوگیری از پخش مواد مخدر و منع از اعتیاد به هر نحو غیر مشروبات الکلی و حمل اسلحه به هر نوع که باشد و صدها امثال آن که از اختیارات دولت است بنابر تفسیر شما عرض می‌کنم حکومت که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است یکی از احکام اولیه اسلام و مقدم بر تمام احکام فرعی حتی نماز و روزه و حج است حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند. حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند و مسجدی که ضرار باشد در صورتی که دفع بدون تخریب نشود خراب کند. حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است در موقعی که آن قرار داد مخالف مصالح کشور و اسلامی باشد، یک جانبه لغو کند و می‌تواند هر امری را چه عبادی یا غیر عبادی است که جریان آن مخالف مصالح اسلام است از آن مادامی که چنین است جلوگیری کند حکومت می‌تواند از حج که از فرائض مهم الهی است در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست موقتاً جلوگیری کند.

آنچه گفته شده است که شایع است مزارعه و مضاربه و امثال آنها با این اختیارات از بین خواهد رفت صریحاً عرض می‌کنم که فرضاً چنین باشد، این از اختیارات حکومت است و بالاتر از آن هم مسائلی است که مزاحمت نمی‌کنم. ان شاء الله تعالی خداوند امثال جنابعالی را که جز خدمت به اسلام نظری ندارید در پناه خود حفظ فرماید.

روح الله الموسوی الخمینی

شانزدهم دی ۱۳۶۶

با مطرح شدن بحث ولایت مطلقه فقیه و تأکید بر این نکته که دولت اسلامی با صرف مصلحت اندیشی حکومت می‌تواند قانون‌گذاری کند، بسیاری از ابهامات گذشته بر طرف و مشخص شد که دست دولت اسلامی برای تأمین مصالح اسلام و مسلمین، بسته نیست بلکه در صورت نیاز، حتی با تعطیل موقت احکام اولیه باید مصالح جامعه را تأمین کرد. بنابراین ما با دو دسته احکام مواجهیم:

اول: احکام اولیه که مبنای مشروعیت آنها جعل شارع مقدس است یعنی احکام و قواعد و قوانینی که از سوی خداوند وضع می‌شوند و فقها با مراجعه به قرآن و سنت آنها را می‌شناسند و به عنوان فتوا بیان و ارائه می‌کنند.

دوم: احکام ثانویه که مبنای مشروعیت آنها اضطرار و عسر و حرج است یعنی فقط در شرایط اضطراری می‌توان به آنها متوسل شد. این احکام در واقع، حکم مستقلی نیستند بلکه تعطیلی موقت احکام اولیه در شرایط عسر و حرج به حساب می‌آیند.

## قسمت ششم

پیامدهای سیاسی و تشکیلاتی یک منازعه فکری

با مطرح شدن «ولایت مطلقه فقیه» و توجه به احکام حکومتی در اداره جامعه، انتظار می‌رفت ریشه اصلی اختلافات میان نیروهای خط امام خشکیده شود اما در عمل چنین اتفاقی رخ نداد. زیرا دوام دیر هنگام آن منازعات فکری باعث شد که اختلافات سیاسی و سپس تشکیلاتی، ظهور کند و عملاً حتی پس از حل شدن مسائل فکری، کارکرد سیاسی و تشکیلاتی اختلافات باقی بماند. در ابتدای پیدایی تنازعات فکری، ابعاد سیاسی اختلافات بارز نبود و در مسائل تشکیلاتی اساساً اختلافی وجود نداشت. افرادی که بعدها در جهات متفاوت سیاسی حرکت کردند، در آن ایام در خط سیاسی واحدی قرار داشتند کافی است به ترکیب دولت میرحسین موسوی و بیشتر از آن وزرای کابینه شهید رجایی دقت کنیم تا صحت ادعای فوق، تأیید شود. در کابینه شهید رجایی و موسوی، وزرایی قرار داشتند که اینک در گروههای سیاسی مختلفی چون جمعیت مؤتلفه اسلامی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، کارگزاران سازندگی، جامعه

روحانیت مبارز تهران و دیگر گروهها عضویت دارند، اما در آن زمان در یک جبهه سیاسی عمل می‌کردند. به هنگام انتخاب مقام معظم رهبری به ریاست جمهوری، نامزد اول ایشان برای نخست وزیری، علی اکبر ولایتی بود نه میرحسین موسوی ولی هنگام بحث مجلس درباره رأی تمایل - و نه رأی اعتماد - به ولایتی، عموماً کسانی به مخالفت با وی برخاستند که بعدها با وی در یک جریان سیاسی قرار گرفتند اما در آن زمان با مخالفت خود، زمینه انتخاب میرحسین موسوی را فراهم آوردند و جالب آن که بعدها خود به مخالفان جدی موسوی مبدل شده و برای تغییر نخست وزیر تلاش می‌کردند.

از سال ۶۱ به بعد، بتدریج اختلافات سیاسی میان نیروهای خط امام تشدید شد و پس از چند سال تمام نهادهای رسمی و تشکلهای حزبی و گروهی را در بر گرفت. در درون دولت، عملاً تعدادی از وزرا با خط مشی دولت میرحسین موسوی به مخالفت برخاستند (توکلی، عسگر اولادی، ولایتی، ناطق نوری، پرورش، مرتضی نبوی و...) و نوعی دولت در دولت را به وجود آوردند. با بالا گرفتن کشمکشهای آنان با بقیه اعضای کابینه، مسئله استعفاي دسته جمعی آنها مطرح شد اما به خاطر مخالفت حضرت امام با این اقدام، تنها دو تن از وزرا (توکلی و عسگر اولادی) استعفا داده و از دولت خارج شدند. پس از این استعفا و هنگامی که تنشهای سیاسی در پیرامون این اقدام دو تن از اعضای کابینه بالا گرفت، امام خمینی (ره) در سخنانی از ضرورت دفاع از دولت سخن به میان آوردند و در عین حال دو وزیر مستعفی را نیز به عنوان دو نیروی خوبی که می‌شناسند، توصیف کردند و بدین وسیله در تلطیف فضای سیاسی کشور گام برداشتند.

در مجلس هم طیف بندی سیاسی جدیدی شکل گرفت و نیروهای خط امام به طرح دیدگاههای مختلف و انتقاد از یکدیگر پرداختند. در مجلس چون امکان مطرح شدن آزادانه تر اندیشه‌ها و آراء نمایندگان وجود داشت و نمایندگان در قالب اظهار نظر درباره طرح‌ها و لوایح و نیز در نطقهای پیش از دستور، تفکرات سیاسی خود را بیان می‌کردند لذا با سرعت بیشتری دو قطبی شدن مجلس شکل گرفت و عده‌ای به «چپ» و عده‌ای به «راست» موصوف شدند. تعارضات نیروهای خط امام در مجلس به دلایل دیگری نیز تشدید می‌شد از جمله به خاطر دیدگاههای شورای نگهبان که باعث برانگیختن اختلافات در پیرامون لوایح و طرحها می‌شد و به ویژه در رأی اعتماد به وزرا یا کل دولت اثر می‌گذاشت.

در احزاب و گروههای سیاسی خط امام نظیر سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، حزب جمهوری اسلامی، جامعه روحانیت مبارز تهران و امثالهم نیز همین دوگانگی فکری و سیاسی به گونه‌ای شکل گرفت که انشعابهایی در آنها پدید آمد. یکی از جدیترین تحولات گروههای

خط امام، در سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی رخ داد که بر فضای سیاسی دولت، مجلس و گروه‌های سیاسی دیگر هم بی‌تأثیر نبود. بجاست این حادثه را بیشتر مورد توجه قرار دهیم.

پس از ظهور جریان نفاق مارکسیستی در سازمان مجاهدین خلق در سال ۵۴، بسیاری از عناصر انقلابی مسلمان که - به روحانیت و رهبری حضرت امام دلبستگی خاصی داشتند - به ایجاد تشکلهای کوچک و بزرگی دست زدند تا تداوم خط اصیل انقلابی را پی بگیرند. این افراد در آن سالهای خفقان و مبارزه، چندین گروه نظامی، سیاسی و تبلیغاتی را شکل داده و در همان ماههای اول انقلاب با یکدیگر ائتلاف کردند و «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» را پدید آوردند. سازمان مجاهدین انقلاب در همه عرصه‌های مبارزاتی اول انقلاب، نقش مؤثر داشت که شکل دادن به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، مبارزه با توطئه گروهکها در کردستان، مقابله با کودتاها و تحرکات هواداران رژیم گذشته خنثی کردن توطئه منافقین و بنی صدر، افشای ماهیت وابسته بسیاری از جریانهای لیبرال و سرانجام ساختن نیروهای فکری و سیاسی مسلمان از جمله فعالیتهای این سازمان بود در اوایل شکل گیری سپاه، حضرت امام دستور داده بودند اعضای احزاب و گروهها در نیروهای نظامی حضور نداشته باشند و بدین ترتیب بخشی از آنها در سپاه باقی مانده و سازمان را رها کردند که در میان آنها افرادی چون محسن رضایی، شمخانی و شهدایی چون محمد بروجردی، منتظر قائم و جهان‌آرا شاخص بودند. عناصر باقی مانده در تشکیلات هم صرفاً به کار سیاسی پرداختند و در درون سازمان یا در پستهای سیاسی دولت و مجلس به فعالیت خود ادامه دادند. به تدریج اختلاف نظرهای مربوط به مسائل اقتصادی و نیز نحوه بهره‌گیری از فقه در تدوین قوانین، شکافهایی را در درون سازمان مجاهدین انقلاب پدید آورد و از جمله باعث شد که میان بخش اصلی رهبری سازمان (شامل چهره‌هایی چون بهزاد نبوی، محمد سلامتی، محسن آرمین، مرتضی الویری و...) با نماینده حضرت امام در این تشکیلات، اختلاف نظرهای جدی ظهور کند در آن مقطع آیت الله راستی کاشانی از فقهای جامعه مدرسین، نمایندگی حضرت امام را در سازمان بر عهده داشت. وی اعتقادات سران سازمان مجاهدین انقلاب را انحرافی و تحت تأثیر ایدئولوژی‌بهایی چون مارکسیسم می‌دانست و لذا درصدد حذف آنها از تشکیلات برآمد. آیت الله راستی کاشانی با تکیه بر برداشتهای سنتی از فقه و با جانبداری از نظرات شورای نگهبان و اصرار بر اصل بودن احکام اولیه، دیدگاه‌هایی را عرضه می‌کرد که سران سازمان نمی‌توانستند آنها را بپذیرند و همین امر باعث بروز شکاف شدید در سازمان شد. طیفی از نیروهای سازمان که با آیت الله راستی کاشانی هم‌نوا بودند طبق نظر ایشان رهبری سازمان را منحرف دانستند و پس از آن آیت الله راستی کاشانی رهبری سازمان را بدست گرفتند. در این جریان، رهبری پیشین تلاش کرد تا با صدور چند اعلامیه، همچنان خود را در راس سازمان نگه دارد، اما با توجه به قرار

داشتن نماینده امام در کفه رقیب، چاره‌ای جز پذیرش وضع موجود و جدا شدن از سازمان ندید و در نهایت تشکیلات را در اختیار دیگران قرار داد. از این زمان به بعد، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی با گرایش موسوم به «راست» اداره شد و عملاً کارایی سابق را نیز از دست داد و در حد یک گروه کوچک، به جای تأثیر مثبت بر فضای سیاسی کشور بر مناقشات و اختلافات می‌افزود. بعدها حضرت امام به این نتیجه رسیدند که نیازی به ادامه فعالیت سازمان نیست و از آیت الله راستی کاشانی خواستند که برای انحلال سازمان اقدام کند. آیت الله راستی نیز در نامه‌ای به حضرت امام، ضمن ارائه گزارشی کوتاه از کارکرد سازمان و از جمله با اشاره به اخراج منحرفین از سازمان، رسماً متقاضی موافقت ایشان با انحلال سازمان شدند و امام هم موافقت کردند. نکته جالب این که حتی این نامه و جوابیه حضرت امام هم به ابزار تصفیه حسابهای سیاسی مبدل شد و مخالفان رهبری اولیه سازمان مجاهدین انقلاب و همفکران آیت الله راستی کاشانی چنین تبلیغ می‌کردند که جوابیه امام به معنای موافقت با محتوای نامه و به معنای منحرف دانستن سران سازمان بوده است. لذا با مطرح شدن «ولایت مطلقه فقیه» و توجه به احکام حکومتی در اداره جامعه، انتظار می‌رفت ریشه اصلی اختلافات میان نیروهای خط امام خشکیده شود اما در عمل چنین اتفاقی رخ نداد. زیرا دوام دیر هنگام آن منازعات فکری باعث شد که اختلافات سیاسی و سپس تشکیلاتی، ظهور کند و عملاً حتی پس از حل شدن مسائل فکری، کارکرد سیاسی و تشکیلاتی اختلافات باقی بماند.

قضیه آنچنان جدی شد که بهزاد نبوی بناچار نامه‌ای برای حضرت امام نوشت و در این زمینه، نظر ایشان را جویا شد. امام راحل نیز در پاسخ به بهزاد نبوی تصریح کردند که تعبیر «موافقت می‌شود» تنها موافقت با «انحلال سازمان بوده است نه مضمون و محتوای نامه».

برخی از این اختلافات سیاسی سر از دستگاه قضایی نیز درآورده و با پرونده‌سازی‌هایی همراه می‌شد که نمونه بارز آن پرونده انفجار نخست وزیری بود از مقطع انفجار نخست‌وزیری و شهادت شهید رجایی و باهنر، عده‌ای تلاش کردند تا برخی از رقبای سیاسی را به دخالت در انفجار نخست وزیری متهم کنند و حتی با دستگیری برخی از آنان، عملاً رسیدگی به اتهامات را در دستور کار خود قرار دهند. متهمان اصلی این پرونده افرادی چون بهزاد نبوی، خسرو تهرانی و برخی دیگر از مسئولان نخست وزیری بودند. درباره این ماجرا نیز جنجالهایی پدید آمد و موافقان و مخالفان به اظهار نظر در این باره پرداختند. سرانجام رئیس دیوان عالی کشور (موسوی اردبیلی) و دادستان انقلاب (موسوی خوئینی‌ها) با مطالعه پرونده و اعلام نظر خود به امام راحل، چنین مطرح کردند که در پرونده هیچ مدرک و مستندی وجود ندارد. حضرت امام نیز درباره این پرونده اظهار داشتند که از اول هم معلوم بود کسانی می‌خواهند با پرونده‌سازی،

برخی از افراد خدمتگزار را از خدمت باز دارند. این پرونده به وسیله حضرت امام مختومه اعلام شد و پس از آن دیگر سر و صدایی در این باره برنخاست.

از جدیدترین جنجالهای سیاسی فاصله سالهای ۶۰ تا ۶۷ می‌توان به مخالفت صریح و جدی نیروهای موسوم به راست با دولت میرحسین موسوی اشاره کرد. در این سالها، رئیس جمهوری نیز با نخست وزیر در برخی از مسائل اختلاف نظر داشت و منتقد برخی از سیاستها و کارکردهای دولت بود اما اصلی ترین مخالفان دولت را تشکلهایی چون جامعه مدرسین، روحانیت مبارز تهران، بخشی از فقهای شورای نگهبان، تعدادی از نمایندگان مجلس و طیفی از حزب جمهوری اسلامی تشکیل می‌دادند. این جریانها در همان سالهای اول فعالیت دولت، خواستار تغییر دولت شدند و به ویژه فقهای جامعه مدرسین با نگارش نامه‌هایی به حضرت امام، تقاضا می‌کردند که ایشان برای تغییر دولت، اقدام کنند. حضرت امام نیز در آن شرایط با تغییر دولت مخالف بودند و رد پاسخ به این گونه تقاضاها، تأکید می‌کردند که با توجه به مشکلات موجود و شرایط جنگی، دولت میرحسین موسوی در مجموع خوب عمل کرده و نباید تضعیف شود. ایشان از مدرسین و دیگر مخالفان دولت می‌خواستند که به جای نگارش این گونه نامه‌ها و انجام اقدامات مشابه، به کمک دولت بروند و مشکلات جامعه را سامان دهند.

در سال ۶۴، انتخابات ریاست جمهوری برگزار و آیت الله خامنه‌ای برای بار دوم به عنوان رئیس جمهوری انتخاب شد. ظاهراً رئیس جمهوری در آن شرایط قصد تغییر نخست وزیر را داشت و پیشتر این مسئله را با امام راحل هم در میان گذاشته بود. در واقع نامزدی رئیس جمهوری برای دومین بار، با این اذن امام همراه بود که دست وی در انتخاب نخست وزیر، باز باشد. پس از انتخابات و با توجه به عزم رئیس جمهوری در تغییر نخست وزیر، دیگر مخالفان دولت هم به حمایت از رئیس جمهوری برخاستند و زمینه را برای تغییر دولت، هموار ساختند. درست در شرایطی که نخست وزیر استعفا داده بود تا رئیس جمهوری اقدام به معرفی فرد جدید کند، اتفاقاتی رخ داد که عملی شدن این تصمیم را ناممکن ساخت. در آن مقطع فرماندهان سپاه با نگارش نامه‌ای به حضرت امام، به تشریح وضعیت جنگ پرداختند و از جمله بر این نکته تأکید کردند در شرایط کنون تغییر دولت بر وضعیت جنگ تأثیر منفی خواهد داشت اینان بعداً با مراجعه به امام، حضوراً نیز بر سخن قبلی خود تأکید کرده و شهادت دادند که تغییر دولت به زیان دفاع مقدس است. در پی دریافت این گزارشها، حضرت امام هم تغییر رأی دادند و با آن که بیشتر بر آزادی عمل رئیس جمهوری در انتخاب نخست وزیر صخه گذاشته بودند، خواستار حفظ دولت شدند. در این ماجرا، رئیس جمهوری می‌بایست میان نظر کارشناسانه حضرت امام و خود یکی را برگزیند و طبعاً این کار، آسان نبود. از سوی دیگر بسیاری از مخالفان دولت با وضعیت پیش آمده موافق نبودند و تلاش می‌کردند تا حضرت امام

را به تغییر راه خود راضی کنند اما توفیق نیافتند. در یکی از ملاقاتها، آقایان مهدوی کنی، خز علی، یزدی و ناطق نوری (هر کدام از سوی نهادهایی چون جامعه روحانیت، شورای نگهبان، جامعه مدرسین و مجلس شورای اسلامی) تلاش کردند تا حضرت امام یکی از دو راه حل زیر را بپذیرند: در درجه اول، نظرشان را مطرح نکنند تا رئیس جمهوری در انتخاب نخست وزیر آزاد باشد و در صورتی که امام این سخن را نپذیرفتند، انتخاب میرحسین موسوی را به رئیس جمهوری، تکلیف کنند تا وی برای انجام تکلیف به این کار مبادرت کند. البته حضرت امام هیچ کدام از این دو پیشنهاد را نپذیرفتند یعنی نه حاضر شدند به رئیس جمهوری تکلیف کنند تا وی برای انجام تکلیف به این کار مبادرت کند و نه از مطرح کردن نظر خود در جمع نمایندگان و دیگر مسئولان نظام، خودداری کردند. این رایزنیها با امام نشان داد که حضرت امام در آن شرایط به تغییر دولت راضی نبوده و تأمین نظر ایشان تنها با انتخاب مجدد میرحسین موسوی به نخست وزیری میسر است. لذا رئیس جمهوری نیز در نهایت، نظر امام را بر نظر خود ترجیح داد و مجدداً میرحسین موسوی را به مجلس معرفی کرد، هر چند از متن معرفی‌نامه مشخص بود که خود راضی نیست و تنها برای تأمین نظرات حضرت امام، چنین کرده است.

مخالفان دولت پس از این حوادث هم دست از مخالفت با دولت میرحسین موسوی نکشیدند و در جریان رای اعتماد به میرحسین موسوی، با او مخالفت کردند در مجلس نیروهای اقلیت با چهره‌های شاخصی چون آیت الله احمدی آذری قمی، در مخالفت با میرحسین موسوی سخن گفتند و نظر امام برای معرفی و حمایت از نخست وزیر را «ارشادی» دانستند و نه «مولوی» از نظر اینان چون امام، رای دادن به دولت را تکلیف نمایندگان قرار ندادند بلکه پس از بیان نظر حمایت‌آمیز خود تأکید کردند که «این نظر من است والا خود دانید»، لذا نمایندگان حق دارند و علی رغم نظر امام، به نخست وزیر رای منفی دادند و منشا بسیاری از کشمکشهای بعدی شدند به گونه‌ای که حامیان دولت با انتقاد شدید از این ۹۹ نفر، آنها را مخالفان حضرت امام معرفی کرده و نسبت به این که با «مولوی» و «ارشادی» کردن نظرات امام راه مخالفت خود با نظرات امام را هموار می‌کنند، معترض بودند. مخالفت با این نمایندگان و تلاش برای حذف سیاسی آنان، بقدری بالا گرفت که رئیس جمهوری در جلسات حزب جمهوری، به دفاع از آنان برخاست و این که با مطرح کردن لیست ۹۹ نفره نمایندگان مجلس، عده‌ای به برخوردهای خطی دامن می‌زنند، شکایت و تأکید کرد که دفاع حضرت امام از دولت، عمدتاً به دلیل نامه فرماندهان سپاه و گزارش آنها از وضعیت جنگ بوده است و البته افراد دیگر هم بودند که نظرات کارشناسانه دیگری داشتند و تغییر دولت را به زیان جبهه و جنگ تلقی نمی‌کردند اما در نهایت نظر امام را بپذیرفتند و بدان عمل کردند. در آن اظهارات، رئیس جمهوری، مخالفت ۹۹ نماینده مجلس با میرحسین موسوی را باعث تقویت دولت دانست و لذا از این که کسانی



مخالفت خود، شبهه صوری بودن رای اعتماد مجلس به دولت را مرتفع ساختند، اظهار رضایت کرد.

این نکته را باید مورد تأکید قرار دهیم که وجود اختلاف نظر میان رئیس جمهوری و نخست وزیر، لزوماً به معنای قدرت طلبی دو طرف نیست زیرا این دو بزرگوار همزمان از حمایت‌های حضرت امام برخوردار بودند و ظهور اختلافاتی که جنبه شناختی، مدیریتی و کارشناسانه دارند، کاملاً طبیعی به نظر می‌رسد. چه بسیار افراد پاک و متقی و متدینی که به خاطر تفاوت برداشته‌ها و گوناگونی اطلاعات و اختلاف تحلیل‌ها، به قضاوت‌های متفاوتی می‌رسند و به نظر ما اختلافات رئیس جمهوری و نخست وزیری در آن ایام، از این قماش بود. در همان زمان کارشناسانی بودند که سیاست‌های اقتصادی دولت را باعث خالی شدن خزانه کشور دانسته و آن را به زیان تداوم جنگ تلقی می‌کردند لذا تغییر دولت را به سود جنگ هم تفسیر می‌کردند. از طرفی در ظهور اختلاف میان رئیس جمهوری و نخست وزیر، ساختار قانون اساسی و نحوه توزیع قدرت در قوه مجریه هم مؤثر بود. در قانون اساسی سال ۵۸، رئیس جمهوری مسئول اجرای قانون اساسی بود اما اختیارات کافی را در اختیار نداشت بلکه قدرت اجرایی بیشتر در اختیار نخست وزیر بود که از مجلس، رای اعتماد می‌گرفت و پاسخگوی نمایندگان هم محسوب می‌شد. در این وضعیت، قطعاً میان افراد مخلص و انقلابی هم اختلافات مدیریتی ظهور می‌کند. به گمان ما بروز اختلافات در درون قوه مجریه در طی ۸ سال ریاست جمهوری آیت الله خامنه‌ای را باید از این منظر تحلیل کرد نه از منظر اختلافات ناشی از قدرت طلبی یا مسائل نفسانی. زیرا در سر فصل‌های گوناگون، این دو بزرگوار نشان دادند که از روی اعتقاد عمل می‌کردند. البته پس از اصلاح قانون اساسی و یک دست شدن قدرت در درون قوه مجریه، اساساً زمینه بروز آن اختلافات از میان رفت.

#### قسمت هفتم

#### بررسی چند تعبیر در نامگذاری جناح‌های سیاسی

در طی سال‌های ۶۱ تا ۶۷، جناح‌های سیاسی با عناوین و تعابیر مختلفی نامیده می‌شدند و هر کدام، دیگری را با لقبی وصف می‌کرد. برخی از این تعابیر از محتوای منفی برخوردار بودند و به همین دلیل، هیچ گروهی از نامیدن آنها به خود بهره نمی‌گرفت بلکه این عناوین بیشتر از سوی جناح رقیب علیه آنها بکار می‌رفت. در میان این تعابیر و اصطلاحات، برخی رایج‌تر بوده‌اند که آنها را مورد توجه قرار می‌دهیم و درباره آنها به ارزیابی می‌نشینیم.

الف - چپ، راست و میانه

تعابیر چپ، راست و میانه، ریشه در فرهنگ سیاسی ما ندارند بلکه تعابیر به عاریت گرفته شده از فرهنگ سیاسی غرب و شرق محسوب می‌شوند. پس از انقلاب کبیر فرانسه، موافقان دولتها در مجلس این کشور در سمت راست می‌نشستند و مخالفان در سمت چپ و لذا چپ‌ها کسانی بودند که با وضع و کارکرد دولت، مخالفت می‌کردند. این تمایز در جایگاه نشستن، بتدریج محتوای خاصی را به همراه آورد و تعابیر چپ و راست را به مفهوم دو گونه موضع‌گیری و عملکرد تبدیل کرد. پس از ظهور کمونیسم در دنیا، تعابیر چپ و راست هم رنگ ایدئولوژیک و اقتصادی مورد نظر کمونیستها را به خود گرفتند. بدین صورت که چپ، به جریان مخالف نظام سرمایه داری و راست، به نیروهای هوادار یا متمایل به سرمایه داری اطلاق شد. بر این اساس، دولتها و جریان‌های چپ در دنیا به ضدیت و مخالفت با سرمایه داری جهانی یا اقتصاد آزاد شناخته می‌شدند و در مقابل، دولتها و گروه‌های مدافع نظام سرمایه داری و اقتصاد کاپیتالیستی به عنوان راست معرفی می‌شدند. از نظر روش و شیوه مبارزه هم گروه‌های چپ از طیف راست متمایز می‌شدند زیرا گروه‌های چپ به روش‌های انقلابی، قهرآمیز و رادیکال متوسل می‌شدند اما گروه‌های راست به شیوه‌های گام به گام، اصلاح طلبانه و رفرمیستی تمایل نشان می‌دادند. در سیاست خارجی نیز دولتها و گروه‌های چپ، به نفع بلوک شرق و دولتها سوسیالیستی موضع می‌گرفتند اما گروه‌های راست، به غرب تمایل نشان می‌دادند.

از مشروطه به بعد در ایران هم فضای سیاسی کشور تحت تأثیر جنبش‌های کمونیستی قرار گرفت و تعابیر چپ و راست با مضامین و محتوای مورد نظر آنان بکار رفت. در طی سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ «چپ» عموماً مارکسیستها و کمونیستها را به اذهان متبادر می‌ساخت و حتی گروه‌های انقلابی مسلمان هم خود را «چپ» می‌نامیدند. جنبش چپ در این سالها یکی از سه جریان فکری جامعه - در کنار جریان مذهبی و جریان ملی - محسوب می‌شد و عموماً محتوای ایدئولوژیک کمونیستی داشت. در سال‌های پس از انقلاب و بویژه در فاصله سال‌های ۶۱ تا ۶۷، تعبیر چپ برای نامیدن بخشی از نیروهای خط امام هم بکار رفت و مراد از آن، نیروهای سیاسی و گروه‌هایی بودند که در شاخصه‌های فکری و سیاسی و مواضع اقتصادی، زیر را داشتند:

- ۱- نظام سرمایه داری را یک نظام استثمارگر تلقی کرده و مخالفت با آن را برای ایجاد عدالت اجتماعی و برابری اقتصادی، ضروری می‌دانستند.
- ۲- بر همین اساس، در داخل کشور به اقتصاد کنترل شده دولتی تمایل نشان داده و تقویت بخش خصوصی و سرمایه داری داخلی را به زیان مردم و جامعه ارزیابی می‌کردند.
- ۳- در سیاست خارجی، دولتهای سرمایه داری غرب و متحدان آنها را در مجموع، دشمن تلقی کرده و گرایش به گسترش رابطه با دولتهای انقلابی و سوسیالیستی جهان داشتند.

۴- در داخل کشور با محور قرار دادن مواضع اقتصادی، روابط خود را با گروه‌های سیاسی دیگر تنظیم می‌کردند و با گروه‌های غرب گرا و متمایل به دولتهای غربی و طرفدار اقتصاد بازار و سرمایه داری، همکاری نداشتند.

۵- راهکارهای اجرایی آنان، عمدتاً انقلابی، رادیکال و مبتنی بر مداخله دولت بود و لذا کمتر برای رفع مشکلات اقتصادی، راه‌حلهای اقتصادی ارائه می‌کردند بلکه از طریق وضع قوانین محدود کننده و اجرای آن توسط دولت و نهادهای انقلابی، برای رفع مشکلات اقتصادی وارد عمل می‌شدند.

در مقابل جریان چپ اسلامی، نیروهای مخالفی قرار داشتند که بتدریج به «راست» مشهور شدند. اینان عمدتاً در حوزه مسائل اقتصادی و سیاسی، در مقابل طیف چپ قرار داشتند و به حداقل دخالت دولت در مسائل اقتصادی معتقد بودند. در واقع جناح «راست» نیروهای خط امام، با «راست» رایج در جهان، تنها در حوزه مسائل اقتصادی، همسویی داشت و در دیگر زمینه‌ها از جمله مسائل اعتقادی و فرهنگی و سیاسی، دارای نظراتی بود که کنترل دولت و محدودیت آزادیهای فردی را تجویز می‌کرد. جریان راست و راست جدید در دنیا، بر کمترین دخالت دولت و گسترش آزادیهای فردی در حوزه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی تأکید داشته و دارد اما راست موجود در کشور ما فقط در حوزه مسائل اقتصادی به آزادی عمل بخش خصوصی و عدم مداخله دولت معتقد بوده و در دیگر حوزه‌ها، نه تنها اصراری بر آزادی فردی نداشته و ندارد بلکه دخالت نهادهای حکومتی برای محدود کردن آزادیهای فردی را در بسیاری اوقات، یک ضرورت تلقی کرده و می‌کند این نکته را نیز باید در نظر گرفت که در مسائل اساسی انقلاب مانند مخالفت با آمریکا و سیاستهای تجاوزکارانه این کشور، «راست» و «چپ» نظریات واحدی داشتند اما بخشی از مخالفت طیف چپ با آمریکا را خصلت ضد سرمایه‌داری آنان رقم می‌زد و این در حالی بود که طیف راست تنها از منظر اعتقادی و سیاسی به مخالفت با آمریکا و سیاستهایش می‌پرداخت و مبارزه با اقتصاد سرمایه داری را اصل نمی‌دانست.

تعبیر «خط میانه» در سالهای اول انقلاب مطرح شد و منظور از آن نیروهای غیرمذهبی، ملی یا ملی- مذهبی جامعه بود که به یک انقلاب همه جانبه و ضد امپریالیستی اعتقاد نداشتند و در نبود رژیم وابسته به آمریکا می‌توانستند منافع کاخ سفید را در مقابل مبارزان ضد امپریالیست و انقلابیون واقعی، حفظ کنند.

«دانشجویان مسلمان پیرو خط امام با بهره گیری از همین عنوان چندین جلد از اسناد لانه جاسوسی را تحت نام «خط میانه» منتشر کردند تا از منظر آمریکائیان، چهره‌های شاخص و خصوصیات مطلوب نیروهای خط میانه را برملا کنند. از سال ۶۰ به بعد، نیروهای ملی و ملی- مذهبی و همه کسانی که تمایل به غرب داشتند، در حاشیه قرار گرفتند و تا سالها منزوی شدند

و لذا تعبیر «خط میانه» هم کاربرد خود را از دست داد. بعدها در سالهای ۶۷ به بعد در ادبیات خبری و تحلیلی رسانه‌های غربی، «خط میانه» درباره کسانی به کار رفت که در دولت آقای هاشمی رفسنجانی متمرکز و به جناح سومی - در مقابل راست و چپ - تبدیل شده بودند. در این دوره، واژه میانه‌روی با مفهوم واقع‌گرایی، برخورد پراگماتیستی و کم‌رنگ کردن آرمانها و ارزشها، تنش زدایی در سیاست خارجی، اولویت دادن به مسائل اقتصادی، اصل قرار دادن توسعه و فرعی پنداشتن عدالت و امثال آن پیوند خورده بود و رسانه‌های غربی با میانه‌رو نامیدن دولت هاشمی، در صدد تقویت جریانهایی بودند که دست از آرمانهای انقلاب کشیده و به غرب نزدیک می‌شدند. بنابراین در سالهای قبل از ۶۱ و بعد از ۶۷، تعبیر خط میانه رایج بود ولی در فاصله سالهای ۶۱ تا ۶۷ در درون نیروهای انقلاب هیچ نیروی سیاسی و فکری خاصی به عنوان خط میانه معرفی می‌شد.

#### ب - طرفداران فقه سنتی و فقه پویا

یکی از مقولاتی که در صف‌بندی فکری و سیاسی سالهای ۶۱ تا ۶۷ ملاک مرزبندی شده بود، طرفداری از فقه سنتی یا فقه پویا بود. در این سالها مسئله تدوین قوانین بر اساس فقه، بحث روز بود ولی با مراجعه به فقه موجود ضعفا و نارساییهایی مشاهده می‌شد و اصل توانایی فقه موجود در پاسخگویی به نیازهای متحول جامعه را به زیر سوال می‌برد. به تدریج عده‌ای از سر علاقه به نوآوری و حل نارساییها و بن‌بست‌شکنی و از ضرورت ایجاد تحول در فقه، سخن گفتند. این افراد را به دو دسته می‌توان تقسیم کرد:

اول: گروهی که فقه موجود در حوزه‌های علمیه را با توجه به مقتضیات زمان، ناقص و غیرقابل اجرا دانسته و خواستار در انداختن طرحی نو در سیستم فقهی - به معنای ایجاد دگرگونی اساسی و ماهوی در معیارها و مبانی فقه موجود - بودند و به یک معنا با کنار گذاشتن ضمنی کتاب و سنت بر عنصر عقل - به معنای دستاوردهای علمی و فکری بشر - و اجماع - به معنای رای اکثریت - تأکید می‌کردند که نتیجه آن تبدیل فقه به ملعبه افراد و خواسته‌های نفسانی آنها می‌شد بی‌اطلاعی از توانایی ذاتی دین و غنای فقه شیعه، اصلی‌ترین عامل این رویکرد به فقه بوده و هنوز هم ممکن است طرفدارانی داشته باشد.

دوم: گروهی که فقه موجود را بنا به دلایل تاریخی و اجتماعی، نارسا و غیر پاسخگو می‌دانستند و در صدد ایجاد تحول و تغییر در آن بودند اما همچنان بر متد و شیوه اجتهادی متداول در حوزه‌های علمیه پای می‌فشردند و همگام با زمان و تحول موضوعات و نیازهای جدید، پاسخ فقهی را طلب می‌کردند اینان نیز اجتهاد مصطلح در حوزه‌های علمیه را ناکافی و نارسا دانسته و ایجاد تحول در فقه موجود را پی می‌گرفتند اما در صدد شکوفا ساختن فقه در حوزه‌های گوناگون اجتماعی (مانند دولت در اسلام، روابط بین الملل جوامع اسلامی و غیر اسلامی، مسائل

مربوط به انفال، زمین و ثروت و ... ) بودند زیرا اعتقاد داشتند که مبانی آنها در کتاب و سنت و کتب فقهی ما موجود است و کافی است تطور و تحول صحیح فقهی را متناسب با نیازهای تطور یافته اجتماعی پدید آورد.

در مقابل دو جریان، جریان فکری سومی نیز قرار داشت که در مقابل اجتهادهای تازه، مصلحت اندیشه‌های حکومتی و پاسخگویی به نیازهای متحول از منظر نوآوری در فقه می‌ایستاد و داشته‌های موجود در رساله‌های عملیه را برای حل معضلات گسترده اجتماعی، کافی می‌دانست و معتقد بود که امروزه نیازی به استنباط احکام جدید و بسط و گسترش فقه نیست. اینان قبول نداشتند که امروز به دلیل تشکیل حکومت اسلامی به بعضی از احکام نیازمندیم که در گذشته به دلیل عدم تشکیل حکومت، استنباط نشده یا بحث کافی روی آن صورت نگرفته است، و لذا مدعی طرفداری از فقه سنتی بودند و اساساً فقه پویا را به معنای یک انحراف جدی از فقه شیعه تلقی می‌کردند. این عده که در واقع همان نیروهای موسوم به راست بودند، پس از مطرح شدن برخی سخنان از سوی حضرت امام خمینی (ره) در دفاع فقه سنتی بر برداشت خود راسختر شدند و به مرزبندی نیروهای سیاسی جامعه حول فقه سنتی و فقه پویا پرداختند در همان ایام امام راحل در دفاع از فقه سنتی فرموده بودند اگر از فقه سنتی منحرف بشویم فقه از بین می‌رود. باید به همان صورت و قدرتی که مشایخ ما از ابتدا تا به حال فقه را حفظ کرده‌اند حفظ کنیم همچنین در نقد جریان اول، تأکید کرده بودند: «همه همتها باید معطوف این بشود که فقه با همان وصفی که بوده است محفوظ باشد ممکن است اشخاصی بگویند باید فقه تازه‌ای درست کرد که این‌آغاز هلاکت حوزه‌هاست.»

این سخنان دستمایه جناح راست برای مخالفت با رقیب شد اما بهره‌گیری از آنها در مخالفت با دیگران چندان دوام نیاورد چون بلافاصله حضرت امام در چندین موضع‌گیری صریح خود اعلام کرد که فقه سنتی ما پویاست از آن پس مرزبندی حول این مفاهیم، فراموش شد و کمتر کسی با تکیه بر تحریر الوسیله امام یا فقه سنتی و فقه جواهری به رد و انکار دیگران پرداخت. گفتنی است که تأکید امام خمینی (ره) بر فقه سنتی، اصرار بر این نکته بود که فقه و اجتهاد از لحاظ اسلوب و روشهای استنباط - و نه محتوا، قلمرو و دیدگاه اجتهادی - باید در همان چارچوبی باشد که فقهای گذشته پی ریخته‌اند ولی از نظر محتوا، پویایی فقه مورد نظر امام راحل بود و وصف ذاتی اجتهاد در فقه سنتی را پویایی آن می‌دانستند و بر عنصر زمان و مکان در اجتهاد تأکید می‌کردند.

#### ج - طرفداران و مخالفان انجمن حجتیه

یکی دیگر از اتهامات جناحها به یکدیگر، طرفداری از انجمن حجتیه بود. انجمن حجتیه یا ضد بهائیت از محافل مذهبی فعال در سالهای پیش از انقلاب و خط مشی مذهبی غیرسیاسی آن

مشهور بود. این انجمن با محور قراردادن مبارزه با بهائیت، نیروهای علاقه‌مند را جذب می‌کرد و آموزشهای اعتقادی و مذهبی می‌داد. در آن سالها، بسیاری از جوانان علاقه‌مند به دین و مباحث مذهبی، در این محفل حضور می‌یافتند و در جلسات آن شرکت می‌کردند اما از ماهیت فکری و اعتقادات سیاسی سران این انجمن، اطلاعات کافی در اختیار نداشتند. بعدها معلوم شد که سران و بانیان این انجمن، با پرهیز از دخالت در امور سیاسی و با اصل قراردادن مبارزه با فعالیتهای محافل بهایی در کشور، عملاً در همان چهارچوبی حرکت می‌کردند که مورد رضایت رژیم بود. همچنین از نظر اعتقادی نیز در اندیشه سران انجمن حجتیه، خللهایی وجود داشت و همین امر باعث استقبال رژیم شاه از فعالیتهای مذهبی آنها می‌شد. مطابق نظر بانیان انجمن، در زمان غیبت، تلاش برای تشکیل حکومت اسلامی، عملی ناصحیح است زیرا برای این امر بایست امام معصوم حاضر باشد و تکیه بر فقهای عادل کافی نیست یعنی ما به «عصمت» نیازمندیم و «عدالت» کفایت نمی‌کند. این اندیشه در ضدیت با تفکری قرار داشت که حضرت امام، مروج آن بود.

در فاصله سالهای ۶۱ تا ۶۷، طیفی از نیروهای خط امام به هواداری از انجمن حجتیه متهم می‌شدند. اینان عمدتاً متعلق به طیف راست بودند و این عنوان، از سوی عناصر طیف چپ به آنان داده می‌شد. اصلی‌ترین دلیل این امر، حمایت چهره‌هایی شاخص از طیف راست - نظیر آیت الله خزعلی - از انجمن حجتیه بود. همچنین وضعیت افراد دیگری از این طیف نظیر علی اکبر پرورش - که در گذشته با انجمن مرتبط بود - در متهم شدن طیف راست به هواداری از انجمن حجتیه تأثیر داشت. بتدریج کاربرد این اتهام وسعت و تعمیم بیشتری پیدا کرد و در برخی از مجالس و اماکن به نقل محافل مبدل شد. البته بعدها، حضرت امام به صراحت علیه این انجمن سخن گفته و ضمن منحرف دانستن آنها، دستور تعطیلی فعالیتهای آن را صادر کردند. از آن پس، همه به نقد انجمن حجتیه پرداخته و انتساب خود به آن تشکیلات را منکر شدند ولی این اتهام همچنان بر آنها وارد می‌شد و تصفیه‌ها و حذفها و برخوردهای خطی و جناحی فراوانی با همین اتهام صورت می‌گرفت.

واقعیت این است که عموم و غالب نیروهای طیف راست از این اتهام مبرا بودند و این اتهام از سوی عناصر طیف چپ تنها برای حذف رقبای سیاسی مطرح می‌شد. در واقع تفکر مبنایی انجمن حجتیه، نفی تشکیل حکومت در زمان غیبت بود و طبعاً ادعای تعلق خاطر افراد زیادی از نیروهای طیف راست به این انجمن، نمی‌توانست صحیح باشد زیرا آنان به اندیشه فقهی حضرت امام و به مبارزات ایشان، معتقد بوده و برای برپایی نظام اسلامی و حفظ آن، زحمتهای کشیده بودند و طبعاً نمی‌توانستند هوادار انجمن حجتیه باشند. البته چه بسا برخی از عناصر طیف راست - و احتمالاً طیف چپ - در سالهای پیش از پیروزی انقلاب در جلسات این انجمن

شرکت می‌کردند ولی این امر دلیل بر همفکری آنان با سران انجمن حجّیه نیست زیرا در عمل، آنان به نهضت امام پیوستند و حضور در جلسات انجمن را فرصتی برای تقویت مبانی اعتقادی و جذب عناصر مبارز به روند مبارزه تلقی می‌کردند.

## قسمت هشتم

### جناح دولت - جناح بازار - اسلام آمریکایی - اسلام ناب محمدی

از جمله تعابیری که در سالهای ۶۱ تا ۶۷ برای توصیف جناحهای سیاسی به کار می‌رفت، «جناح دولت» و «جناح بازار» بود هر چند این گونه توصیف کردن جناحها، ملهم از نگاه طبقاتی و محور قرار دادن اقتصاد بود اما لزوماً نگاه مارکسیستی در این زمینه را تأیید نمی‌کرد. در واقع به دلیل مخالفت چهره‌های شاخص بازار با دولت میرحسین موسوی، همه مخالفین دولت، به جناح بازار منتسب می‌شدند و برای آنان انگیزه طبقاتی و منافع اقتصادی فرض می‌شد در عین حال بسیاری از بازاریان از دولت دفاع کرده و با همصنفان خود مخالف بودند.

اصلی‌ترین عامل مقبول واقع شدن این اصطلاحات، این واقعیت بود که میان روحانیان و بازار سنتی کشور، یک رابطه دیرینه وجود داشت به گونه‌ای که منبع اصلی تأمین درآمد حوزه‌های علمیه را وجوهات شرعی بازاریان تشکیل می‌داد. بازار در دوره‌های گوناگون (مانند نهضت مشروطیت، ملی شدن صنعت نفت، مبارزات روحانیت در سال ۴۲ و سرانجام در پیروزی انقلاب اسلامی) در کنار علما و روحانیون قرار داشت و در عین حال از حمایت روحانیت در برابر سرمایه‌داری وابسته به خارج برخوردار بود. بر همین اساس بسیاری معتقد شدند که مخالفت دو جریان اصلی روحانیت (جامعه مدرسین قم و جامعه و روحانیت مبارز تهران) و نیز بازاریان با دولت، ناشی از یکسانی منافع اقتصادی و طبقاتی آنها بوده و در مقابل، سیاستهای اقتصادی دولت نیز همزمان به زیان هر دو طیف تمام می‌شد.

کسانی که نقش اقتصاد را در جهت‌گیریهای فکری و سیاسی افراد، گروهها و دولتها برجسته‌تر از عوامل دیگر می‌دانند، انگیزه مخالفت بازار سنتی ایران با استعمار و بیگانگان، را نیز اقتصادی و مادی ارزیابی می‌کنند و نقش عواملی چون اعتقادات دینی، عدالت خواهی و عرق ملی را در موضع‌گیری آنها کمتر از منافع مادی این قشر، تعیین می‌کنند. بر همین اساس، در بررسی جناح بندی سیاسی سالهای ۶۱ تا ۶۷ نیز، بر تأثیر منافع اقتصادی در برانگیختن مخالفت بازاریان و روحانیت با دولت، تأکید می‌کنند و در عین حال برای دولت و حامیان آن، منافع اقتصادی متفاوتی از بازار قائلند.

منتقدان دولت در همان سالها، این سخن را یک اتهام می‌دانستند و از این که با معیار منافع مادی، مورد سنجش قرار می‌گرفتند، ناراحت بودند. آنان انگیزه مخالفت خود با دولت

میرحسین موسوی را عواملی چون دفاع از اسلام و فقه سنتی، ضعف و ناکارآمدی اقتصاد دولتی، ضرورت حل معضلات اقتصادی جامعه از طریق میدان دادن به بخش خصوصی و مردمی و نیز تفاوت نظرات کارشناسانه و تخصصی خود با دولت معرفی کرده و این را یک اتهام ناروا می‌دانستند که به خاطر حفظ منافع اقتصادی و مادی، آن مواضع را اتخاذ می‌کنند. یکی از عناصر منتسب به این طیف در نقد مواضع هواداران دولت در حمله به بازار استدلال کرده بود که ریشه اصلی مشکلات اقتصادی کشور، در «تولید» است ولی آنان فقط به «توزیع» می‌پردازند. توزیع هم تا ۸۰ درصد در اختیار دولت قرار دارد و انحصاری است اما طرفداران دولت، توزیع کنندگان بخش خصوصی را مقصر جلوه می‌دهند. در میان آن قشر توزیع کننده بخش خصوصی، قسمت اعظم توزیع به وسیله دلالان و واسطه‌های تازه به دوران رسیده - که در هیچ صنفی، ثبت نشده و از دادن مالیات هم طفره می‌روند - صورت می‌گیرد ولی طرفداران دولت فقط به بازار سنتی حمله می‌کنند در درون بازار سنتی هم نوک تیز حملات متوجه کسانی است که متدین و انقلابی‌اند و در طی سالهای متمادی با جنبش امام خمینی (ره) همراهی کردند. به همین دلیل است که چهره‌هایی چون امانی، عسکراولادی، بادامچیان، شفیق، رفیق دوست و امثالهم، از سوی طرفداران اقتصاد دولتی به مثابه دشمن همه اصلاحات اقتصادی معرفی می‌شوند و مورد حمله قرار می‌گیرند.

واقعیت این است که تحلیل تعارضات فکری، سیاسی و تشکیلاتی آن سالها صرفاً از منظر طبقاتی و منافع اقتصادی ما را به شناخت درست صف بندیهای آن سالها هدایت نمی‌کند. زیرا می‌توان در میان حامیان دولت هم افراد فراوانی را یافت که با بهره‌گیری از سازوکار اقتصاد دولتی، درصد کسب منافع مادی بوده‌اند و در مقابل، می‌توان افراد فراوانی را در میان بازاریان و حامیان سیاستهای اقتصادی غیر دولتی نشان داد که شخصاً هیچگونه منفعتی از موضع‌گیریهای خود نمی‌بردند و تنها اعتراضها و انتقادها و حتی اهانتها متوجه آنان می‌شد. در عین حال می‌توان از نظر آماری، قرائن و شواهدی را نشان داد که از مخالفت بازاریان - عموماً - با دولت و سیاستهایش در آن سالها حکایت دارد و در مواقعی، صحنه گردان آشکار و پنهان بسیاری از جریان سازیهای ضد دولتی را بازاریان تشکیل می‌دادند. صف بندی جناح بازار - جناح دولت، تنها تا حدودی توصیف کننده وضعیت آن سالهاست و باید به جنبه های فکری و سیاسی آن مناقشات هم توجه کرد تا درک صحیحتری از جناح بندیهای آن دوران حاصل شود.

### اسلام آمریکایی - اسلام ناب محمدی (ص)

مبتکر صف بندی سیاسی بر اساس دو برداشت از اسلام، حضرت امام خمینی (ره) بودند. ایشان در اواخر حیات خود و مشخصاً پس از شهادت شهید عارف حسینی رهبر شیعیان پاکستان، به کارگیری تعبیر اسلام ناب محمدی (ص) در مقابل اسلام آمریکایی را آغاز کردند و

از آن پس در بسیاری از پیامها و سخنرانیها، با تکرار این تعبیر، تلاش داشتند تا در میان دو برداشت متفاوت از اسلام، مرزبندی کنند. ترسیم مرزهای اعتقادی میان دو تلقی از اسلام، بتدریج در درون نیروهای خط امام هم کاربرد پیدا کرد و هر جناحی، دیگری را مصداق اسلام آمریکایی قلمداد می‌کرد. این امر هنگامی حاد و شدید شد که در آستانه برگزاری انتخابات مجلس سوم، حضرت امام در پیامی خطاب به مردم از آنها خواستند که به مصداق اسلام آمریکایی رای ندهند. گفتنی است که مدتی پیش از آن «مجمع روحانیون مبارز» شکل گرفته بود و هواداران این جمع از این پیام حضرت امام علیه رقیب (جامعه روحانیت مبارز و هوادارانش) بهره برداری و خود را مصداق اسلام ناب مورد حمایت امام معرفی می‌کردند.

آنچه در این زمینه جای تأمل دارد، تفاوت قائل شدن میان مصداق اصیل این دو تلقی از اسلام، با کسانی است که گرایشهایی به این برداشتهای متفاوت از اسلام دارند. با نگاهی به زیر مجموعه‌های این دو تلقی از اسلام، بهتر می‌توان میان گرایش به آنها یا مصداق اصیل آن دو بودن، تفاوت قائل شد. امام خمینی (ره) در معرفی اسلام آمریکایی، تعبیری چون اسلام سرمایه داری اسلام رفاه و تجمل، اسلام مرفهان بی‌درد، اسلامی که می‌گوید دین از سیاست جداست، اسلام منافقین، اسلام التقاط، اسلام تحجر، اسلام آخوندهای درباری، اسلام وهابیت و ... را به کار برده‌اند. درباره اسلام ناب محمدی (ص) هم ایشان از تعبیری چون: اسلام محرومان و مستضعفان، اسلام پابرهنگان، اسلام مجاهدان عارف، اسلام معتقد به پیوند دین و سیاست، اسلام زجر کشیدگان تاریخ و امثال آن استفاده کرده‌اند. این موارد تا حدودی به شناخت دقیقتر این دو برداشت از اسلام کمک می‌کنند. ولی باز هم برای تعیین مصداق عینی آنها در جامعه، مشکل وجود دارد. آیا می‌توان جامعه مدرسین یا جامعه روحانیت مبارز و امثال آنها را مصداق اسلام آمریکایی معرفی کرد؟ در این زمینه، برخی از افراد صریحاً پاسخ مثبت می‌دادند اما موضع گیریهای بعدی حضرت امام نشان داد که چنین قضاوتی صحیح نیست و ایشان نیروهای درون انقلاب را مصداق اصیل جریان طرفدار اسلام آمریکایی نمی‌دانستند. در این باره ذکر توضیحاتی ضروری است.

از مجموع نظریات حضرت امام درباره جناحهای سیاسی درون انقلاب، این گونه برداشت می‌شود که ایشان هر دو گروه و جناح اصلی نظام را خودی تلقی کرده و معتقد بوده‌اند که افراد هر دو جناح دلسوزند و قصد خدمت دارند و اختلافشان در ارائه راهها و شیوه‌هایی است که در دستیابی به اهداف مشترک ارائه می‌کنند. «منشور برادری» امام نشانگر این واقعیت است که هر دو طیف موجود سیاسی در نزد امام، در کل به یک میزان مقبول بوده‌اند و لذا این ادعا که امام راحل یکی از این جناحها را مصداق اسلام آمریکایی می‌دانستند، فاقد پشتوانه قابل اعتنا است. ایشان در «پیام به روحانیت»، همه روحانیون، روحانیت، مدرسین و طلاب انقلابی را به

وحدت و هشیاری دعوت کرده و تأکید می‌کنند که اگر هر کدام از این طیفهای روحانی کشور، شکست بخورند، راه برای قدرت یابی کسانی هموار می‌شود که مروج اسلام آمریکایی‌اند و چه بسا تا حد مرجعیت هم بالا رفته‌اند. امام در پیامی دیگر برای طلبه‌های انقلابی، هشدار می‌دهند که اگر آنان جذب آقایان جامعه مدرسین قم نشوند، به دام کسانی درمی‌غلتنند که مصداق اسلام آمریکایی محسوب می‌شوند. از آن مواضع کلی و این ذکر مصداق از سوی امام، روشن می‌شود که ایشان هیچیک از نیروهای درون انقلاب و جناحهای اصلی کشور را اصالتاً مصداق اسلام آمریکایی نمی‌دانستند و طرح این مقولات برای ترسیم مرزبندی میان نیروهای درون انقلاب، ریشه در آرای حضرت امام ندارند بلکه بیشتر از رقابتهای سیاسی میان جناحها، نشئت می‌گیرند.

بیان این نکته نیز ضروری است که حمله امام به اسلام آمریکایی در واقع حمله به یک سلسله ضد ارزشهاست که به صورت تحجر، التقاط، رفاه طلبی، تجمل گرایی، سرمایه داری و ... بارز می‌شود. چه بسا در آرای اعتقادی و سلوک شخصی و سیره حکومتی بسیاری از نیروهای انقلاب همان ضد ارزشها به صورت یک گرایش و میل وجود داشته باشد ولی این امر، آنان را مصداق اسلام آمریکایی نمی‌سازد زیرا تفاوت جدی میان کسانی که اصالتاً مصداق اسلام آمریکایی‌اند با کسانی که ناخواسته و از سرضعف بینش یا ضعف شخصی به این ضد ارزشها گرایش نشان می‌دهند، وجود دارد. دسته اول را باید «نفی» کرد و دسته دوم را «نقد» هشدارهای تلخ و شیرین حضرت امام به جناحهای سیاسی نیز نقادی جناحهای خودی درون نظام به قصد اصلاح آنان بوده است.

#### خط سوم

از جمله تعبیر مطرح برای نامگذاری جناحهای سیاسی در فاصله سالهای ۶۱ تا ۶۷، می‌توان به عناوین «خط اول»، «خط دوم» و «خط سوم» اشاره کرد خط اول و دوم، عموماً به دو جریان اصلی درون نظام اطلاق می‌شد. اما «خط سوم» به نیروی ثالثی اشاره داشت که به یک معنا، فاقد ضعفهای هر دو جناح سیاسی موجود بود و جناح سومی به حساب می‌آمد.

تعبیر «خط سوم» اول بار در سال ۵۹ از سوی جمعی از نیروهای روشنفکر مذهبی به کار رفت که خود را نه از قماش لیبرالهای مذهبی می‌دانستند و نه از طیف روحانیان حوزه‌های علمیه، اینان که عموماً هواداران مرحوم دکتر علی شریعتی بودند، در مراسم سالگرد وی در مشهد، نظرات خود را مطرح کردند، جالب این که عنوان، «خط سوم» در این جلسه در سخنان مرحوم حاج سید احمد خمینی به کار رفت و بعداً عنوان کتابی شد که مجموعه سخنرانیهای چند تن از حامیان شریعتی (از جمله آیت الله لاهوتی، طاهر احمد زاده، احسان شریعتی، مرحوم حاج سید احمد خمینی و ...) را در همان جلسه شامل می‌شد. بعدها این تعبیرها، کاربرد فوق را از دست

داد و طیف روشنفکران مذهبی حامی شریعتی، خود را با عنوان «خط سوم» به دیگران معرفی نکردند و در واقع آن جمع فقط در همان جلسه از «خط سوم» سخن به میان آورد و بعدها آن را پیگیری نکرد.

در فاصله سالهای ۶۱ تا ۶۷ نیز مدتی از «خط سوم» سخن به میان آمد و مصداق آن کسانی بودند که فراتر از دو جناح اصلی نظام، به مثابه یک جناح مستقل عمل می‌کردند و به بهره برداری از تعارضاتی می‌پرداختند که در میان نیروهای خط امام وجود داشت به عنوان مصداق این طیف می‌توان از باند سید مهدی هاشمی یاد کرد که تا مدتها به عنوان «خط سوم» وصف می‌شد. این جریان در درجه اول، ضد جریان راست بود و از نظر سابقه، بیشتر با این طیف درگیر داشت اما در عین حال، طیف چپ را نیز در بسیاری اوقات نمی‌پسندید و منافع خود را در تعارض با آن می‌دید. بر خلاف حضرت امام و دیگر دلسوزان انقلاب - که بر ایجاد همدلی و وحدت در میان نیروهای وفادار به نظام اصرار می‌ورزیدند - این جریان بر تشدید تعارضات فکری و سیاسی و برخوردهای جناحی تأکید می‌کرد و خواستار مواجهه تند و حذفی با مخالفان خود می‌شد. این جریان با تهیه و پخش اعلامیه‌هایی علیه مسئولان درجه یک نظام آن هم با امضاهای جعلی (نظیر جمعی از نمایندگان مجلس، روحانیون بیدار، جمعی از طلاب حوزه های علمیه و ...) در صدد بود بر تنور اختلافات بدمد و آتش رقابت‌های سیاسی را دامن بزند.

حضرت امام در مقابل این جریان، بسیار حساس بود و همه افراد و گروهها را به هشپاری در مقابل این طیف دعوت می‌کرد. پس از برگزاری انتخابات مجلس دوم در سال ۶۳ و به دنبال ابطال انتخابات اصفهان و چند حوزه دیگر به وسیله شورای نگهبان، این جریان به اتخاذ موضعی تند و صریح علیه فقهای شورای نگهبان پرداخت و همین امر، واکنش تند امام را برانگیخت. حضرت امام ضمن انتقاد تند از عملکرد و مواضع این جریان، آنان را واسطه‌هایی قلمداد کردند که قصد ایجاد تفرقه دارند. ایشان تصریح کردند که معلوم نیست در صدر مشروطه هم با فقهای طراز اول این گونه برخورد شده باشد.

با دستگیری و محاکمه سید مهدی هاشمی و باند وی هم ظاهراً بحث «خط سوم» هم پایان یافت. ولی به نظر می‌رسد که در هر دوره‌ای می‌توان به برخی از گروهها و جریانها - صرف نظر از مواضع و عملکرد صحیح یا غلط آنها - به مثابه «خط سوم» نگریست، همان گونه که اینک نیز در برخی از مطبوعات و رسانه‌ها از خطر «جریان سوم» سخن به میان می‌آید.

#### قسمت نهم

رخدادهایی که چهره سیاسی کشور را تغییر دادند

وضعیت دو قطبی و دو جناحی سیاسی در کشور تا پایان دفاع مقدس تداوم یافت ولی در فاصله مرداد ۶۷ تا مرداد ۶۸، رخدادهای مهمی در کشور واقع شدند که تصویر و چهره سیاسی کشور را کاملاً تغییر دادند. اهم این رخدادها، از این قرارند:

- قبول قطعنامه و تغییر اولویتهای کشور

در ۲۷ تیر ماه سال ۶۷، جمهوری اسلامی رسماً قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل را پذیرفت و پس از فراز و نشیبهای زیاد، سرانجام آتش بس در جبهه‌ها برقرار و مذاکرات صلح آغاز شد. با این اقدام نظام، عملاً اولویت دفاع مقدس جای خود را به اولویت سازندگی داد. جنگ، دارای اقتضائاتی بود و سیاستهای مشخصی را در عرصه سیاسی، اقتصادی و نظامی به مسئولان، دیکته می‌کرد و طبعاً پایان جنگ، پایان برخی سیاستهای ویژه آن دوران به حساب می‌آمد. بلافاصله پس از قبول قطعنامه، اختلاف نظرهای تازه‌ای در میان نیروهای انقلابی جامعه آغاز شد که عمدتاً پیرامون سیاستهای اقتصادی پس از دوران جنگ بود. در این زمینه دو نظر عمده مطرح بود:

۱- نظر اول بر تداوم سیاستهای اقتصادی دوران دفاع مقدس تأکید داشت و عمدتاً از سوی هواداران دولت و نخست وزیر، مطرح می‌شد. طرفداران این نظریه می‌گفتند ملت ما به سیاستهای اقتصاد کنترل شده دولتی، خو گرفته و برای تداوم آن، آماده است زیرا در طی ۸ سال دفاع مقدس، مردم به مصرف کم، ایستادن در صفها و گرفتن کالاهای کوپنی، مصرف اقلام تولید شده در داخل کشور و امثالهم عادت کرده‌اند و ما با تداوم همان سیاستها می‌توانیم اقتصاد کشور را کنترل کنیم. در این سیاستها، طبعاً جایی برای واردات گسترده از خارج، استقراض منابع مالی از بانکها و دولتهای خارجی، واگذاری گسترده کارخانجات و صنایع به بخش خصوصی و ... وجود نداشت و ریاضت اقتصادی دوران جنگ، تداوم می‌یافت.

۲- صاحبان نظر دوم بر ضرورت ایجاد تغییرات جدی در سیاستهای گذشته در شرایط غیرجنگی، مطلوب نیست زیرا فلسفه وجودی آن سیاستها یعنی جنگ، از میان رفته است. به نظر آنان، مردم ما سیاستهای اقتصادی همراه با ریاضت را تنها به دلیل وجود جنگ و ضرورت حفظ تمامیت ارضی و استقلال کشور تحمل می‌کردند و اینک خواستار ایجاد تحول و تغییر در آن سیاستها هستند. اینان می‌گفتند مردم باید تغییر شرایط را با تمام وجود احساس کنند و این امر به ویژه با پر بودن مغازه‌ها و فروشگاهها از کالاهای داخلی و خارجی میسر خواهد شد. مطابق این نظر، زمان تکیه بر اقتصاد دولتی به سر رسیده و باید با خصوصی‌سازی و حتی جذب سرمایه از خارج، به توسعه اقتصادی دست یافت. طرفداران این نظر را بخشی از چپهای آن روز، با چهره‌هایی شاخصی چون هاشمی رفسنجانی تشکیل می‌دادند و طبعاً جناح موسوم

به راست هم از این نظر حمایت می‌کرد. از میان این دو نظر، سیاستهای دسته دوم، مورد توجه بیشتر کارشناسان اقتصادی و مسئولان قرار گرفت.

## قسمت دهم

### عزل قائم مقام رهبری از سوی حضرت امام

مردم ایران سال ۶۸ را با یک حادثه بسیار مهم آغاز کردند و آن عزل آیت الله منتظری از قائم مقامی رهبری بود. تصمیم به گزینش قائم مقام رهبری پس از شکل گیری مجلس خبرگان در سال ۶۲، اتخاذ شد زیرا فقهای بزرگوار عضو مجلس خبرگان نگران آینده رهبری و کشور بودند و در میان یاران و همفکران حضرت امام بزرگترین فقیهی که می‌توانست نهضت امام خمینی را ادامه دهد آیت الله منتظری بود سوابق مبارزاتی و جایگاه رفیع فقیهی و میزان ارادتی که حضرت امام به وی داشت، باعث می‌شد تا خبرگان برای تضمین تداوم خط انقلاب، آیت الله منتظری را جانشین حضرت امام معرفی کنند این نکته را باید در نظر داشت که آیت الله منتظری و کالت حضرت امام را در سالهای قبل از انقلاب بر عهده داشت و پس از انقلاب نیز حضرت امام بسیاری از مسائل را به ایشان سپرد. البته در قانون اساسی جمهوری اسلامی جایگاهی به عنوان قائم مقام رهبری پیش بینی شده است و وظیفه خبرگان نیز تعیین چنین فردی در حیات یک رهبر نیست و تنها پس از عزل یا فوت رهبری، خبرگان رهبری وی را در صورت تأیید صلاحیت انتخاب می‌کردند. البته در طی چندین سال، آیت الله منتظری به مثابه یک جانشین دارای اختیار در بسیاری از مسائل وارد شده و دستورات و رهنمودها و اظهار نظرهای وی از سوی مسئولان بسیار جدی گرفته می‌شد.

گفتنی است در آن زمان، ظاهراً حضرت امام به دلایلی با گزینش قائم مقام رهبری از سوی خبرگان موافق نبودند اما با تصمیم خبرگان، مخالفت علنی نکردند بعدها مرحوم سید احمد خمینی در «رنجنامه» از قول آیت الله محمدی گیلانی نقل کرد که امام با تصمیم خبرگان مخالف بودند ولی با توجه به نظر خبرگان ترجیح دادند که سکوت کنند در نامه ۶۸/۱/۶ و نیز نامه ۶۸/۱/۸ حضرت امام به آقای منتظری بر این مسأله تأکید شده که ایشان از ابتدا با گزینش قائم مقام رهبری مخالف بودند در هر صورت خواه با موافقت امام یا مخالفت ایشان مجلس خبرگان آقای منتظری را به عنوان قائم مقام رهبری معرفی کرد و چنین جایگاهی در نظام پدید آمد.

ماجرای سید مهدی هاشمی و اختلاف نظری که در زمینه برخورد با وی در میان حضرت امام و آیت الله منتظری وجود داشت، سرفصل فاصله گرفتن تدریجی آیت الله منتظری از جریان فکری و سیاسی خط امام شد. سید مهدی هاشمی در چشم امام، عنصر قدرت طلب و

خطرناکی بود که برای تثبیت موقعیت خود، هر عملی را انجام می‌داد و از جمله با سنگر گرفتن در پس موقعیت آیت الله منتظری، به وی نیز ضربه می‌زد، در مقابل، آیت الله منتظری نظر مساعدی درباره سید مهدی هاشمی داشت و از وی دفاع می‌کرد با گذشت زمان، پرونده‌هایی علیه سید مهدی هاشمی در زمینه‌های قتل، جعل اسناد، اختفای اسلحه، آدم زدوی و امثالهم شکل گرفت و مدارک فراوانی در این زمینه‌ها به دست آمد که چشم پوشی از آنها ناممکن بود. از آن پس، حضرت امام بدون ملاحظه هیچ کس از جمله آیت الله منتظری، دستور پیگیری پرونده‌های مهدی هاشمی را صادر کردند و به وزارت اطلاعات و دادگاه ویژه روحانیت در این زمینه، مأموریت دادند. در این ماجرا، کار به محاکمه و محکومیت و صدور حکم اعدام سید مهدی هاشمی و برخی از اعضای باند وی انجامید اما در عین حال باعث شد که آیت الله منتظری از جریان فکری و سیاسی حضرت امام فاصله بگیرد و به اظهار نظرهای صریح علیه مواضعی بپردازد که از سوی امام مطرح می‌شدند.

این حادثه و چندین ماجرای دیگر باعث شدند که حضرت امام در تواناییهای ایشان، برای اداره جامعه در یک مسیر انقلابی، دچار تردید جدی شوند و مصلحت نظام را در این ببینند که وی در عرصه مسائل سیاسی و مشخصاً در حد رهبری نظام، حاضر نباشند این بود که در تاریخ ۶۸/۱/۶ با نگارش نامه‌ای تند و شدید‌الحن آیت الله منتظری را از قائم مقام رهبری عزل کردند.

هر چند این نامه در همان تاریخ انتشار نیافت مضمون آن سر زبانها افتاد و نشان می‌داد که امام خمینی(ره) با قاطعیت بر حذف ایشان از آینده رهبری انقلاب اصرار دارد. برخورد تند امام نیز عمدتاً به این دلیل بود که در سالهای بعد از ایشان نیز نه آیت الله منتظری و نه هواداران وی، جرئت مطرح کردن دوباره وی به عنوان رهبر را نکنند.

در تاریخ ۶۸/۱/۷، آیت الله منتظری در نامه ای خطاب به امام خمینی(ره) رسماً کناره گیری خود را از قائم مقامی رهبری اعلام کرد و در فردای آن روز نیز حضرت امام پس از اطمینان از عملی شدن هدف خود در نامه‌ای ملایمر - ضمن تکرار انتقادهای سابق درباره اطرافیان و تعجیل وی در تصمیم گیری - اعلام کردند که بهتر است آیت الله منتظری به بحث و درس حوزه‌ها بپردازد. عزل ... منتظری آینده رهبری را در بوته‌ای از ابهام برد زیرا در میان یاران حضرت امام کمتر کسی از نظر فقهی و سیاسی و مبارزاتی در حد آیت الله منتظری نبود و طبعاً عده‌ای که در صدد ایجاد تغییراتی در روند انقلاب بوده و در این مسیر به دوران پس از امام چشم دوخته بودند نیز با این تصمیم حضرت امام، غافلگیر شدند اما یاران حضرت امام نیز حال و روز بهتری نداشتند و با توجه به سن و سال حضرت امام، نگران دوران پس از امام بودند. برخی از دلسوزان این نگرانی را با خود ایشان هم مطرح می‌کردند ولی ایشان به آینده

امیدوار بودند و ظاهراً در همین جلسات بود که از آیت الله خامنه‌ای به عنوان فرد شایسته برای رهبری انقلاب نام بردند برخی نیز به رایزنی برای معرفی فرد شایسته رهبری برای دوران پس از امام می‌پرداختند. یکی از نویسندگان روزنامه اطلاعات در آن ایام با نگارش مقاله‌ای در این روزنامه رسماً اعلام کرد آیت الله هاشمی رفسنجانی در شرایط موجود بهترین است و شایسته است که از سوی خبرگان به عنوان قائم مقام رهبری معرفی شود. این مسائل نشانگر این واقعیت بود که عزل آیت الله منتظری بر تغییر تصویر سیاسی کشور، تأثیر بسیار زیادی داشته و آینده کشور را در ابهام قرار داده بود.

#### تلخترین حادثه، رحلت امام خمینی (ره)

یکی از مهمترین حوادث دوران انقلاب یعنی رحلت حضرت امام در همین سالی واقع شد که ما رخدادهای آن را بر وضعیت سیاسی بعدی کشور، بسیار مؤثر تلقی می‌کنیم. در گذشت امام خمینی (ره) باعث شد که بسیاری در تبعیت از حضرت امام، از هم سبقت بگیرند و عملاً امام را حل را به منزله «فضل الخطاب» بپذیرند چنین جایگاهی باعث می‌شد که رحلت ایشان نیز تأثیری تعیین کننده بر وضعیت کشور داشته باشد. کمترین اثر رحلت امام را حل، از دست رفتن نقطه اتکاء و وحدت همه نیروهای درون انقلاب به هنگام بروز اختلافات بود و طبعاً این امر برای یک انقلاب شکننده است. البته دشمنان انقلاب به دستاوردهای کوتاه مدت رحلت امام چشم دوخته بودند و تصور می‌کردند که بلافاصله پس از رحلت بنیانگذار انقلاب، جمهوری اسلامی فرو می‌پاشد زیرا آنان تصور می‌کردند بقای نظام به وجود امام خمینی (ره) وابسته است و بلافاصله پس از رحلت ایشان نظام جمهوری اسلامی از درون فرو می‌پاشد. اما واقعیتها از امر دیگری حکایت داشتند و آن تعمیق اندیشه دینی و آرمانهای انقلابی در میان مردم بود مراسم تشییع جنازه امام خمینی (ره) و حضور میلیونی مردم گویای این واقعیت بود که رحلت امام خمینی نیز همچون حیات پر برکتشان، در جهت ثبات نظام و وحدت جناحها و یکپارچگی مردم مؤثر بود و بر خلاف تصور دشمنان نه تنها نظام اسلامی با رفتن امام خمینی فرو نپاشید بلکه مردم وفادار به خط امام و ارزشهای اسلامی و انقلابی، بلافاصله با پذیرش تصمیم خبرگان در انتخاب رهبری جدید ثبات نظام را تضمین و خلاء امام را از طریق بیعت با رهبری منتخب خبرگان تا حدودی پر کردند.

#### خبرگان و گزینش رهبری جدید

بلافاصله پس از رحلت امام خمینی و پیش از آن که مراسم تشییع جنازه ایشان برگزار شود، خبرگان در تهران گرد هم آمدند تا به بزرگترین تصمیم گیری پس از انقلاب، مبادرت کنند. کمتر کسی در آن شرایط به چیزی جز وضعیت آینده نظام و رهبری تازه می‌اندیشید و به همین دلیل تشکیل جلسه فوق العاده مجلس خبرگان، ضروری ترین اقدامی بود که باید صورت

می‌گرفت. در جلسه خبرگان، چند ابهام اولیه وجود داشت که باید برای آن چاره‌ای اندیشیده می‌شد.

اول: شرط مرجعیت برای رهبری بود که در قانون اساسی سال ۵۸، ذکر شده بود. در این زمینه با توجه به نظر حضرت امام در نامه ایشان به آیت الله مشکینی، مشکلی وجود نداشت. در واقع شورای بازنگری قانون اساسی - که در همان ایام فعال بود - مطابق نظر حضرت امام «مرجعیت» را از شرایط رهبری حذف کرده بود و طبعاً خبرگان برای گزینش فقهای صالح و واجد شرایط از میان غیر مراجع، مشکلی نداشتند.

دوم: مسئله شورایی بودن یا فردی بودن رهبری بود، در قانون اساسی سال ۵۸ شورای رهبری هم لحاظ شده بود یعنی در صورتی که یک فرد دارای ویژگیها و برجستگیهای خاص نباشد، سه تا پنج تن از فقها در شورای رهبری حضور یافته و به صورت شورایی، مسئولیت زعامت و رهبری جامعه را بر عهده می‌گرفتند. این امر در آن زمان هنوز مورد بررسی شورای بازنگری قانون اساسی قرار نگرفته بود البته بعدها در قانون اساسی اصلاح شده، رهبری به صورت فردی درآمد و شورای رهبری، حذف شد اما در این مقطع خبرگان باید در این زمینه تصمیم می‌گرفتند در این باره خبرگان به رهبری فردی رای دادند و این در حالی بود که افرادی چون آیت الله خامنه‌ای و آقای هاشمی رفسنجانی از رهبری شورایی دفاع می‌کردند.

سوم: بحث افرادی بود که به عنوان جانشین حضرت امام، مورد نظر خبرگان بودند واقعیت این است که تا این مقطع و پس از عزل آیت الله منتظری از قائم مقام رهبری هیچکس به عنوان جانشین امام در محافل سیاسی و روحانی کشور، مطرح نبود و فرصت بررسی صلاحیت افراد برای رهبری هم پدید نیامده بود به همین دلیل، نوعی ابهام و تردید و اختلاف در این باره وجود داشت.

البته روند حوادث چند ماه آخر عمر حضرت امام و نیز اظهارات ایشان در جلسات خصوصی درباره رهبری آینده انقلاب و همچنین مصلحت اندیشی خبرگان باعث شد که حضرت آیت الله خامنه‌ای از سوی خبرگان به عنوان رهبری انقلاب برگزیده شود. در این باره ذکر نکاتی ضروری است.

از مدتها قبل و در جریان عزل آیت الله منتظری از قائم مقامی رهبری، یاران و دوستان حضرت امام نگران آینده رهبری بودند و این نگرانی را حتی به خود حضرت امام هم منتقل می‌کردند در یکی از این جلسات، حضرت امام درباره رهبری آینده انقلاب به آیت الله خامنه‌ای اشاره کردند آقای هاشمی رفسنجانی در یکی از خطبه‌های نماز جمعه (۷/۹/۷۶) با اشاره به مخالفتشان با عزل آقای منتظری در این باره چنین گفته‌اند. . . واقعاً یک موی بدن ما راضی نبود که چنین اتفاقی بیفتد چون تحلیل ما این بود که نباید این موقع این خلاء در کشور به وجود بیاید اصلاً



تدبیر کرده بودیم که دشمنان ما بدانند که خلاء نیست مسئله دوم ما این بود که کسی را نداشتیم. یکی از بحثها، همانجا همین بود که در آن جلسه اولی که گفتم امام نهی کردند، همین شد که ما گفتیم که خوب چه کسی؟ شما که می‌فرمایید ما که آقایان را می‌شناسیم، چنین چیزی نمی‌شود. در آن جلسه بود که ایشان فرمودند ما اصلاً چنین تصویری نداشتیم برای ما که غیر منتظر بود. برای شخص رهبری هم اصلاً شوک آور بود.

ظاهراً حضرت امام در یکی دو جلسه مشابه و با حضور افرادی دیگر نیز از آیت الله خامنه ای به عنوان فرد شایسته رهبری یاد کرده بودند ولی مقام رهبری کنونی در آن جلسات در حضور حضرت امام خواستار متعهد شدن افراد حاضر شدند تا این سخن امام را در جایی نقل نکنند. به همین دلیل تا حضرت امام در قید حیات بودند، این سخن و نظر ایشان در جایی نقل نشد امام جلسه فوق العاده خبرگان پس از رحلت امام طبعاً اطلاع از نظر امام خمینی درباره فرد صالح برای رهبری، اولین کاری بود که خبرگان انجام می‌دادند.

در جلسه مجلس خبرگان پس از آن که علی رغم نظر افرادی چون آیت الله خامنه ای و حجت الاسلام و المسلمین هاشمی رفسنجانی شورایی بودن رهبری رای نیاورد، بحث درباره افراد در مظان رهبری آغاز شد.

برخی از آقایان همچون مرحوم آذری قمی، حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی را به عنوان رهبری پیشنهاد دادند ولی خبرگان با شناختی که از ایشان داشتند و با ویژگیهایی که رهبری در نظام اسلامی باید داشته باشد، به وی رای ندادند و تنها تعداد انگشت شماری، وی را صالح برای رهبری می‌دانستند. پس از آن نام افرادی دیگر به میان آمد ولی در نهایت افرادی که نظر امام راحل را در این زمینه می‌دانستند، سکوت خود را شکستند و شهادت دادند که امام خمینی (ره) حضرت آیت الله خامنه ای را برای رهبری صالح می‌دانستند. از این پس اصرار خبرگان از یکسو و انکار مقام معظم رهبری از سوی دیگر جریان داشت تا سرانجام خبرگان توانستند پذیرش مسئولیت سنگین رهبری را به ایشان بقبولانند با این تعهد که آنان نیز چون همه مردم، امر و نهی رهبری را گردن خواهند گذاشت.

انتخاب رهبری جدید بر اساس نظر حضرت امام خمینی - به شهادت چهره‌هایی چون موسوی اردبیلی، مومن، امینی، طاهری خرم آبادی و هاشمی رفسنجانی - و پر کردن خلاء رهبری امام راحل در کمترین فاصله از رحلت ایشان، مبارکترین حادثه‌ای بود که می‌توانست در آن شرایط رخ دهد و تداوم خط امام را موجب شود. این امر وحدت همه نیروهای درون انقلاب را تضمین کرد و از ظهور تفرقه جلوگیری به عمل آورده به ویژه آن که اکثر مراجع تقلید با صدور پیامهایی به رهبری جدید، بر تصمیم خبرگان، صحنه گذاشته و با رهبری جدید بیعت کردند به گونه‌ای که

حتی آیت الله منتظری هم با صدور پیامی، به حمایت از رهبری منتخب مجلس خبرگان پرداخت.

### قسمت یازدهم

انتخاب رهبری جدید بر وضعیت جناحهای سیاسی تأثیر جدی گذاشت زیرا برخی از جناحهای سیاسی از تصمیم مجلس خبرگان، راضی تر به نظر می‌رسیدند ولی برخی دیگر، این امر را با نوعی اکراه پذیرفته بودند. واقعیت این است که تا این مقطع، طیف چپ خود را معتقد جدی امام و ولایت فقیه می‌دانست و در مقابل طیف راست را به بی‌اعتقادی به امام و عدم تمکین به نظرات ولی فقیه به متهم می‌کرد. در آن دوران، مواضع حضرت امام در مقولاتی چون حوزه اقتدار ولی فقیه و حکومت، پویایی فقه سنتی، جهت‌گیری ضد سرمایه‌داری و تأکید ایشان بر جنگ فقر و غنا، بیشتر از سوی طیف موسوم به چپ، استقبال می‌شد و این در حالی بود که طیف موسوم به راست، در این زمینه‌ها دائماً از خود مقاومت نشان می‌داد و در نهایت با نوعی اجبار و اکراه، تسلیم دیدگاه‌های فقهی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی حضرت امام می‌شد. این وضعیت موجب می‌شد که جریان چپ، خود را خط امامی تر از دیگران بدانند و عدم همراهی طیف راست با سایر جناحهای سیاسی در احساس نزدیکی با مواضع رهبری، تغییر کرد.

باید پذیرفت که جایگاه رهبری تازه با جایگاه رهبری حضرت امام، تفاوت‌هایی داشت و این امر به چند واقعیت قابل تأمل برمی‌گشت.

نخست مسئله مرجعیت دینی حضرت امام بود. امام خمینی (ره) در سالهای قبل از ۴۲، به بالاترین موقعیت و مقام دینی در جامعه شیعه، یعنی مرجعیت - دست یافته و سپس به عنوان رهبری سیاسی در رأس حکومت قرار گرفته بودند. عموم مردم و بسیاری از روحانیون و علما، بیش از جایگاه سیاسی، خود را پیرو شأن مذهبی و مرجعیت امام راحل می‌دانستند اما این امر در باره آیت الله خامنه ای، صادق نبود. رهبری منتخب خبرگان، پیش از این به عنوان مرجع تقلید شناخته نمی‌شد و حتی تعبیر «آیت الله» نیز رسماً در اطلاعیه خبرگان برای ایشان به کار رفته بود.

مسئله دوم به نحوه تحقق امر ولایت برای این دو رهبر در جمهوری اسلامی مربوط بود. رهبری امام خمینی (ره) در یک روند تاریخی و به صورت تدریجی، محقق شد. امام راحل در طی ۱۵ سال و حتی بیشتر توانست امت مسلمان را به سوی آرمانهای دینی هدایت کند و صلاحیتهای خود را به تدریج به همگان نشان دهد. هر چند علما و روحانیون و دیگر خبرگان جامعه در معرفی ایشان به مردم، مؤثر عمل کرده بودند اما پذیرش رهبری حضرت امام از سوی مردم، بیشتر به صلاحیتهای ذاتی و ویژگیهای تأثیرگذار شخصیت امام خمینی مربوط می‌شد. این امر

درباره رهبری جدید، شکل و صورت دیگری داشت بدین معنا که تا پیش از تصمیم خبرگان، عموم مردم و قریب به اتفاق خواص و علما، تصور رهبری آیت الله خامنه ای را نمی کردند. هر چند ایشان هم از جوهره ولایت و رهبری برخوردار بود و حضرت امام نیز بر این نکته گواهی داده بودند اما در هر صورت مقام معظم رهبری با انتخاب خبرگان، رهبر شدند و یکباره تصدی ولایت امر و زعامت جامعه را بر عهده گرفتند.

نکته سوم، نحوه تلقی مراجع و علما از جایگاه رهبری بود. در دوران حضرت امام، هیچ کدام از مراجع و علما، خود را برتر از ایشان نمی دیدند. البته برخی از مراجع و روحانیون با تفکر و عملکرد امام راحل مخالف بودند اما این امر علی رغم اذهان به این حقیقت بود که حضرت امام از نظر فقهی، عرفانی و بینش سیاسی، از سرآمدان روزگار است و به همین دلیل، مخالفتشان به مذاق مردم هم خوش نمی آمد و مردم، این دست از علما را در مقابل امام، تنها می گذاشتند. از طرف دیگر، عموم علما و روحانیون حوزه های علمیه به ویژه فعالان جناح های سیاسی شاگردان امام راحل بودن و شأن استادی ایشان را پاس می داشتند. در این مسئله هم، جایگاه رهبری جدید، متفاوت بود. بسیاری از مراجع، خود را برتر از رهبری جدید - دستکم در مسائل فقهی و شرعی - می دانستند و حتی در اولین پیام خود به ایشان ضرورت مشورت با مراجع را مورد تأکید قرار داده بودند. از سوی دیگر رهبری جدید خود از شاگردان امام راحل بود و بسیاری از علما و فقها و روحانیون فعال سیاسی در کشور - که سال های بیشتری شاگردی امام را کرده و از نظر علمی و فقهی خود را برتر می دیدند - به رهبری جدید با همان تصویری نمی نگریستند که بیشتر به امام نظر داشتند. بگذریم که بعضاً کسانی که آنها خود داعیه دار برخی از موقعیتهای و مناصب بودند و به شیوه های مختلف نشان می دادند که رهبری هم یکی و ما هم یکی. ... ؟

این تفاوتها باعث می شد که جایگاه رهبری جدید، بسان حضرت امام نباشد و همان میزان اطاعت پذیری، از آیت الله خامنه ای صورت نگیرد. در واقع، حل مسائل مرتبط با ولایت همچون گذشته، میسر نشود و التزام عملی افراد و جناح های سیاسی به ولایت فقیه و تصمیمات وی، بسان دوران حضرت امام، تبلور نیابد. در این زمینه، می توان به نحوه برخورد برخی از نیروهای جناح موسوم به چپ با رهبری حضرت آیت الله خامنه ای اشاره کرد.

پس از گزینش رهبری جدید از سوی خبرگان، برخی از عناصر طیف چپ از خود واکنش مناسب نشان ندادند. اینان با توجه به مواضع و عملکرد مقام معظم رهبری در دوران ریاست جمهوری به ویژه اختلافاتشان با دولت میرحسین موسوی، ایشان را از عناصر طیف راست معرفی می کردند. در تعارضات درونی حزب جمهوری اسلامی نیز آیت الله خامنه ای بیشتر از نیروهای موسوم به راست در مقابل جناح چپ حزب دفاع می کرد و همین مسائل باعث می شد

تا پس از انتخاب ایشان به رهبری، نوعی اکراه قلبی در برخی از نیروهای طیف چپ در پذیرش این امر ایجاد شود البته این افراد به اصل ولایت فقیه معتقد بودند و آیت الله خامنه ای را هم شایسته ترین فرد برای تصدی این مسئولیت می دانستند و از نظر امام راحل نیز در این زمینه، مطلع بودند اما سوابق برخی از مسائل سیاسی و نیز تفاوت جایگاه رهبری تازه با جایگاه حضرت امام باعث می شد که از نظر احساسی نتوانند همان اطاعت از امام را از رهبری جدید هم داشته باشند. این امر باعث شد که طیف چپ در تنظیم رابطه خود با ولی فقیه دچار مشکل شود و همچون گذشته از جایگاه شرعی و قانونی ولایت و رهبری سخن نگوید.

در همین زمینه، طیف موسوم به راست به گونه ای دیگر موضع گرفت و به دفاع تمام عیار از رهبری جدید پرداخت. اینان که در گذشته تحت تأثیر نظرات فقهی و سیاسی حضرت امام، بسیاری از آرای حکومتی خود را بازسازی کرده و در بیانیه های «منشور برادری» و «پیام به روحانیت» امام به مثابه بخشی از نیروهای خودی و انقلابی به رسمیت شناخته شده بودند. از فرصت ایجاد شده برای متهم کردن رقیب سیاسی خود بهره گرفته و آنان را به بی اعتقادی یا عدم التزام عملی به ولایت فقیه، متهم کرده و حتی محکوم دانستند. به ویژه وقتی دولت جدید به ریاست هاشمی رفسنجانی تشکیل شد و برخی از افراد طیف چپ با خط مشی اقتصادی آن مخالفت کردند. موضع نیروهای موسوم به راست در انتقاد از گروهها و افراد موسوم به چپ، مستحکمتر شد و بدین سان جایگاه این امر در دو گروه تغییر کرد یعنی مدافعان دیروز رهبری، در موضع اتهام قرار گرفتند و متهمان دیروز، بر کرسی دفاع از ولایت نشستند. البته باید اذعان کرد که هر دو جریان، در حوزه اندیشه سیاسی و نیز در تعیین مصداق رهبری صالح، نظرات واحدی داشتند اما هم طیف راست در دروان رهبری حضرت امام و هم جریان چپ در مقطع رهبری حضرت آیت الله خامنه ای در مواضع اختلاف سیاسی و فکری آنها، به اکراه تبعیت می کردند و در صورت امکان، چندان التزام عملی نشان نمی دادند و همین امر، زمینه ساز طرح انتقادهای تند و اتهامات صریح جناح رقیب مبنی بر بی اعتقادی آنان به ولایت و رهبری می شد.

#### تشکیل کابینه جدید به ریاست هاشمی رفسنجانی

از دیگر رخدادهای مهم و تأثیر گذار بر تصویر سیاسی دهه دوم انقلاب، برگزاری انتخابات ریاست جمهوری در سال ۶۸ و انتخاب آقای هاشمی رفسنجانی بود. پیشتر گفته شد که از مقطع پایان دفاع مقدس و با اولویت یافتن مسئله سازندگی، جریان سیاسی تازه ای در کشور پدید آمد که سمبل و چهره شاخص آن، هاشمی رفسنجانی بود. این جریان در گذشته به طیف چپ تعلق داشت اما پس از جنگ راه حل های جریان راست را در مسائل اقتصادی پذیرفته بود. در دوران جدید و پس از وقوع تحولات مهم در کشور در فاصله یک سال پس از قبول قطعنامه این طیف بیشترین زمینه حضور در قدرت را کسب کرد زیرا جریان موسوم به راست به دلیل

برخی مواضع و عملکردها در دوران امام راحل، پایگاه اجتماعی چندان قدرتمندی نداشت و طیف چپ هم به عنوان اصلی ترین جریان انقلاب، مقصر بسیاری از مشکلات سیاسی و اقتصادی کشور قلمداد می‌شد. اما طیف همراه با هاشمی رفسنجانی، از اتهام هر دو طیف، مبرا بود و با طرح شعارهای رفاهی و وعده‌های سازندگی و پایان دادن به دوران ریاضت اقتصادی، زمینه پذیرش مردمی را برای خود فراهم ساخته بود. به دلیل همین اجتماعی و مقبولیت مردمی، هاشمی رفسنجانی خود را نامزد ریاست جمهوری ساخت تا در فضای جدید کشور مسئول تشکیل کابینه شود.

انتخابات پنجمین دوره ریاست جمهوری با بودن چهره‌ای چون هاشمی رفسنجانی، بدون رقابت برگزار شد به گونه‌ای که تمام گروه‌های سیاسی از وی حمایت کردند و هیچ جریانی به رقابت با وی برنخواست. تنها نامزد رقیب ایشان دکتر عباس شیبانی بود که تنها برای برگزاری قانونی انتخابات به صحنه آمده بود هر چند که در تبلیغاتش اصرار داشت که خود را یک رقیب جدی و واقعی هاشمی رفسنجانی جلوه دهد. در انتخابات پنجمین دوره ریاست جمهوری (۶۸/۵/۶)، آقای هاشمی رفسنجانی با رای قاطع ۹۴/۵ درصدی (یعنی ۱۵۵۵۱۷۸۳ رای از مجموع ۱۶۴۵۴۶۴ رای) به پیروزی رسید و رقیب او تنها ۳/۸۵ درصد کل آرا را به خود اختصاص داد. رای بالا به آقای هاشمی آن هم در انتخاباتی که نقش تبلیغات مرسوم در آن به کمترین حد ممکن رسیده بود، حکایت از این داشت که مردم آن هم پس از پایان دفاع مقدس و به ویژه در خلاء حضور امام راحل، هم درصدد حفظ انقلابند و مسئولانه وارد صحنه می‌شوند و هم به آقای هاشمی، چشم امید دوخته و انجام تحولات مطلوب را از وی انتظار دارند.

رهبری معظم انقلاب نیز در حکم تنفیذ ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی از وی با تعبیری چون: مردی بزرگ از فرزندان اسلام و حواریین امام عظیم الشان، عالمی مجاهد و فقیهی اسلام شناس، سیاستمداری هوشمند و مدیری درد آشنا و دلسوز، امین امام و محبوب امت، بازوی توانا و زبان گویای نظام و... یاد کردند که نشان از رضایت ایشان از این انتخاب داشت و در عین حال، بیانگر حمایت قاطع رهبری از رئیس جمهوری جدید بود. هاشمی رفسنجانی در چنین زمینه و بستری مناسب، کارش را رسماً آغاز کرد. گفتنی است که همزمان با آغاز به کار رئیس جمهوری جدید، روسای قوه مقننه و قوه قضاییه نیز تغییر کردند و با انتخاب حجت الاسلام والمسلمین مهدوی کروی به ریاست قوه مقننه و آیت الله محمد یزدی به ریاست قوه قضاییه، اداره تمام قوای اصلی کشور با روسای جدید آغاز شد.

انتخاب آقای هاشمی به ریاست جمهوری از چند جهت دارای اهمیت بود. اول آن که شخصیت ایشان در میان نیروهای انقلاب، بسیار برجسته و شاخص بود و در واقع پس از مقام معظم رهبری، اصلی ترین چهره سیاسی در میان یاران حضرت امام، آقای هاشمی محسوب می‌شد.

دوم آن که آقای هاشمی در هر مسئولیتی که قرار می‌گرفت، آنجا را به یکی از کانونهای قدرت و تصمیم‌گیری تبدیل می‌کرد و این امر، بیشتر در مواردی چون ریاست مجلس شورای اسلامی و جانشینی فرماندهی کل قوا، تجربه شده بود. نکته سوم این که با اصلاح قانون اساسی، پست نخست وزیری حذف شده و تمام قدرت اجرایی در دستان رئیس جمهوری قرار گرفته بود برخلاف گذشته که رئیس جمهوری مسئولیت داشت اما فاقد قدرت بود. سرانجام این انتخاب از این نظر اهمیت داشت که جهت‌گیری اقتصادی دولت وی به خلاف دولت میرحسین موسوی بود و همین امر باعث می‌شد که تغییرات گسترده‌ای را در حوزه‌های اقتصادی و سیاسی شاهد باشیم.

دولت جدید در فعالیتهای خود به مسائل اقتصادی و مشخصاً افزایش تولید اولویت داد و آقای هاشمی در نخستین خطبه‌های نماز جمعه‌اش پس از انتخاب به ریاست جمهوری، تأکید کرده بود که «مردم ما ده سال جنگ و فشار انقلاب را تحمل کردند و الان دیگر سزاوار نیست که به طبقه محروم و مستضعف و کارگر و کارمند بگوییم که شما ده سال دیگر هم صبر کنید و با همین شیوه‌ای که الان دارید با ریاضت زندگی می‌کنید، ریاضت بکشید،» این سخنان نقد سیاستی محسوب می‌شد که تا آن زمان، از سوی دولت میرحسین موسوی اعمال می‌شد. رئیس جمهوری در مراسم تحلیف مجلس شورای اسلامی نیز سخنانی را مطرح کرد که از نظر عده‌ای، فاصله گرفتن از روند گذشته را نشان می‌دهد وی بر ضرورت توجه به اقتصاد و افزایش تولید کالا به عنوان مقدمه کسب استقلال حرکت آرام سیاسی برای آن که دیگر جنگی بر ما تحمیل نشود، دعوت از صاحبان سرمایه و ایرانیان متخصص برای بازگشت به کشور و... تأکید کرده بود.

از جدیترین مباحث مربوط به دولت آقای هاشمی، ترکیب دولت و اعضای کابینه وی بود. در کابینه جدید تعدادی از وزرای سابق همچنان ابقا شدند اما تعدادی از آنها نیز تغییر کردند. اصرار رئیس جمهوری آن بود که وزرای کابینه، اولاً از عناصر تند جناحهای سیاسی نباشند و ثانیاً توجه آنها بیشتر معطوف کار باشد نه فعالیتهای سیاسی، بر همین اساس، رئیس جمهوری در سخنانش برای معرفی اعضای کابینه به نمایندگان مجلس، تأکید کرد که درصدد تشکیل «کابینه کار» است و جبران غیرسیاسی بودن اعضای دولت را خودش خواهد کرد زیرا رئیس جمهور به اندازه همه آنها سیاسی است.

یکی از وزاری که در کابینه هاشمی رفسنجانی، تغییر کرد و جای خود را به یکی دیگر از همفکران خود داد وزیر کشور بود. تغییر سید علی اکبر محتشمی در آن شرایط، از نظر دولت پیام آور اعتدال بود زیرا وی در سطح جامعه به عنوان یک انقلابی تندرو، اشتهار داشت. عده‌ای دیگر این تغییر در دولت را به معنای فاصله گرفتن نظام از دوران انقلابیگری تلقی کردند به

ویژه به این دلیل که محتشمی به عنوان مؤسس یا مشوق حزب الله لبنان، منفور آمریکا و اسرائیل بود و کنار گذاشتن وی از دولت، پیام به غرب برای میانه روی در سیاست خارجی تفسیر می‌شد. در آن ایام مجلس سوم با اکثریت طیف چپ اداره می‌شد و طبعاً آنان راضی به این تغییر نبودند و به همین دلیل با نگارش نامه‌ای به رئیس جمهور و تهیه طوماری با امضای بیش از ۱۰۰ تن از نمایندگان، خواستار معرفی مجدد وی به عنوان وزیر کشور شدند. اما رئیس جمهور جدید بر نظر خود مبنی بر تغییر وزیر کشور پای فشرد و برای قانع کردن نمایندگان مجلس سوم، عبدالله نوری را به جای وی معرفی کرد که در آن زمان، مورد قبول نمایندگان مجلس بود.

### قسمت دوازدهم

#### انتخابات مجلس خبرگان و تشدید برخوردهای حذفی

حوادث مهم و پیاپی سالهای ۶۷ و ۶۸ وضعیتی را پدید آورد که با گذشته متفاوت بود. تغییر رهبری، تغییر قانون اساسی، تشکیل دولت تازه، انتخاب رئیس تازه برای قوه قضائیه و از همه مهمتر، جابجا شدن تدریجی جایگاه جناحی که خود را حامی جدی تر ولی فقیه می‌دانست با جناحی دیگر که در گذشته مورد عتابهای پیاپی حضرت امام قرار گرفته بود جملگی به این مساله دامن زد و نقش یک جناح به تدریج کمرنگتر شده و از متن به حاشیه رانده می‌شد و در مقابل جریان موسوم به راست، قدرت بیشتری کسب می‌کرد و در مرکز قرار می‌گرفت در این وضعیت دولت جدید و جناحی که بدون نام و عنوان در دولت فعال بود به کمک طیف راست آمده بود و در منزوی کردن عناصر طیف چپ با آنها همکاری می‌کرد.

این روند از سال ۶۹ شدت بیشتری پیدا کرد و به ویژه در انتخابات خبرگان دوم به اوج خود رسید حوادث مربوط به انتخابات مجلس خبرگان دوم در بررسی وضعیت جناحهای سیاسی، از اهمیت زیادی برخوردارند و به همین دلیل باید مستقلاً به آن توجه کرد.

هشتمین اجلاس خبرگان اول در سال ۶۹ که در واقع آخرین اجلاس سالانه آن محسوب می‌شد به سراغ موضوع مهم و اساسی تعیین صلاحیت نامزدهای مجلس خبرگان رهبری رفت، بر طبق قانون اساسی و مبتنی بر یک اصل تئوریک مجلس خبرگان رهبری و مستقل‌ترین و خود مختارترین نهاد نظام اسلامی است و به همین دلیل تعیین آیین نامه‌های مربوط به تعداد خبرگان نحوه انتخاب آنها مرجع تعیین و تأیید اولیه صلاحیتهای نامزدها و امثالهم با خود آنهاست در دوره اول این آیین نامه را فقهای شورای نگهبان تهیه و به تأیید حضرت امام رسانده بودند اما از آن پس هر گونه تغییر و اصلاحی بر عهده خبرگان قرار داشت در سال ۶۹ عمر مجلس اول خبرگان به پایان می‌رسید و این مجلس باید درباره نحوه تعیین صلاحیت

نامزدهای نمایندگی مجلس خبرگان دوم تصمیم گیری می‌کرد. در گذشته هر فردی پس از ارائه اجازات اجتهاد صادره از سوی مراجع تقلید و مدرسین حوزه علمیه می‌توانست اجتهاد خود را به اثبات برساند و نامزد نمایندگی مجلس خبرگان شود اما در اجلاس هشتم خبرگان اول درستی و کارآمدی این شیوه مورد تردید قرار گرفته بود. این امر به ویژه وقتی با مسائل سیاسی جناحها پیوند می‌خورد، تردید برانگیزتر می‌شد زیرا اکثریت خبرگان که گرایش به طیف راست داشتند با زیر سوال بردن اعتقاد نیروهای طیف چپ به اصل ولایت فقیه و رهبری منتخب خبرگان، ورود روحانیون منتسب به طیف چپ به خبرگان دوم را به زبان انقلاب و اسلام ارزیابی کرده و طبعاً تلاش می‌کردند زمینه آن را نامساعد کنند به همین دلیل بود که در اجلاس هشتم خبرگان اول، تصمیم گرفته شد مرجع تشخیص صلاحیت نامزدهای مجلس خبرگان «فقهای شورای نگهبان» باشند.

این تصمیم مجلس خبرگان با اعتراض ضمنی چهره‌های شاخص طیف چپ مواجه شد و از جمله سید علی اکبر محتشمی که در این زمان نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی بود - در نطق پیش از دستور خود به این تصمیم اعتراض کرد و گفت: «تعیین صلاحیت کاندیداها توسط سه مجتهد و مدرس خارج حوزه علمیه که مورد تأیید امام هم بوده در واقع تمامی اعتبار حوزه و روحانیت را به عنوان پشتوانه صلاحیت خبرگان قرار می‌داد اما امروز قرار است تعیین صلاحیت به عهده شورای نگهبان باشد که خواه ناخواه، تلقی دخالت تفکر خاصی است امام صراحتاً نسبت به دو جناح معتقد به حفظ تعادل هستند و به هر دو، تذکرات، تلخ و شیرین می‌دهند تا این تعادل حفظ شود در حالی که امروزه پایه گذاری یک جناحی شدن خبرگان دارد گذاشته می‌شود و این تضعیف خبرگان و خطری بزرگ است.»

علی رغم مطرح شدن انتقادات این چنینی بحث تأیید صلاحیت نامزدها از سوی فقهای شورای نگهبان تنها هنگامی به یک بحث روز مبدل شد که زمان برگزاری انتخابات نزدیک شده بود و در این زمان جامعه مدرسین حوزه علمیه قم در نامه‌ای سرگشاده خطاب به فقهای شورای نگهبان خواستار سختگیری بیشتر و حتی برگزاری امتحان شد تا هر کسی نتواند نامزد نمایندگی مجلس خبرگان شود. در بخشی از نامه مدرسین آمده است طبق اطلاعات رسیده تعدادی از کاندیداهای محترم خبرگان در رابطه با صلاحیت علمی خود درصدد کسب تأیید از بعضی از اساتید حوزه مقدسه علمیه قم می‌باشند استحضار دارید یکی از دلایل مرجع قرار دادن شورای محترم نگهبان در اجلاس اخیر خبرگان این بود که ممکن است افرادی با مراجعات مکرر و توصیف وسایط و اصرار بسیار بعضی اساتید محترم را تحت فشار عاطفی و اخلاقی یا برخی جهات دیگر قرار دهند و در نتیجه شهادت به صلاحیت علمی متقاضی صادر نمایند که اتفاقاً بعضی اساتید هم از این گونه موارد شدیداً شکایت دارند. بیم آن می‌رود که با

جریان مذکور وزن و اعتبار خبرگان پایین بیاید و حتی این گونه اسناد در مسائل حساس دیگر به کار گرفته شود انتظار می‌رود همانگونه که سخنگوی محترم شورای نگهبان هم قبلاً اعلام داشته‌اند در غیر مواردی که اجتهاد آنان مورد تأیید رهبری انقلاب قرار گرفته و یا در حوزه‌های علمیه معروف به اجتهاد می‌باشند بالمباشره امتحان و شرط لازم را احراز و بدین وسیله به وظیفه شرعی و انقلابی خود در این مقطع حساس و خطیر عمل نمایند.

در پاسخ به نامه سرگشاده جامعه مدرسین حوزه علمیه قم به شورای نگهبان سید حمید روحانی که از روحانیون مبارز بود - نامه‌ای سرگشاده نگاشت و به ۸ محتوای اظهارات مدرسین، اعتراض کرد. در بخشهایی از اعتراضیه سید حمید روحانی چنین آمده است: «چه دردناک، جانسوز و کوبنده است که جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، طی نامه‌ای سرگشاده به فقهای عظام شورای نگهبان، برخی از اعظم محترم حوزه مقدسه قم را به قرار گرفتن در تحت فشار عاطفی و اخلاقی و از آن بدتر به برخی جهات دیگر متهم کنند.

به راستی نویسنده محترم آن نامه سرگشاده تاکنون چند نمونه از نامه‌ها و نظریه‌های دروغ آمیز و خلاف حقیقت اساتید و مدرسین حوزه قم را می‌تواند به نمایش بگذارند که بر پایه عواطف و احساسات و برخی جهات دیگر استوار باشد.

این نامه، سند بی‌اعتباری همه نوشته‌ها، دیدگاهها و آرای اساتید، مدرسین و محصلین پاکبخته و وارسته حوزه‌ها و مجامع روحانی را به نمایش گذاشت و اعلامیه‌ها، نامه‌ها، فتاوا و عزل و نصب‌های آنان را به زیر سوال برد.

در آینده نزدیک خواهید دید که ماسونها، مارکسیستها، ملی‌گراها و روشنفکر مآبها، با تمسک به این نامه چگونه مانور خواهند داد و همه افتخارات جامعه روحانیت را بی‌اعتبار خواهند کرد. در آینده با تمسک به همین نامه سرگشاده شما ادعا خواهند کرد که موضع گیریه‌ها و اعلامیه‌ها و سخنرانیهای اساتید و مدرسین و دیگر روحانیون در پشتیبانی از مقام رهبری نیز روی فشار عاطفی و اخلاقی و از آن بدتر روی برخی جهات دیگر بوده است آرای مجلس خبرگان نیز بر پایه فشار عاطفی و اخلاقی و برخی جهات دیگر استوار بوده است.

از جمله برخی جهات دیگر که در نامه سرگشاده شما آمده است طبق دلخواه تحریف‌گران تاریخ و دشمنان سوگند خورده اسلام و روحانیت می‌تواند تفسیرهای گوناگونی به همراه آورد مانند: رشوه‌گیری، تهدید و تطمیع، قول و قرار بند و بست، خط‌بازی، باندبازی، دسته‌بندی، گروه‌گرایی و ...

این نامه سرگشاده و مرموزدوستان، وفاداران امروز و فردای مقامات روحانی را بر سر دو راهی قرار می‌دهد. یا باید بپذیرند که بنابر اعتراف آشکار جامعه مدرسین حوزه علمیه قم برخی از مدرسین و اعظم آن حوزه مقدسه شهادت دروغ و خلاف واقع می‌دهند و رضای مخلوق را بر

رضای خالق ذوالجلال مقدم می‌دارند و یا باید به تحلیل بنشینند و اعلام کنند که برخی از عناصر روحانی در جنگ قدرت تا آنجا پیش رفتند که برای حذف گروه مقابل حتی اعضای خود را نیز قربانی کردند و روحانیت را به زیر سوال بردند.»

برخی از نمایندگان مجلس نیز در نطقهای خود به کارکرد احتمالاً خطی و جناحی شورای نگهبان اعتراض کردند نماینده نفت شهر در نطق قبل از دستور مجلس ۶۹/۷/۴ در این باره چنین گفت: از چند ماه قبل حرکتها و صحبتهایی شد که توهم خط بازی و جناح بازی و تلاش به منظور حذف بخشی از نیروهای خط امام از مجلس خبرگان در آن وجود داشت، دیده و شنیده می‌شد که به دنبال تصویب اصلاحیه‌های آیین نامه مجلس خبرگان - که تأیید صلاحیت علمی کاندیداها را به شورای نگهبان واگذار کرده بود - این توهم قوی‌تر شد و حتی به زبان و نوشته آمد لکن این امید بود و هست که با اجرای مناسب مصوبات، برخورد یکسان با همه داوطلبین نمایندگی مجلس خبرگان از نظر دور نماند. اخیراً مطالب بسیار نگران‌کننده‌ای از روند تأیید کاندیداها مطرح شده است که تکلیف دانستم از تربیون مجلس شورای اسلامی به موضوع بپردازم. . . . اگر این اخبار درست باشد راه و رسم انقلاب خط امام و ولایت فقیه را مخدوش می‌بینم و حقیقتاً برای چگونگی برگزاری انتخابات، نگران هستم . . .

مگر امتحان گرفتن از افرادی که احکامشان را از امام دارند و از زبان بسیاری از مدرسین بزرگوار حوزه مسلماً مستندتر هستند. و بازوان امام و انقلاب بوده‌اند مخدوش کردن راه امام نیست؟

حذف انقلابیون و کتک خورده‌ها، انگ و مارک زدن به نیروهای خط امام، زیر سوال بردن خدمتگزاران و افراد مورد علاقه ملت و باندبازی، وحدت ملت را می‌شکند و حضور مردم در صحنه‌های انقلاب را تضعیف می‌کند.

چنین به نظر می‌رسد که عناصر موسوم به راست و نیروهای منسوب به جامعه روحانیت مبارز تهران و جامعه مدرسین حوزه علمیه قم بر اساس یک تحلیل خاص و جناحی، بر این باور بودند که نیروهای منسوب به «مجمع روحانیون مبارز» به رهبری جدید اعتقاد ندارند و در صورت حضور در مجلس خبرگان، برای رهبری مشکل آفرینی می‌کنند. اینان معتقد بودند با وجود آن که خبرگان رهبر جدیدی تعیین نخواهد کرد اما اگر افراد فاقد صلاحیت به آن مجلس راه یابند، می‌توانند از طریق سخنرانیهای قبل از دستور یا با توسل به فعالیتهای سیاسی و تشکیلاتی مشکلاتی را برای رهبری نظام بوجود آورند. به نظر آنان، افراد بی‌صلاحیت در مجلس خبرگان می‌توانند آیین نامه خبرگان را به نفع خود تغییر دهند و در صورت وقوع حادثه‌ای ناگوار، رهبر جدید را به دلخواه خود انتخاب کنند، بنابراین اشخاص این چنینی حتی اگر در اقلیت نیز باشند مشکل آفرین خواهند بود. فقهای شورای نگهبان نیز بر اساس همین

تحلیل بررسی صلاحیتها را آغاز کردند در این زمینه، فقهای شورای نگهبان به چند روش عمل کردند:

اول آن که اسامی افراد ثبت نام شده را در اختیار مقام معظم رهبری قرار دادند تا ایشان هر کسی را از نظر سیاسی و علمی، مجتهد و صالح می‌دانند مورد تأیید قرار دهند. ظاهراً رهبری ترجیح دادند، در تأیید صلاحیت نامزدهای خبرگان دخالت نکنند و بدین شکل خود را از موضع اتهام جانبداری از افراد دور نگه دارند.

دوم آن که فقهای شورای نگهبان، افراد شناخته شده به اجتهاد و دارای صلاحیت علمی و سیاسی را بدون بررسی مجدد مورد تأیید قرار دادند.

سوم آن که برخی از افراد را دعوت به شرکت در امتحان علمی کردند به این معنا که شورای نگهبان در صلاحیت اخلاقی و سیاسی این افراد، حرفی ندارد اما اجتهاد آنها را محرز نمی‌داند و بنابراین ضروری است با شرکت در یک امتحان کتبی و مصاحبه علمی حضوری توان و صلاحیت اجتهادی خود را اثبات کنند.

چهارم آن که برخی از افراد را به خاطر لحاظ کردن مسائل سیاسی و بر اساس گزارشهای مسئولین عالی رتبه کشور رد صلاحیت کردند بدون آن که اساساً نیازی به بررسی صلاحیت علمی و اجتهادی آنها احساس شود.

از میان گروههای فوق، دعوت شدگان به امتحان بیشترین اعتراضها و انتقادها را متوجه کارکرد شورای نگهبان می‌دانستند و بر این باور بودند که مسئله امتحان بدعتی در حوزه‌های علمیه محسوب می‌شد و نادیده گرفتن اجازات رسمی علما و فقها و مراجع را درباره صلاحیت فقهی و طمعی افراد به همراه دارد.

اینان با نگارش نامه‌های اعتراضی و بدون آن که راضی به شرکت در جلسات امتحان شوند، از شورای نگهبان خواستار اصلاح کارکرد این نهاد شدند. در میان افراد؟؟؟ مهدی؟؟؟؟ سید حسین موسوی تبریزی، جمی (امام جمعه آبادان)، محتشمی، منتخب نیا، سید علی اصغر دستغیب، سید علی محمد دستغیب، مروجی، سید محمد خاتمی، سیدهادی خامنه‌ای، سید محمد هاشمی، محمد علی رحمانی و... دیده می‌شد. این افراد عموماً با نگارش نامه‌هایی به شورای نگهبان، به دفاع از خود و همفکرانشان پرداختند و با ارائه دلایلی مبنی بر محرز بودن صلاحیت علمی‌شان شورای نگهبان را به تجدید نظر در سیاستها و برخوردهایشان دعوت کردند. گوشه‌هایی از این اعتراضها و انتقادات را می‌آوریم تا فضای سیاسی آن ایام و ماهیت مناقشات جناحی آن دوره مشخص تر شود.

- محتشمی، مع الاسف پس از رحلت حضرت امام (ره) مردم شاهد جا به جا شدن ارزشها و معیارها شده‌اند مشاهده می‌شود امروز دفاع از محرومین پابرهنگان، مبارزه با غرب و آمریکا و

شوروی، دفاع از ملت‌های مسلمان و تحت ستم و مبارزه بازراندوزان و اشراف از خدا بی خبر، برخورد با آخوندهای درباری و متحجر و مقدس نماها نه تنها احسن نیست که قاتلان و قاتمان به این فریضه الهی اسلامی را به جرم تندوری و ضد نظام منزوی و از صحنه خارج می‌کنند.

- محتشمی: بسیاری از افراد دون پایه علمی از نظر فقه و اصول، فاقد تحصیل حوزوی لازم و کسانی که افزون بر این با انقلاب و تفکر حضرت امام (ره) و اسلام ناب قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی مبارزه کرده‌اند. صلاحیتشان بلادرنگ مورد تأیید قرار گرفته است.

- محتشمی: اکنون سوالاتی مطرح است، چه شده است که حدود ۹۰ نفر بدون طی مراحل اعلام شده صلاحیتشان تأیید می‌شود؟ (البته بجز افرادی که اجتهادشان را حضرت امام و ولایت فقیه امضاء کرده‌اند) و حدود ۷۰ نفر دعوت به امتحان می‌شوند؟ و با چه معیاری صلاحیت تعدادی مخدوش رد می‌شود؟ آیا این همه کشمکش ثابت می‌کند مدعی اولیه ما را و این که دست‌هایی مرموز برای نابودی خط حضرت امام مشغول فعالیت است و شورای محترم نگهبان به سوی یک جناح و حذف جناح دیگر که مورد تأیید حضرت امام نیز می‌باشد سوق داده می‌شود؟

- سیدهادی خامنه‌ای: با صرف نظر از نظر جمع اشکالات شکلی و محتوایی که در مصوبه‌های اخیر خبرگان ذکر شده و به استحضار آقایان محترم نیز رسیده است تصور آن بود که امتحان در این مرحله همچون همه امتحانهای معمول و رایج به نوعی انجام گیرد که شائبه هیچ گونه تعویض و غیر یکسان نگری در آن راه نداشته باشد، ولی عمل نشان داد که متأسفانه این موضوع رعایت نشده و کسانی بدون رجحان منطقی، از امتحان معاف شدند.

- اسدالله بیات: آیا حرکتی که شروع شده و قربانیان آن افرادی مانند حجج اسلام جمی، کروی و سیدهادی خامنه‌ای و علی اکبر محتشمی و امثالهم که مورد تأیید حضرت امام (ره) و حمایت امت اسلام و نسل انقلاب هستند و بزرگان حوزه مقدسه قم شهادت بر صلاحیت کامل آنان داده‌اند و جناب آقای جمی که در دوران جنگ تحمیلی لحظه‌ای عقب نشینی نکرد و زیر بمبها و موشکها ایستاد و یا کسانی که در دروان خفقان شاه سینه خودشان را سپر کردند و فکر و اندیشه امام (ره) را به اقصی نقاط کشور رساندند آیا کنار گذاشتن اینها کنار گذاشتن خط اصلی انقلاب و امام و ارزشهای اسلامی که مورد تاکید مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای نیز هست نمی‌باشد؟

#### قسمت سیزدهم

در تاریخ ۶۹/۷/۷، شورای نگهبان، اسامی نامزدهای تأیید شده خبرگان را منتشر کرد و معلوم شد که برای انتخاب ۸۳ نفر برای سراسر کشور تنها ۱۰۹ نفر مورد تأیید قرار گرفته‌اند. این

ارقام بسیار کمتر از میزانی بود که برای یک رقابت جدی مورد نیاز بود به گونه‌ای که در برخی از استانها، تعداد افراد تأیید صلاحیت شده، برابر با تعداد نمایندگان مورد نیاز و در مواردی حتی کمتر بود. از این پس، اعتراضات و انتقادهای به سمت نقادان سیاسی میل پیدا کرد که به جای به صحنه آوردن مردم از طریق دامن زدن به رقابتهای، باعث حذف فضای رقابتی انتخابات شد و کاهش چشمگیر مشارکت مردم را به همراه آورد.

یکی از جدیدترین این انتقادهای از سوی نمایندگان مجلس شورای اسلامی مطرح شد. تعداد کثیری از نمایندگان مجلس در نامه‌ای خطاب به مقام معظم رهبری به وضعیتی که با تصمیم شورای نگهبان در رد صلاحیتهای، پدید آمد، اعتراض کردند و ضمن انتقاد از شورای نگهبان خطاب به رهبری چنین نگاشتند.

«حضرت امام (ره) بارها شورای نگهبان را از برخورد‌های خطی و بانندی تحذیر فرموده‌اند و حتی در جریان انتخابات سومین دوره مجلس شورای اسلامی نیز نماینده‌ای از جانب خود به منظور نظارت بر عملکرد شورای نگهبان تعیین فرمودند تا از مخدوش شدن انتخابات پاره‌ای از شهرها از جمله تهران جلوگیری به عمل آید و در این شرایط که نیازمند حضور توده‌های مردم هستیم و جامعه ما به یکپارچگی و وحدت روز افزون احتیاج دارد جای تعجب است که جامعه را با برخی اقدامات غیر مسئولانه، دچار تشتت و تفرقه بنمایند. در این مقطع ما احساس می‌کنیم نیاز مبرمی به تصمیمات جدیتری برای حفظ مصالح نظام وجود دارد به منظور جلوگیری از پیامدهای روانی و سیاسی ناشی از وضعیت موجود و خروج از بن بست، پیشنهاد می‌گردد همان طور که قائد عظیم الشان حضرت امام خمینی (ره) همواره خود شخصاً در مقاطعی حساس، به اصلاح امور و حل مشکلات می پرداختند، مقام معظم رهبری، حضرت آیت الله خامنه‌ای نیز شخصاً به این موضوع و معضل رسیدگی فرمایند و بدین منظور هیأتی مرکب از اساتید و بزرگان حوزه علمیه قم که اشتهار به بی‌طرفی دارند تعیین فرمایند تا علاوه بر رسیدگی و تحقیق در امر تأیید صلاحیت کاندیدها که مورد اشکال است و...»

از اعتراضات دیگری که از سوی عده‌ای از افراد با سابقه نسبت به عملکرد شورای نگهبان مشاهده شد استعفای چند تن از تأیید صلاحیت شده‌ها بود. در تهران آقایان توسلی، موسوی خوئینی‌ها و عبایی خراسانی که بدون امتحان تأیید صلاحیت شده بودند با اعلام انصراف از دور رقابتهای خود را کنار کشیدند و دلیل این اقدام خود را اعتراض به عملکرد شورای نگهبان قلمداد کردند. اقدام به استعفای این سه تن، رقابت انتخاباتی در تهران را کاهش داد زیرا مردم از میان ۱۶ تن باید به گزینش ۱۵ نفر مبادرت می‌کردند. از دیگر فعالیتهای بیانگر اعتراض برخی از گروهها و جناحهای سیاسی به روند حوادث عدم ارائه لیستهای انتخاباتی بود. در آستانه برگزاری انتخابات خبرگان دوم، «مجمع روحانیون مبارز» با صدور اطلاعیه‌ای، ضمن طرح

انتقادهای خود به روند امور، اعلام کرد که در این انتخابات، نامزدهایی را معرفی نمی‌کند در اطلاعیه مجمع روحانیون مبارز در زمینه‌های زیر اعتراض شده بود:

- قرار گرفتن اسامی برخی از اعضای مجلس خبرگان اول در جمع دعوت شدگان به امتحان  
- تبدیل ملاک اکثریت مطلق به اکثریت نسبی در مصوبه خبرگان و کم‌رنگ شدن نقش مردم در گزینش خبرگان

- سپرده شدن مسئولیت تعیین صلاحیتهای به فقهای شورای نگهبان که هم می‌توانند در انتخابات مجلس خبرگان شرکت کنند و هم ناظر بر اجرای انتخاباتند.

- نبود مرجعی قانونی که بتوان از عملکرد فقهای شورای نگهبان در رد صلاحیتهای، بدان شکایت برد

در انتهای اطلاعیه «مجمع روحانیون مبارز» آمده است:

«مجمع روحانیون مبارز تهران با توجه به نقطه نظرات ارائه شده و با عنایت به انصراف حجت الاسلام والمسلمین توسلی و حجت الاسلام والمسلمین موسوی خوئینی‌ها و حجت الاسلام والمسلمین عبائی خراسانی از کاندیداتوری مجلس خبرگان در تهران، کاندیدایی معرفی نمی‌کنند هر چند که در میان کاندیدها در تهران و شهرستانها چهره‌های موجه و شخصیت‌های عالیقدر و هم فکری وجود دارند که در صورت ارائه لیست، اسامی آنان را به مردم ارائه می‌نمودیم.

تذکر این نکته نیز ضروری است که مجمع روحانیون مبارز تهران که همواره در صحنه‌های سیاسی و انقلابی برای دفاع از آرمانها و انقلاب و امام جدیترین حضور را داشته است و از آغاز فعالیت سیاسی خود علیرغم همه فشارهای جناحهای مختلف، مورد تأیید رسمی و کتبی حضرت امام سلام الله علیه بوده است اکنون نیز در مقابل همه تلاشهای مذبحخانه دشمنان داخلی و خارجی انقلاب اسلامی و نیز جریانهای انحصار طلب، متحجر، مقدس مآبان، حجتیه‌ایها، سرمایه‌داران، طرفداران اسلام منهای روحانیت، در دفاع از نظام و حراست و پاسداری از مبانی اسلام ناب محمدی (ص) و مبارزه با اسلام آمریکایی و حضور در صحنه جنگ فقر و غنا و آرمانهای امام خمینی و اهداف بلند انقلاب اسلامی و اصل خلل ناپذیر ولایت فقیه، تردیدی به خود راه نخواهد داد و در آینده، پر قدرت و پر تلاش در همه صحنه‌های سیاسی و اجرایی به رسالت خود عمل خواهد کرد.»

به دنبال اقدام «مجمع روحانیون مبارز» دیگر گروهها و تشکلهای سیاسی فعال در انتخابات و همفکر با مجمع نیز از معرفی نامزد انتخاباتی منصرف شدند که از جمله آنها می‌توان به «دفتر تحکیم وحدت» اشاره کرد.

موضعگیری موافقان شورای نگهبان

در مقابل اعتراضاتی که از سوی مخالفان عملکرد شورای نگهبان صورت می‌گرفت، جریانهایی موسوم به راست به دفاع از مصوبه خبرگان و عملکرد شورای نگهبان می‌پرداختند اینان برای اثبات درستی مواضع خود بر موارد زیر تأکید می‌کردند:

۱- واقعیت این است که مراجع و علمایی در حوزه‌های علمیه داخل و خارج کشور حضور دارند که مبانی فقهی و مواضع سیاسی آنها با نظرات حضرت امام و جریان کلی انقلاب، همسو نیست و چه بسا افرادی با اخذ تأییدیه از این مراجع، خود را نامزد انتخابات خبرگان کنند وجود افراد و نهادی که بر صلاحیت ارائه نامزدهای نمایندگی خبرگان رسیدگی کنند ضروری است تا احتمال رخنه عناصر بی‌اعتقاد به مبانی انقلاب به نهادهای اصلی آن از جمله خبرگان، کاهش یابد.

۲- فقهای شورای نگهبان، بهترین جمع برای تصدی این مسئولیتند چون با توجه به جایگاهشان در نظام تجربه بررسی صلاحیتها را دارند و از سویی، صلاحیت علمی و فقهی و تقوایی آنان به تأیید حضرت امام و مقام معظم رهبری هم رسیده است.

۳- مصوبه خبرگان در واگذاری مسئولیت تعیین صلاحیت اولیه خبرگان به فقهای شورای نگهبان، یک مصوبه قانونی است و احترام به قانون ایجاب می‌کند که همگی به آنان پایبندی نشان دهیم.

۴- اقدام فقهای شورای نگهبان به برگزاری امتحان، شاید شیوه‌ای کمتر متعارف و تا حدی خلاف رویه سنتی حوزه‌های علمیه باشد اما روشی دقیق و قابل اعتماد برای تأیید اجتهاد افرادی است که به طرق دیگر نمی‌توان به اجتهاد آنان یقین کرد. طبعاً افرادی که از صلاحیت علمی در حد اجتهاد برخوردارند از سنجش خود در یک امتحان مجدد نمی‌هراسند.

۵- مبنای عملکرد فقهای شورای نگهبان، برخورد خطی و جناحی نبوده است ولو آن که معترضان، بیشتر به یک جناح و سلیقه سیاسی تعلق داشته باشند. آنچه این ادعا را ثابت می‌کند عملکرد عمومی فقهای شورای نگهبان در این زمینه است. اولاً دهها نفر از طیفهای متفاوت سیاسی به دلیل محرز بودن صلاحیت آنان، دعوت به امتحان نشدند و تعداد زیادی از این افراد به جریان موسوم به چپ گرایش داشتند ثانیاً دعوت شدگان به امتحان، به طیفهای متفاوت تعلق داشتند و نه یک طیف سیاسی، ثالثاً امتناع کنندگان از شرکت در امتحان تأیید صلاحیت نشدند خواه طیف راست باشند و خواه محتشمی و بیات از طیف چپ رابعاً بسیاری از شرکت کنندگان در امتحان، توانستند با اثبات صلاحیت علمی و اجتهادی خود، نامزد نمایندگی مجلس خبرگان شوند که البته از طیفهای سیاسی متفاوتی بوده‌اند.

۶- در مواردی محدود و در مصادیقی معدود، شورای نگهبان افرادی را علیرغم دارا بودن صلاحیت علمی، تأیید صلاحیت نکرد که علت آن، محرز نشدن دیگر ملاکها از جمله «اشتهار» به «تقوا» بوده است.

۷- شورای نگهبان، ضامن فراهم آوردن زمینه رقابت و مسئول بستری سازی برای شرکت گسترده مردم در انتخابات نیست بلکه مسئولیت تعیین و تأیید صلاحیتها را بر عهده دارد. بنابراین اگر افرادی فاقد صلاحیت باشند، نباید تأیید شوند ولو آن که این کار تعداد نامزدها و رقبای انتخاباتی را به حداقل برساند و از رونق انتخابات، بکاهد. به بهانه انتصابی شدن انتخابات، نباید شورای نگهبان را از انجام وظایف قانونی باز داشت.

به خاطر همین استدلالها و مواضع بود که جریانهایی موسوم به راست به دفاع از شورای نگهبان برمی‌خاستند و جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و جامعه روحانیت مبارز تهران و دیگر گروهها و احزاب وابسته به این طیف، با صدور اطلاعیه‌های مشترک یا جداگانه، شورای نگهبان را به تداوم سیاستهای متخذه، تشویق و تشجیع کرده و ادامه نظارت قاطع و گسترده آنها را طلب می‌کردند.

#### مواضع رهبری

مقام معظم رهبری در جریان انتخابات مجلس خبرگان دوم، بنای اولیه را بر عدم مداخله برای تأیید یا رد صلاحیت نامزدها گذاشتند و خود برای قرار دادن نام برخی از افراد یا حذف افرادی دیگر در فهرست نهایی نامزدهای تأیید شده، هیچ گونه نظری ابراز نکردند با این که مطابق مصوبه مجلس خبرگان، ایشان می‌توانستند افرادی را که مجتهد و صالح می‌داند، فراتر از نظر فقهای شورای نگهبان، مورد تأیید قرار دهند. ظاهراً استدلال اصلی ایشان، مصون ماندن جایگاه رهبری از اتهام مداخله در شکل گیری مجلس خبرگان بود اما خود ایشان در پاسخ به عده‌ای که خواستار دخالت رهبری بودند. با استناد به دخالت حضرت امام در مواردی خاص - بر قانونگرایی خود تأکید کردند و با اشاره به قانون‌گرایی حضرت امام گفتند:

«امام (ره) به قانون مقید بودند. یکی از خصوصیات آن بزرگوار، تقید به قانون بود که کاری بر خلاف آن انجام نگیرد. ما هم آنچه که در جهت پایبندی به قانون تکلیفمان است، آن را انجام می‌دهیم. چرا بعضی بی‌خودی اعتراض می‌کنند که شما می‌خواستید به شورای نگهبان سفارش کنید که فلانی و فلانی و فلانی را بر خلاف قانون قبول کنند؟ این، چه کاری است؟ قطعاً اگر امام عزیزمان بودند، این کار را نمی‌کردند.»

#### سخنرانی مورخ ۶۹/۷/۱۱

مقام معظم رهبری بر اساس مسئولیتی که در دفاع از نهادها و روند قانونی کشور احساس می‌کردند از شورای نگهبان در مقابل انتقادات مطرح شده دفاع کرده و از این که افرادی ولو



دارای حق، به تضعیف شورای نگهبان هم بپردازند، اظهار نارضایتی کردند، ایشان در سخنرانی مورخ ۶۹/۷/۱۱ در این باره چنین گفتند:

«حقایق، حقایق روشنی است. مجلس خبرگان مصوبه گذراند و شورای نگهبان را مسئول کرد و شورای نگهبان هم به تکلیف خودش عمل نمود. در این قضایا، هیچ ایراد و اشکالی بر شورای محترم نگهبان وارد نیست شورای نگهبان دستگاهی است که قانون اساسی ما آن را وسیله تضمین حقانیت این نظام قرار داده است. اگر شورای نگهبان نمی‌بود و نباشد، یا تضعیف بشود، یا کار خودش را انجام ندهد، حرکت اسلامی این نظام زیر سوال خواهد رفت، زیرا که حرکت نظام، بر اساس قوانین است. اگر قوانین، اسلامی بود. نظام ما اسلامی است. چه مرجعی می‌گوید که قوانین اسلامی است یا اسلامی نیست؟ شورای نگهبان. این آقایانی هم که امروز عضو فقهای شورای نگهبانند، شخصیت‌های برجسته و مورد قبولی‌اند که منصوبان امام (رضوان الله تعالی علیه) هستند و ایشان اینها را معین کردند. ما هم اینها را تأیید کردیم. این را به شما بگویم و خود آن آقایان هم بدانند، اینکه بعضی‌ها بایستند، این جا و آن جا به شورای نگهبان بد بگویند کار خلافی کردند ما نمی‌توانیم بنشینیم و تماشا کنیم که رسمی‌ترین و اطمینان بخش‌ترین و مورد اعتمادترین دستگاه‌های نظام جمهوری اسلامی به خاطر این که یک نفر عصبانی است، به حق یا ناحق مورد اهانت قرار بگیرد.»

در عین حال مقام معظم رهبری برای حفظ احترام افرادی که امتحان ندادند، تأکید کردند. «چون شرط کاندیدایی در این انتخابات، مجتهد بودن است، به بعضی از علمای محترم گفتند، ما نمی‌دانیم که شما مجتهدید یا نه. برای مشخص شدن این مسئله، بیاید امتحان بدهید. آن آقا هم که عالم و مرد محترمی است و ای بسا با آقایان شورای نگهبان همدوره بوده است می‌گوید: نه، من نمی‌آیم امتحان بدهم او هم حق دارد و اگر نیامد امتحان بدهد، نمی‌شود گفت شما چرا نرفتید امتحان بدهید. نمی‌خواهد امتحان بدهد.»

هیچ کس حق ندارد بگوید که شما چون امتحان ندادید، پس آدم بدی هستید! نه، امتحان دادن، اجباری که نیست. می‌گوید من امتحان نمی‌دهم، کاندیدا هم نیستیم، این اشکالی ندارد. مبادا در گوشه و کنار کشور، خدای نکرده آدم جاهل یا مغرضی پیدا بشود و به بعضی از علمای محترم و با ارزش و خدمتگزار که عمرشان را در راه این انقلاب صرف کرده‌اند و فقط نیامده‌اند امتحان بدهند، بگوید که شما امتحان ندادید، پس چنین و چنان. نه، امتحان ندادن، دلیل مجتهد نبودن نیست. امتحان ندادن، ارزششان هم در جای خودش محفوظ است بعضی از این کسانی که در امتحانات شرکت نکردند، کسانی هستند که من وظیفه خود می‌دانم، برای سلامت و بقای عمر آنها دعا کنم که خداوند متعال برکاتشان را حفظ کند.»

همچنین مقام معظم رهبری درباره کسانی که شورای نگهبان آنان را مجتهد ندانسته و رد صلاحیت کردند، گفتند: «مجتهد نبودن، عیب و نقص نیست. ما قبلاً روسای جمهوری داشتیم که مثل مرحوم شهید رجایی (رضوان الله علیه)، مجتهد هم نبودند، بعد از دولت موقت، به استثنای شهید باهنر و آقای مهدوی کنی - که هر دو هم مجتهد بودند - نخست وزیران خوب و خدوم و کاری و زحمتکش و مخلص داشتیم که اهل اجتهاد نبودند. بنابراین، مجتهد بودن یا نبودن در مجلس خبرگان شرط است، ولی در انقلابی بودن و مسئول بودن و شخصیت برجسته بودن، شرط نیست. گیرم کسی در امتحان شورای نگهبان شرکت کرد و به او گفتند شما مجتهد نیستید، اشکالی ندارد با این قضیه، شخصیت و عظمت و ارزش و به درد خوردن او برای مردم، زیر سؤال نمی‌رود.»

در تمام این موضع‌گیری، رهبری بر حفظ وحدت و جلوگیری از تفرقه تأکید داشتند و بر حفظ حرمت نهادهای قانونی و پرهیز از گروه‌گرایی اصرار می‌ورزیدند و بدون آن که به صورت مستقیم، درستی یا نادرستی عملکرد شورای نگهبان را مورد بحث قرار دهند از منا بودن روند قانونی کشور سخن می‌گفتند و بر وحدت و همکاری جناحها با یکدیگر پای می‌فشردند. ایشان در همان سخنرانی تأکید کردند: «مواظب باشید در حالی که ما دنیای اسلام را به وحدت دعوت می‌کنیم، دشمن نتواند در میان صفوف خود جمهوری اسلامی، اختلاف و تفرقه ایجاد کند شرط پیروزیها این است که جناحهای مختلف در جمهوری اسلامی، احترام هم را حفظ کنند و با هم باشند در جمهوری اسلامی، انتخاب، انتخاب اصلح است؛ نه رقابت انتخاباتی، این دعاها و رقابتها، متعلق به دمکراسیهای غربی است که از خدا و دین، هیچ چیزی به مشامشان نرسیده است.» چنین به نظر می‌رسد که مقام معظم رهبری انتظار داشتند که افراد همه جناحها در امتحان تعیین شده، حضور یافته و با تأیید صلاحیت‌هایشان از سوی شورای نگهبان، در رقابت سالم انتخاباتی شرکت کنند. طبعاً ایشان از استعفای برخی از افراد و از عدم معرفی نامزدهای انتخاباتی از سوی برخی از گروه‌های درون نظام، ناراضی بودند. مواضع رهبری با توجه به جایگاه ایشان به عنوان «فصل الخطاب» می‌توانست به برخی از منازعات پایان دهد اما چنین نشد و باز هم طرح سخنان سابق ادامه یافت.

#### اولین آبستراکسیون

تداوم مناقشات میان جناحهای سیاسی بر سر انتخابات مجلس خبرگان، منجر به این شد که اکثریت مجلس که به طیف چپ تعلق داشتند - به فکر ایجاد مانع قانونی بر سر راه برگزاری انتخابات بیفتند. در جلسه علنی روز ۱۱ مهر ماه ۶۹، گروهی از نمایندگان مجلس، طرحی را با سه فوریت تقدیم هیئت رئیسه مجلس شورای اسلامی کردند که هر چند دارای مفاد کلی بود اما می‌توانست اجرای انتخابات مجلس خبرگان را متوقف کند یا به تأخیر اندازد. مطابق این

طرح، کلیه انتخابات در سطوح مختلف منطقه‌ای و ملی به شرطی قابل اجرا می‌شد که تعداد نامزدها، دست کم دو برابر نمایندگان مورد نیاز در هر حوزه انتخابیه باشند. طبعاً تصویب این طرح در مجلس شورای اسلامی آن هم با قید سه فوریت - که نظر شورای نگهبان هم قانوناً در همان روز اعلام می‌شد - می‌توانست در اکثر استانها، برگزاری انتخابات خبرگان را به تأخیر اندازد. در چنین شرایطی، اقلیت مجلس که به طیف راست تعلق داشت، تصمیم به آبستراکسیون (عدم حضور در مجلس و از اکثریت انداختن آن) گرفت و در جلسه علنی روز ۱۵ مهر ماه ۶۹ مجلس حاضر نشد. این اقدام گروه اقلیت، مانع از تصویب طرح مذکور شد و در نتیجه انتخابات خبرگان در تاریخ تعیین شده، برگزار گردید.

انتخابات خبرگان دوم به دلایل گوناگون، با مشارکت بسیار کم مردم برگزار شد و این کاهش مشارکت، قابل تأمل است. بر طبق آمار، کل آرای مأخوذه، در انتخابات مجلس اول خبرگان (در سال ۶۱) ۱۸ میلیون و ۱۴۰ هزار نفر بود در حالی که پس از ۸ سال و با افزایش جمعیت قابل توجه، در انتخابات مجلس خبرگان دوم، تنها ۱۱ میلیون و ۶۰۰ هزار نفر شرکت کردند. ثبت نام بسیار کم افراد صاحب صلاحیت در این انتخابات، شرایط سخت از جمله شرط اجتهاد برای عضویت در مجلس خبرگان، بی‌میلی و احساس بی‌نیازی برای فعالیت انتخاباتی از سوی بسیاری از علما با توجه به حضور فقها و علمای شاخص در بسیاری از استانها، تعیین شیوه امتحان از سوی شورای نگهبان و استنکاف کثیری از نامزدها از شرکت در امتحانات، اعلام انصراف برخی از افراد تأیید صلاحیت شده عدم ارائه فهرست انتخاباتی از سوی همه گروههای سیاسی و دلایلی از این دست، باعث شدند که فضای رقابت جدی پدید نیاید و مشارکت مردم کاهش پیدا کند.

#### قسمت چهاردهم

##### آتش تهیه جناحها در آستانه انتخابات مجلس چهارم

نحوه برخورد شورای نگهبان با انتخابات خبرگان و حذف عملی تعدادی از نامزدهای نمایندگی مجلس خبرگان دوم باعث شد که طیف موسوم به چپ در مجلس سوم، نگران نحوه برگزاری انتخابات مجلس چهارم شود. دقیقاً به همین دلیل تحرکی را آغاز کرد تا از ابهام موجود در قانون انتخابات مجلس شورای اسلامی بکاهد و راه تفسیرهای شخصی از قانون را مسدود سازد. بر همین اساس در تاریخ ۶۹/۸/۸ طرحی با امضای ۲۶ تن از نمایندگان تقدیم مجلس شورای اسلامی شد و کلیات آن در جلسه علنی روز ۶۹/۱۰/۱۹ به تصویب رسید مطابق این طرح، قید «التزام عملی به اسلام» و نیز «التزام عملی به نظام جمهوری اسلامی ایران» از شرایط انتخاب شوندهگان (ماده ۳۰ قانون انتخابات مجلس شورای اسلامی مصوب ۶۲/۱۱/۹)

حذف شده و افراد فقط با ارتکاب جرایم اثبات شده از طریق مراجع قانونی، از انتخاب شدن محروم می‌شدند.

به دنبال تصویب کلیات این طرح در مجلس شورای اسلامی، اعتراضات طیف موسوم به راست آغاز شد. در رأس اعتراض کنندگان، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم قرار داشت که با نگارش نامه‌ای تند و صریح به رئیس مجلس (کروبی)، خواستار جلوگیری از تصویب این طرح شد. در نامه جامعه مدرسین از جمله چنین آمده است: «... اطلاع یافتیم که عده‌ای از نمایندگان مجلس شورای اسلامی طرحی برای اصلاح مواد قانون انتخابات مجلس شورای اسلامی به آن مجلس محترم تقدیم نمودند و فکر نمی‌شد که مجلس شورای اسلامی با این طرح برخوردی مثبت داشته باشد، زیرا مجلس به قول امام راحل (قده) عصاره فضایل ملت است، ملتی که با زهد در حطام پست دنیا و منصبها و مقامات کشور و ایشار و از خودگذشتگی و شهادت، جمهوری اسلامی و ارگانهای مقدس آن از جمله مجلس شورای اسلامی را بنا نهاد. مردم شهید پروری که هرگز انتظار نداشته و ندارند که عده معدودی از نمایندگان که خوف از دست دادن این سنگر مقدس را داشته، نمایندگی خود را با خراب کردن مجلس و هموار کردن راه آن برای ورود لیبرالها و مقدم مراغه‌ای‌ها و بنی صدرها و متجاهرین به فسق و ضد ولایت فقیه‌ها تضمین نمایند. حذف کلمه «التزام عملی به اسلام» و «التزام عملی به نظام جمهوری اسلامی ایران» که در ماده ۳۰ قانون قبل، از شرایط نمایندگی مجلس شمرده شده و در این طرح حذف گردید، بار منفی فراوان دارد و حذف این شرایط از انتخاب شوندهگان، مجلسی را به بار می‌آورد که تیر خلاص را به احکام اسلام و روحانیت مبارز که امام راحل را چون تاجی مرصع و پرافتخار بر سر دارد، شلیک خواهد کرد. جناب آقای کروبی! همیشه ما و شما نیستیم که به احکام خلاف شرع رأی ندهیم و حرمت امام و آرمانهای مقدس او را حفظ کنیم آیا حذف این جمله (این نظارت عام و در تمام مراحل در کلیه امور مربوط به انتخابات جاری است) که در ماده ۲ قانون قبل، ذکر شده به معنای وارد کردن هر عنصر فاسد و متجاوز می‌تواند ادعای اعتقاد به اسلام و نظام جمهوری اسلامی را داشته باشد، نیست؟ آیا به سوگند افرادی که التزام عملی به اسلام و نظام را نداشته باشد، به امانت اینگونه افراد و به دلسوزی آنها برای نظام مقدس اسلامی می‌توان اعتماد کرد؟»

به هنگام انتشار این نامه در روزنامه رسالت (۶۹/۱۲/۸)، حجت الاسلام و المسلمین کروبی رئیس مجلس شورای اسلامی در مسافرت پاکستان بسر می‌برد ولی پس از بازگشت به ایران جوابیه‌ای را تنظیم و در اختیار رسانه‌ها قرار داد که برخی از روزنامه‌ها آن را منتشر ساختند رئیس مجلس در این جوابیه علاوه بر ارائه توضیح درباره ماهیت طرح پیشنهادی نمایندگان، انتقادهایی تند را علیه جامعه مدرسین بیان کرده و یادآور شد که برخی از آنها در حیات امام

را حل با مواضع ایشان مخالفت می‌کردند. در بخشی از پاسخ رئیس مجلس به مدرسین آمده است: «قید التزام عملی به اسلام و نظام جمهوری اسلامی، حذف نگردیده بلکه با آوردن عبارتی روشن‌تر، تلاش شده که جلو سوء استفاده از آن گرفته شود که توضیح خواهیم داد. در ماده ۳۰ طرح نمایندگان پیرامون اصلاح موادی از قانون انتخابات مجلس شورای اسلامی علاوه بر شرایط مربوط به سن، سلامتی و سواد کاندیداها، اعتقاد به اسلام، اعتقاد به نظام جمهوری اسلامی و وفاداری به قانون اساسی را از شرایط لازم برای انتخاب شونده‌گان می‌داند.

ماده ۳۲ طرح مزبور افراد زیر را از انتخاب شدن محروم نموده است:

– کسانی که در جهت تحکیم مبانی رژیم سابق نقش مؤثر و فعال داشته‌اند.

– ملاکین بزرگ که زمینهای موات را به نام خود ثبت کرده‌اند.

– وابستگان تشکیلاتی به احزاب، سازمانها و گروههایی که غیر قانونی بودن آنها از طرف مقامات صالحه اعلام شده است.

– کسانی که به جرم اقدام عملی علیه جمهوری اسلامی ایران در محاکم صالحه قضایی محکوم شده‌اند.

– مشهورین به فساد و متجاهرین به فسق که فسق و فساد آنها در محاکم صالحه قضایی اثبات شده باشد.

– معتادین به مواد مخدر که (اعتیادشان) در مراجع ذیصلاح اثبات گردد.

– محکومین به ارتداد به حکم محاکم صالحه قضایی

– محکومیت به حدود شرعی مگر آنکه توبه آنان ثابت شده باشد.

– محجورین و کسانی که به حکم دادگاه مشمول اصل چهل و نهم قانون اساسی باشند.

هدف اصلی این طرح، رفع نارسائیهایی است که در عمل به اثبات رسیده است، چنانکه در دوران حیات با برکت حضرت امام (سلام الله علیه) دیدیم که به بهانه «عدم التزام عملی...» خواستند برخی از افراد صلاحیت‌دار و متعهد را کنار بگذارند که با عکس العمل حضرت امام مواجه شدند و عقب نشینی کردند البته برخی از افراد وفادار به انقلاب اسلامی و پایبند به اسلام را نیز حذف کردند و عناصری را نیز که فی الواقع واجد صلاحیت نبودند، تأیید کردند در دوره دوم انتخابات مجلس خبرگان نیز دیدیم که با تشبث به قید «التزام عملی...» چگونه برخی از شخصیت‌های علمی و متعهد را که در امتحان نیز توفیق حاصل نموده بودند، کنار گذاشتند و در برابر افراد وابسته به باند و جناح خاصی که صلاحیت لازم را نداشتند، مورد تأیید قرار دادند. لابد خاطر آقایان مستحضر است که قانون باید صریح و روشن و دور از هر گونه ابهام، اجمال و کلی‌گویی باشد تا در مراحل اجرا و نظارت، دستخوش دخل و تصرف سلیقه‌ای، جریانی و نیز سوءاستفاده عناصر غیر متعهد و یا در معرض تفسیر به رای سوء استفاده عناصر

غیر متعهد و یا در معرض تفسیر به رأی این و آن قرار نگیرد و به همین علت در تمام فصول قانون اساسی پس از ذکر کلیات، حدود آن را به قانون محول نموده است قید کلی «التزام عملی به اسلام و نظام جمهوری اسلامی» بدون تعیین حدود آن، مسئله ساز و مشکل آفرین است و هر کسی طبق اندیشه، رأی و حب و بغض خویش می‌تواند دیگران را فاقد و یا واجد این شرط و؟؟؟؟ اصرار داشته‌اند که باید جلوه‌های التزام عملی به اسلام و نظام، به صورت مواد روشن قانونی به عنوان شرط لازم و ایجابی در قانون ذکر شود و همچنین نمودهای عدم التزام عملی به اسلام و نظام جمهوری اسلامی به عنوان شرایط سلبی و محرومیت از انتخاب شدن به درستی تصریح شود.»

بحث مخالفت و موافقت با طرح پیشنهادی نمایندگان مجلس تنها در حد نامه‌نگاری جامعه مدرسین و رئیس مجلس باقی‌نماند بلکه به نقطه‌های قبل از دستور نمایندگان، نمازهای جمعه و محافل مطبوعاتی هم سرایت کرد. مریم بهروزی نماینده مردم تهران در مجلس در نطق پیش از دستور خود (۷۰/۱/۱۴) در این باره چنین گفت: «حضرت امام علی رغم همه اعتمادی که به ملت شریف ایران داشتند، ورود کسانی را که ملتزم به اسلام و جمهوری اسلامی نیستند به مجلس، منتفی ندانسته و نگرانی خودشان را اعلام کرده‌اند و قوه مقننه بر اساس این نگرانی، شرط التزام عملی به اسلام و نظام جمهوری اسلامی را در تمام گزینش‌های کلیدی نظام در روند قانون‌گذاری ملحوظ داشته است کما این که قید التزام عملی حتی در مورد داوطلبان انتخاب در شوراهای اسلامی روستایی نیز وجود دارد. نمی‌دانیم حالا چه اتفاقی افتاده که این قید باید حذف شود. قید التزام به اسلام و نظام برای چه کسانی ملال آور است؟ آیا این حرکت را اگر آغازی برای اسلام‌زدایی بنامیم، خطا رفته‌ایم؟ آیا اگر این قید برداشته شود باز می‌توان مجلس را عصاره فضائل ملت نامید؟»

در همان روز علی‌محمد احمدی نماینده الیگودرز در پاسخ به انتقادات فوق در مجلس چنین گفت: «اگر التزام عملی به اسلام که خودتان بهتر از هر کس دیگر می‌دانید که به هیچ وجه حذف نشده بلکه مشخص‌تر شده است بهانه نیست چرا راجع به مصادیق التزام عملی که (در طرح جدید) آورده شد. هیچ صحبت نمی‌کنید؟

حائری زاده نماینده بیرجند نیز در نطق قبل از دستور تأکید کرد که در نظر تهیه‌کنندگان طرح این بوده است که جلوی سلاخی سیاسی برخی را بگیرند.

یکی از موضع‌گیریهای تند و حاد علیه نمایندگان مجلس، از سوی آیت الله احمد آذری قمی در سخنرانی قبل از خطبه‌های تهران (۷۰/۱/۹) صورت گرفت وی در این سخنرانی با اشاره به نامه جامعه مدرسین به رئیس مجلس اعلام کرد که چون امام به طلاب فرمودند اسلام ناب محمدی را از جامعه مدرسین حوزه علمیه قم یاد بگیرند بنابراین نمایندگان مجلس باید تسلیم

نظرات جامعه مدرسین شوند و هرکس در این تشخیص‌ها با جامعه مدرسین مخالفت کند، با امام امت مخالفت کرده است وی همچنین افزود، آن ۲۶ نفر که پیشنهاد کردند التزام عملی به اسلام حذف شود، و بعد از پیشنهاد جامعه مدرسین و تذکر بازارها از طرح خود دفاع کردند. نباید ملت آنها را انتخاب کند و این کار گناه است و جرم است.»

این سخنان نیز اعتراضات گسترده‌ای را برانگیخت بویژه، به این دلیل که آذری قمی در این سخنان به انحلال مجلس نیز اشاره کرد و یکی از موضوعات مورد مناقشه در گذشته را بار دیگر تازه کرد. گفتنی است به هنگام اصلاح قانون اساسی، برخی از اعضای شورای بازنگری از جمله آقای آذری قمی پیشنهاد کرده بودند که انحلال مجلس شورای اسلامی نیز در ردیف اختیارات رهبری ذکر شود زیرا دو قوه دیگر تحت امر رهبری‌اند و مجلس نیز باید تحت سیطره ولایت مطلقه فقیه قرار گیرد. این پیشنهاد در همان زمان با اعتراضات گسترده نمایندگان مجلس و بسیاری از محافل سیاسی و مطبوعاتی مواجه شد سرانجام نمایندگان مجلس با نگارش نامه‌ای به مقام معظم رهبری - که بتازگی از سوی خبرنگاران به عنوان رهبر معرفی شده بود - خواستار دخالت ایشان شدند. مقام معظم رهبری نیز نظر نمایندگان را مورد تأیید و حمایت قرار دادند و بدین وسیله بحث انحلال مجلس شورای اسلامی از دستور کار شورای بازنگری قانون اساسی خارج شد.

از دیگر اظهارات جنجال برانگیز آذری قمی در اواخر سال ۶۸، سخنرانی قبل از خطبه‌های نماز جمعه تهران درباره حجت نبودن حکم و فتوای امام راحل برای دوران پس از ایشان است. وی در این سخنرانی ظاهراً درصدد تبیین یک مسئله شرعی بود و می‌خواست آزادی عمل حکومت و ولی فقیه را در دوره‌های پس از امام خمینی بیان کند اما در شرایطی آن سخنان را مطرح کرد که هیچ ضرورتی برای آن احساس نمی‌شد و به همین دلیل، مخالفان وی این سخنان را به منزله اعلام پایان یافتن عصر امام خمینی تلقی کردند و سخت معترض شدند.

#### اختلاف تحلیل در قضیه جنگ خلیج فارس

حمله عراق به کویت و متعاقب آن حضور نظامی آمریکا در منطقه در سال ۶۹، تحلیلهای متفاوتی نزد نیروهای انقلاب به همراه آورد. جریان دولت به رهبری هاشمی رفسنجانی، کنار ماندن از مناقشات منطقه و حفظ موضع مستقل جمهوری اسلامی را می‌پسندید و این موضع، بتدریج به سیاست رسمی نظام در مقابل آمریکا و عراق مبدل شد. مطابق این سیاست، عراق باید از کویت عقب می‌نشست و آمریکا نیز منطقه را ترک می‌کرد و جمهوری اسلامی به صورت همزمان تجاوز طلبی هر دو دولت را محکوم کرده و از گسترش جنگ به ایران جلوگیری می‌کرد. در آن شرایط طبعاً تضعیف عراق به سود ایران ولی از سوی دیگر تثبیت حضور آمریکا

در منطقه به زیان ما بود و همین امر کار را دشوار می‌کرد. اختلاف تحلیل میان نیروهای درون انقلاب هم در واقع به خاطر اتخاذ یکی از این سه روش بود:

۱- همراهی با عراق علیه آمریکا ۲- همراهی با نیروهای متحد علیه عراق ۳- اعلام بی‌طرفی و کوبیدن هر دو طرف و تلاش برای پایان دادن به جنگ.

در آن شرایط مسئولان کشور و شورای عالی امنیت ملی، سیاست سوم را برگزیده بودند و سیاست جانبداری از آمریکا هم طرفداران چندانی نداشت. اما گروهی از نیروهای درون انقلاب از جمله جمعی از مجلسیان مانند آقایان محتشمی و خلخالی به دولت توصیه می‌کردند که سیاست اول را برگزیند و با عراق علیه آمریکا متحد شود. عمده استدلال این افراد، به طرحهای دراز مدت آمریکا برای منطقه برمی‌گشت که از جمله آن، کنترل و مهار دو جانبه ایران و عراق بود. به گمان این افراد پس از شکست عراق نوبت به ایران ضروری است در حمایت از عراق وارد عمل شویم و از سقوط منطقه در دام آمریکا جلوگیری کنیم بر اساس همین تحلیلها، محتشمی در نطق قبل از دستور مجلس به نقد سیاستهای دولت پرداخت و خواستار کمک ایران به دولت عراق شد وی در این سخنان صدام را به «خالد بن ولید» تشبیه کرد که در ابتدا از سرداران مشرکین مکه بود و علیه اسلام جنگید اما بعدها مسلمان و یکی از سرداران سپاه اسلام شد. این موضع محتشمی و دوستان وی با انتقاد تند مخالفان مواجه شد و عناصر طیف موسوم به راست، معترض بودند که چرا نیروهای طیف موسوم به چپ به خاطر مخالفت با سیاستهای دولت، چنین پیشنهادهای زیانباری را مطرح می‌کنند و برای نظرات خود آن گونه، دلیل می‌تراشند.

باید پذیرفت که این دیدگاه یعنی همکاری با صدام و به صحنه آوردن همه آبرو و حیثیت انقلاب اسلامی و فداکردن آن در پای تجاوز طلبی عراق، دیدگاهی غلط بود و سیاست جمهوری اسلامی در مجموع تدبیری سنجیده محسوب می‌شد اما باید در این نکته تأکید کرد که فقط نیروهای موسوم به طیف چپ نبودند که این گونه پیشنهادها را مطرح کرده بودند بلکه افرادی از طیف راست هم در آن شرایط تحت تأثیر شعارهای ضد آمریکایی و ضد اسرائیلی دولت عراق قرار گرفته و از مسئولان دولت ایران می‌خواستند که در کنار عراق قرار بگیرند. یکی از این افراد حائری شیرازی امام جمعه شیراز بود که ظاهراً از محتشمی هم سبقت گرفته و صدام را حر نامیده بود.

#### قسمت پانزدهم

سیاستهای اقتصادی دولت آقای هاشمی رفسنجانی با آنچه در زمان مهندس میرحسین موسوی عمل می‌شد، تفاوت‌های بنیادین داشت، در سیاستهای دولت آقای هاشمی از

مفاهیمی سخن به میان آمد که در گذشته چندان مورد توجه نبودند و اهم آنها را می‌توان در محورهایی چون: افزایش تولید، خصوصی‌سازی، ایجاد مناطق آزاد تجاری، استفاده از منابع مالی خارجی، دعوت از سرمایه داران ایرانی مقیم خارج، حذف سوبسید و یارانه های دولتی، آزادی واردات کالا، افزایش رفاه اجتماعی و خدمات عمومی، ایجاد امنیت اقتصادی، افزایش مصرف و مواردی از این دست خلاصه کرد بسیاری از جمله شخص رئیس جمهور معتقد بودند که انتخاب سیاستهای جدید اقتصادی یک ضرورت و اجبار است و ما چاره‌ای جز گزینش این مدل اقتصادی نداریم به نظر آنان توان کارشناسی نظام اعم از بدنه کارشناسی دولت، مجلس و دانشگاههای کشور نیز انتخاب همین سیاستها را توصیه می‌کنند و بنابراین، برنامه‌هایی که متناسب با سیاست تازه تهیه و تدوین می‌شوند، برای شرایط پس از جنگ، مطلوب و پاسخگویند. در قبال این سیاستها، هر یک از جناحها، موضع متفاوتی داشتند.

**الف - جناح میانه (کارگزاران بعدی):** این جناح که بدون اسم و عنوان در دولت متمرکز بود. طبعاً حامی جدی سیاستهای تازه اقتصادی محسوب می‌شد. بخشی از نیروهای سیاسی کشور به همراه طیف عمده تکنوکراتها و فن سالاران و کارشناسان موجود در ساختار دولت و قسمت عمده بخش خصوصی در کنار این طیف قرار داشته و گزینش سیاستهای اقتصادی متفاوت از گذشته را مورد حمایت قرار می‌دادند. به نظر آنان، سیاستهای گذشته باعث رکود تولید می‌شد و خزانه اقتصادی کشور را خالی می‌کرد ولی سیاستهای تازه، افزایش تولید را به همراه می‌آوردند و ضمن ایجاد عمران و آبادانی و بازسازی خرابیهای دوران جنگ، سطح رفاه عمومی مردم را افزایش می‌دهند به گمان اینان، سیاست «درهای باز» اقتصادی باعث ایجاد وفور کالا و اجناس و ارزانی آنها می‌شود و مشکلات انبوه سیستم کویته را از میان برمی‌دارد. هواداران دولت آقای هاشمی معتقد بودند که استفاده از صنایع مالی خارجی در شرایطی که کشور از منبع درآمد نفتی برخوردار است و برای بازپرداخت بدهیهایش، مشکلی ندارد، ضروری است زیرا از سویی باعث افزایش تولید در داخل و ایجاد اشتغال می‌شود و از سوی دیگر با صادرات کالاهای ساخته شده می‌توان بازپرداخت بدهیهای ایجاد شده را پرداخت و حتی از درآمد نفتی هم در این زمینه استفاده نکرد. به گمان دولتیان، کنترل گرانی و تورم و نیز افزایش قدرت خرید مردم و بالا بردن اعتبار پول ملی، تنها با افزایش تولید - آن هم با بسیج همه امکانات دولتی، بخش خصوصی داخلی، سرمایه داران ایرانی مقیم خارجی و حتی استفاده از اعتبارات و وامهای بانکها و شرکتهای خارجی - میسر است و بدین شکل می‌توان به محرومان جامعه نیز خدمت کرد.

**ب - جناح راست:** نیروهای طیف راست - که در این زمان، اقلیت مجلس و دولت را در اختیار داشتند و از پایگاه اجتماعی سنتی خود در بازار و روحانیت نیز برخوردار بودند. از حامیان

سیاستهای اقتصادی دولت آقای هاشمی به حساب می‌آمدند. پیشتر گفته شد که این طیف، مخالف جدی اقتصاد دولتی و هوادار واگذاری امور اقتصادی به بخش خصوصی و مردم بود. البته در مقطعی از عمر انقلاب، این طیف بسیاری از مداخلات دولت در امور اقتصادی و کنترل دولت را اساساً غیر دینی و خلاف شرع ارزیابی می‌کرد ولی بعدها تحت تأثیر آموزه‌های حضرت امام، از این نظر عقب نشست. در این مرحله جریان راست با این تصور که سیاستهای جدید اقتصادی با تلقی فقهی آنها مناسبتر است و نوعی بازگشت به احکام اولیه در امور اقتصادی محسوب می‌شود و از دولت سالاری می‌کاهد، به دفاع از سیاستهای تازه پرداخت و خود را حامی جدی و پر و پا قرص دولت آقای هاشمی معرفی کرد. این جریان، معتقد بود که همچنان بر مواضع گذشته خود استوار مانده و این دولت هاشمی است که خود را به سیاستهای طیف راست نزدیک کرده است و به همین دلیل، دفاع از دولت را در واقع دفاع از محوریتین مواضع گذشته خود تلقی می‌کرد. البته باید پذیرفت که جریان موسوم به راست خود را بهترین و صالحترین نیرو برای اجرای سیاستهای اقتصادی تازه می‌دانست اما در آن شرایط دفاع از دولت را در مقابل اعتراضها و انتقادهای طیف چپ، یک وظیفه تلقی می‌کرد و به همین دلیل، منازعات گذشته با برخی از وزرا و همکاران اقتصادی آقای هاشمی را به فراموشی می‌سپرد یا دست‌کم با شدت و غلظت گذشته مطرح نمی‌کرد.

**ج - جناح چپ:** جریان عمومی طیف موسوم به چپ در این سالها بویژه با سیاستهای اقتصادی دولت مخالف بود. بخشی از اعضا و فعالان این طیف با دولت در حوزه مسائل فرهنگی و سیاسی، همکار بودند ولی در پستهای اقتصادی، تنها آن دسته از نیروهای سابق چپ حضور داشتند که از مواضع گذشته خود عدول کرده و به راه حل‌های اقتصادی جدید معتقد شده بودند. به نظر منتقدین دولت، سیاستهای اقتصادی جدید برگرفته از سیاستهای بانک جهانی و صندوق بین المللی پول بود و توسط متخصصان و کارشناسانی تهیه و تدوین شد که خواستار فاصله گرفتن انقلاب از آرمانهای اولیه آن بودند. به نظر آنان لیبرالیسم در هر شکل و شمایلی به زیان انقلاب عمل می‌کند و لیبرالیسم فرهنگی و سیاسی را نیز به همراه می‌آورد و فاتحه انقلاب اسلامی را می‌خواند و متأسفانه دولت آقای هاشمی دقیقاً سیاستهایی را برگزیده که جز در بستر اقتصاد لیبرالیستی قابل تفسیر نیست. به اعتقاد عناصر این طیف، عده‌ای که سالها در انتظار موقعیتی بوده‌اند تا آموخته‌های خویش از اقتصاددانان غرب را عرضه نمایند، با استفاده از فضای تازه حاکم بر کشور، شعار «رفاه برای همه» را مطرح کردند تا از این طریق تئوریهای اقتصاددانان نظام سرمایه داری را نسخه‌ای نجات بخش معرفی کنند. این عده در نگارش برنامه‌ها ارائه سیاستها، عملاً حرف اول و آخر را زدند و سیاستهای تجربه شده در کشورهای

دیگر از جمله کشورهای آمریکایی لاتین را برای ایران انقلابی هم تجویز کردند و این در حالی بود که مدعی تبدیل کردن ایران به ژاپن و کره جنوبی خاورمیانه بودند.

در سال ۶۹ و ۷۰ جریان موسوم به چپ با انتشار ماهنامه بیان (۱۳۶۹) با مدیر مسئولی حجت الاسلام والمسلمین سیدعلی اکبر محتشمی و سپس با راه اندازی روزنامه سلام (۱۳۷۰) با مدیر مسئولی حجت الاسلام والمسلمین موسوی خوئینی‌ها، به طرح مواضع انتقادی خود علیه سیاستهای اقتصادی دولت آقای هاشمی می‌پرداخت. البته به دلیل حاکمیت این طیف بر مجلس، نقطه‌های قبل از دستور نمایندگان نیز گاه و بی‌گاه بستر انتقاد از دولت می‌شد و نمایندگان منتقد دولت بویژه به خاطر عدول دولت از مواضع انقلابی دوران امام که آن را ناشی از گزینش سیاستهای اقتصادی تازه می‌دانستند - لب به اعتراض می‌گشودند. انتقادهای این طیف، کلیت سیاستهای اقتصادی دولت را شامل می‌شد ولی به تناسب، سیاستهای جزئی‌تر آن را نیز در بر می‌گرفت. در زیر نمونه‌هایی از این گونه اعتراضها و انتقادات را می‌آوریم تا فضای آن سالها و نوع برخوردهای منتقدین با دولت و جناحها با یکدیگر، روشن‌تر شود.

- تجارت آزاد جهانی: در این دوره، ماهنامه بیان قسمت زیادی از مقالات خود را به نقد نظام آزاد سرمایه‌داری و تجارت آزاد اختصاص داده و در ضمن آن رویکرد اقتصادی دولت را مورد انتقاد قرار می‌داد. در یکی از مقالات انتقادی درباره تجارت آزاد (شماره ۷ - آذر ماه ۶۹)، این گونه نتیجه‌گیری شده است:

۱- نظریه تجارت آزاد واقعیت‌های ملموس اقتصادهای جهان سوم را بنحو آشکاری نادیده می‌گیرد. از این رو در مسیر توسعه این کشورها چاره ساز نخواهد بود.

۲- نظم جاری اقتصاد بین الملل بر محور دوگانگی شدید شکل گرفته است. این دوگانگی در طول زمان نه تنها کاهش نیافته بلکه در اثر عملکرد روابط بین الملل من جمله روابط اقتصادی و تجاری، تشدید همه شده است. در چنین شرایطی کشورهای غنی به خاطر نیاز فزاینده به مواد خام و بازار مصرف برای کالاهای تولیدی‌شان علاقمند به جذب اقتصادهای جهان سوم در اقتصاد جهانی هستند. «تجارت آزاد» به عنوان یکی از رهنمودهای اساسی اقتصاد سرمایه‌داری، محملی برای جذب این کشورها در اقتصاد جهانی است.

۳- در این شرایط تجدید نظر در روابط تجاری با کشورهای غنی یک ضرورت است. این تجدید نظر لزوماً به معنای حذف تجارت خارجی و یا اینگونه که برخی القا می‌کنند «کشیدن دیوار به دور این کشورها» نیست. در جهان امروزی قطع روابط اقتصادی با سایر کشورها، جز در شرایط استثنایی، نه مفید است و نه ممکن. بحث در مورد بود و نبود رابطه به معنای اعم و روابط اقتصادی به معنای اخص یک بحث انحرافی است. بحث اساسی در مورد کیفیت روابط است. کیفیت روابط اقتصادی در دنیای امروزی ظالمانه است و لذا این روابط باید دگرگون شود

به نحوی که منابع ملت‌های جهان سوم را تضمین نماید تا ایجاد چنین تحولی در روابط بین المللی، اتخاذ سیاستهای حمایت‌گرایانه به منظور حفظ موقعیت کشورهای جهان سوم و جلوگیری از چپاول منابع و ثروتهای آنها ضروری است.»

آزاد سازی اقتصادی: طبعاً وقتی اقتصاد باز و تجارت آزاد در عرصه جهانی نامطلوب و ابزار سلطه سرمایه داری جهانی بر کشورهای جهان سوم تلقی شود. الگو برداری از آن در اقتصاد جهانی به نفع زیان بار خواهد بود و ادغام در اقتصاد جهانی نفع دولتهای مسلط را به همراه خواهد داشت. بیان (ش ۱۳ - مهر و آبان ۷۰) در نقد سیاست آزاد سازی اقتصادی نوشت:

«در ده سال گذشته در عرصه اقتصاد کشور ما نوعی اقتصاد توأم با برنامه‌ریزی و دخالت گسترده دولت»

همراه با مشکلات فراوان تجربه شده است اینک دو سال است که سیاست‌گزاران و دولتمردان ما به سمت اقتصاد بازار یا اقتصاد فارغ از مداخله دولت گرایش پیدا کرده‌اند. این در حالی است که نه تحلیل مشخص و جمع بندی دقیقی از عملکرد گذشته صورت گرفته و نه تحقیقات همه جانبه و قابل قبولی در مورد برنامه‌های جدید و از جمله سیاست آزاد سازی انجام شده است. آزاد سازی اقتصادی، حتی در کاملترین شکل خود یعنی رو آوردن به اقتصاد بازار، مسایل و معضلات اقتصاد ما را که ریشه در توسعه نیافتگی و عقب‌ماندگی تاریخی کشور دارد، حل نخواهد کرد. ایجاد و تکمیل زیر بناهای صنعتی، توسعه و بهبود آموزش پرورش و بویژه آموزش فنی - حرفه‌ای گسترش ارتباطات و مهار و تنظیم منابع طبیعی از جمله ضرورت‌های توسعه اقتصادی کشور ما محسوب می‌شود. مکانیزم بازار که سیاست آزادسازی اقتصادی در پی ایجاد آن است. قادر به تخصیص منابع کافی و در زمان مطلوب به این موارد نیست. به علاوه اقتصاد کشور ما همانند سایر اقتصادهای توسعه نیافته، در حال حاضر با مازاد عرصه نیروی کار مواجه است. اعمال آزادی سازی اقتصادی به طور مسلم، این وضعیت را تشدید خواهد کرد. همچنین فقر گسترده و توزیع ناعادلانه درآمد و ثروت از بین می‌رود.

کاربست سیاست آزادی سازی اقتصادی نه تنها این معضل را حل نمی‌کند، بلکه در کوتاه مدت آن را تشدید هم می‌کند اقتصاد کشور ما دهه گذشته را علیرغم فشارها و تنگناهای شدید اقتصادی، سیاسی، با تکیه بر صنایع داخلی و مردمی و بدون توسل بر وام و استفراض خارجی پشت سر گذاشت آزاد سازی اقتصادی موجب مفروض شدن کشور خواهد شد با وجود این مسایل و پیامدهای منفی‌ای که بر سیاست آزادی سازی مترتب است. بازنگری مجدد و تجدید نظر در این سیاست بسیار ضروری به نظر می‌رسد. کمترین فایده این امر جلوگیری از اتلاف منابع و هز رفتن فرصتهای موجود برای دستیابی به توسعه اقتصادی کشور است.

ایجاد مناطق آزاد تجاری : یکی از لوازم آزاد سازی اقتصادی و تجارت آزاد جهانی، ایجاد مناطق آزاد تجاری اعلام شده و این امر در برنامه دولت آقای هاشمی نیز قرار گرفت. از همان ابتدا، جریان موسوم به چپ به نقد این اقدام دولت پرداخت و نظرات کارشناسانه خود را در قالب مصاحبه‌ها و نطقها و مقالات ارائه کرد. ماهنامه بیان (ش ۹ - اردیبهشت ۷۰) نیز در مقالات متعدد، این سیاست را نقد کرد و از جمله در مقاله‌ای پس از بررسی تجربه جهانی ایجاد مناطق آزاد نوشت:

«ایجاد مناطق آزاد تجاری با توجه به ماهیت آن راهی خواهد بود جهت بازگشت نفوذ و سلطه اقتصادی اجتماعی و فرهنگی بیگانگان به کشور، در حالی که بر طبق اصل ۸۱ و ۱۵۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، دادن هر نوع امتیاز تشکیل شرکتها و موسسات مختلف به بیگانگان و همچنین انعقاد هر گونه قراردادی که موجب سلطه بیگانگان بر منابع طبیعی و اقتصادی و فرهنگی کشور گردد، مطلقاً ممنوع اعلام شده است. ایجاد مناطق تجاری زمینه نقض این اصول را به طور جدی فراهم می‌آورد. بنابراین ایجاد چنین مناطقی و دادن اجازه فعالیت و تشکیل شرکت به افراد خارجی در مناطق مذکور با اصول قانون اساسی کشور به طور آشکار مغایرت خواهد داشت. علاوه بر موارد ذکر شده، باید عنوان نمود که انگیزه و هدف اصلی شرکتهای خارجی جهت سرمایه گذاری در مناطق آزاد تجاری، به دست آوردن سلطه اقتصادی و کسب حداکثر سود با استفاده از امکانات فیزیکی، نیروی کار ارزان و تسهیلات موجود در منطقه کشور میزبان است که این خود با برخی از اهداف و منافع ملی که کشور میزبان در مناطق مذکور دنبال می‌کند در تضاد خواهد بود. البته نباید ناگفته گذاشت که سرمایه‌داری جهانی با انتقال واحدهای کاربر خود به این گونه مناطق، بخشی از بحرانهای کارگری را نیز از خود دور می‌نماید، در ارزیابی این مناطق در واقع باید دید که هدر دادن سرمایه‌های هنگفت مملکت برای ایجاد امکانات و تسهیلات زیر بنایی و خدماتی در منطقه و همچنین اعطای یکسری امتیازات خاص و نادیده گرفتن برخی از اصول قانون اساسی و قوانین داخلی نظیر قانون کار در مناطق فوق الذکر به بهای بدست آوردن چه منفعی همراه خواهد بود؟»

– واگذاری کارخانجات دولتی : یکی از سیاستهای اقتصادی دولت واگذاری صنایع و کارخانه‌های دولتی به بخش خصوصی بود در این زمینه نیز جریان چپ معترض بود و این امر را باعث وابستگی کشور از طریق پیوند خوردن منافع بخش خصوصی با سرمایه داران جهانی می‌دانست، بیان (ش ۷- آذر ماه ۶۹) در نقد این سیاست از جمله نوشت :

«اینکه دولت نباید کارفرمای بزرگی باشد به معنی واگذاری مالکیت واحدهای دولتی نیست. دولت می‌تواند در عین حفظ مالکیت واحدهای تولیدی خود مدیریت آنها را به نیروهای انسانی شاغل در این واحدها واگذار کند. کسانی که بیگانه از تولید نیستند و در رشته مربوطه، سالها

عرق ریخته‌اند و استاد کار شده‌اند، نه تجاری که کارخانجات را وسیله‌ای برای انباشت ثروت می‌دانند. باید کارگران واحدهای تولیدی را به طور گسترده‌ای در سود کارخانجات سهیم کرد به نحوی که دستمزد آنها متأثر از میزان سود آوری این واحدها باشد. پایین بودن حداقل دستمزد اشکالی ندارد مهم آن است که کارگر بداند بازدهی وی به سرمایه داران نمی‌رسد بلکه مستقیماً در دستمزد وی تأثیر می‌گذارد. تجربه نشان داده است که کشورهای به اصطلاح جهان سوم نمی‌توانند همانند ممالک سرمایه‌داری به امید دستیابی به رشد اقتصادی، سیاستهایی اتخاذ کنند که به پولدار شدن قشر خاصی منجر شود. بخش خصوصی در ممالک غربی به سرمایه گذاری در کشور خود مبادرت ورزید، در حالی که در کشورهای جهان سوم وقتی قشری ثروتمند می‌شود، ثروت خود را که سرمایه ملی کشور نیز به حساب می‌آید، به خارج سرازیر می‌کند و هیچ تعهدی نسبت به دفاع از منافع ملی و یا حمایت از تولیدات داخلی ندارد. بنابراین قشر مذکور به نحوی بارز، استعداد وابستگی به خارج از مرزها را خواهد داشت.»

در واقع جریان موسوم به چپ، اساساً معتقد نبود که مردمی کردن دولت نه «دولتی کردن مردم» با سیاستهای دولت آقای هاشمی می‌تواند قابل پیگیری باشد. به نظر آنان در تعریف «مردم» از سوی طرفداران اقتصاد سرمایه داری، یک مغلظه آشکار صورت می‌گیرد. زیرا به جای مردم تنها قشری اندک از صاحبان سرمایه و ثروت قادر به خرید کارخانه‌های دولتی‌اند. ماهنامه بیان (ش ۹ - اردیبهشت ۷۰) در نقد این مغلظه در یکی از مقالاتش - که در نقد اقدام دولت در انحلال مراکز تهیه و توزیع نگاشته شده بود - چنین نوشت:

«اموری که در حال حاضر تحت عنوان واگذاری به مردم مطرح می‌شود نیاز به سرمایه‌های هنگفت دارد که طبق گزارشهای موجود ۱۵ درصد مردم که ۸۵ درصد ثروت و درآمد کشور را در انحصار خود دارند توانایی دخالت در این امر و استفاده از تصمیمات دولت در مورد واگذاری امور به مردم را دارند (اموری چون تجارت خارجی، مدارس خصوصی و ...) و بالطبع ۸۵ درصد مردم یعنی اکثریت عظیمی از مردم که با فقر مطلق و نسبی درگیر هستند و تنها ۱۵ درصد درآمد و ثروت کشور را به خود اختصاص داده‌اند و در اکثر موارد قدرت تأمین نیازهای اصلی خود را ندارند، چگونه می‌توانند به مشارکت در اموری که دولت به مردم واگذار می‌کند بپردازند. نتیجه سیاستهای دولت در واگذاری امور به مردم که بعد از جنگ شعار اکثر دولتمردان شده است، انحصار کلیه درآمدها و ثروتها و اشتغالات سود آور در دست عده‌ای محدود خواهد بود و فقرا روز به روز فقیرتر و مرفهین بی‌درد، ثروتمندتر می‌شوند و دولت آقای هاشمی به این امر دامن می‌زند و این حرکت و مسیر نه تنها با نص قانون اساسی بلکه با اصول شرع و اسلام ناب مغایرت و تعارض دارد.»

به نظر طیف چپ، بهترین راه «مردمی کردن دولت» ایجاد بخش تعاونی بود که تا آن زمان به صورت جدی مورد توجه قرار نگرفته بود.

– بازگشت سرمایه‌داران به کشور: یکی دیگر از اقدامات دولت هاشمی برای تأمین سرمایه، مذاکره با سرمایه‌داران ایرانی مقیم خارج کشور بود تا با مراجعه به کشور و تحویل گرفتن کارخانه‌های مصادره یا توقیف شده در توسعه اقتصادی کشور نقش داشته باشند. این سیاست نیز مورد انتقاد شدید طیف چپ قرار گرفت و مقالات متعددی علیه آن نوشته شد و نمایندگان مجلس نیز به نقد این اقدام دولت پرداختند. در این زمینه نیز ماهنامه بیان (ش ۱۱ – تیرماه ۷۰) چنین نوشت:

«مسئولین اجرایی کشور که داعیه پیروی از دیدگاه‌های حضرت امام (ره) را دارند، باید با زیرکی و کیاست لازم، به منظور حفظ دستاوردهای انقلاب، با ابزارهای نو و کهنه سرمایه‌داری غرب مقابله نمایند در غیر این صورت امپریالیزم غرب با هموار نمودن راه بازگشت خود، دستاوردهای انقلاب را دچار آسیب می‌کند در سال جدید با برگزاری جلسات و کنفرانس‌های در داخل و خارج – جهت جلب همکاری افراد فراری ضد انقلاب و شرکتهای خلع ید شده – در حقیقت زنگ خطر به صدا درآمده است دعوت از سرمایه‌داران فراری پس از انقلاب، برای شرکت دادن آنها در بازسازی کشور از جمله مواردی است که می‌تواند زمینه بسط دخالت سرمایه‌داری غرب در اداره کشور را فراهم نماید. زمانی که اجازه ورود و اقامت در کشوری چون آمریکا، فراهم شدن ملزوماتی مانند ارائه سرویس به مدت معین از طرف سازمان جاسوسی آمریکا را ایجاب می‌کند، بدیهی است بازگشت این عده تداوم فعالیت‌های جاسوسی را تضمین خواهد کرد و البته اگر نتوانند در کودتا و سرنگونی نظام موفقیتهای کسب نمایند، با نفوذی که در زمینه کارشناسی پیدا خواهند کرد، بسط و گسترش فرهنگی غیر دینی و تبلیغ وابستگی به سرمایه‌داری غرب را به ارمغان خواهند آورد که پس از گذشت مدت زمان کوتاهی زمینه حاکمیت فرهنگ ضد دینی ایجاد خواهد شد. فارغ از همه تبعات منفی فرهنگی و سیاسی که بازگشت سرمایه‌داران و فراریان پس از انقلاب خواهد داشت. باید تأکید شود که نقش این عده در تأمین نیازهای اقتصادی کشور و رفع مشکلات اقتصادی چندان ناچیز است که به نظر می‌رسد عمده کردن ضرورت‌های اقتصادی کشور برای توجیه دعوت از سرمایه‌داران و فراریان پس از انقلاب، سفسطه‌ای بیش نباشد چرا که عمق مشکلات و نوع آن از ویژگی‌هایی برخوردار است که با این مقدار و با این افراد قابل حل و رفع نخواهد بود.»

واقعیت این است که در دوران فعالیت مجلس سوم (سال ۶۷ تا ۷۱)، طیف چپ بیشترین تعارضات سیاسی را با جریان راست داشت ولی از نظر اقتصادی انتقادات خود را متوجه دولت آقای هاشمی می‌کرد البته چون می‌دانست، طبعاً به مقابله برمی‌خاست و طیف چپ را مورد

انتقاد قرار می‌داد تا جایی که مخالف هاشمی را مخالف پیامبر (ص) معرفی می‌کرد. عناصر طیف چپ نیز چون از نظر تاریخی، تعارض اصلی خود را افراد طیف راست می‌دانستند و از جهات بیشتری با آنان اختلاف نظر داشتند، عملاً در نقد سیاست‌های اقتصادی دولت به سراغ عناصر طیف راست می‌رفتند و به این وسیله، ائتلاف جدی و همه جانبه‌تری را میان جناح میانه و جناح راست، موجب می‌شدند.

#### قسمت شانزدهم

به نوشته یکی از نویسندگان (مهدی نصیری – کیهان – سال ۶۷) این جریان فکری در مقوله مسائل مشکلات جوانان، چنان سخت گیرند که برای حل آنها به چیزی جز خشونت معتقد نیستند. آنگاه که از آزادی و چیزی جز خشونت معتقد نیستند. آنگاه که آزادی و برخورد آراء و طرح اندیشه‌های مختلف سخن به میان می‌آید، چنان به خشم می‌آیند که گویی اسلام سر دشمنی با آزادی دارد و چنان حلقه آزادی را تنگ نموده که حتی طرح نظرات مختلف اسلامی نیز مجاز نبوده و باید طوری گفته شود که آنها می‌پسندند. در زمینه‌های فرهنگی و هنری نیز چنین است. هیچگاه در باب تشویق هنرمندان و ترغیب آنها به ارائه کارهای قویتر و جذاب حرفی زده نمی‌شود و بشارتی به گوش نمی‌رسد. هر چه هست، انذار است و خرده گیری و القای آن که این امور با اسلام و شرع نسبت و علقه‌ای ندارند. آنگاه که در مقام نقد صدا و سیما برمی‌آیند، دست بر روی نکاتی می‌گذارند که بسیاری از آنها نقاط قوت صدا و سیماست. سریالی را مبلغ صوفی‌گری دانسته و سریال دیگری را مبلغ فرهنگ طاغوتی و... سروده‌های انقلابی را بدتر از ترانه‌های مبتذل سابق می‌دانند. کنار هم قرار گرفتن دختر و پسر خردسال را در فیلم‌های کودکانه اشاعه بی بند و باری جنسی و پخش فیلم‌های متنوع و تفریحی را خلاف شئون اسلامی قلمداد می‌کنند.»

در مقابل نگاه دیگری هم به مقولات فرهنگی وجود داشت که از نوآوری‌های جدی در حوزه موسیقی، سینما، هنرهای تجسمی و ... دفاع می‌کرد و طبعاً خود را در مواضع و فتاوی امام خمینی در این حوزه‌های فرهنگی، همفکر و همراه تر می‌دید. نکته اصلی در این دوره این بود که عموم افراد موسوم به طیف راست از نگاه اول فرهنگی دفاع می‌کردند و جریان غالب طیف چپ، طرفدار نگاه دوم بودند و همین امر باعث می‌شد که جناح بندی سیاسی آن دوره، هم رنگ فکری داشته باشد و هم در مقولات اقتصادی به تفاوت برداشتها و اختلاف راه حل‌ها، منجر شود و هم در مباحث فرهنگی، گوناگونی نظرات و تفاوت کارکردها را پدید آورد. اما اختلاف نظرهایی که در سال‌های پس از تشکیل دولت آقای هاشمی در میان نیروهای درون نظام ایجاد شد، بر همان صف بندی اقتصادی و فکری گذشته، انطباق نداشت. در دولت آقای



هاشمی، وزیر ارشاد و متولی فرهنگ، سید محمد خاتمی بود. وی به عنوان یک روحانی آزاداندیش و دارای سعه صدر در «مجمع روحانیون مبارز» شناخته می‌شد و از سال ۶۰ به بعد و از دوره فعالیت دولت مهندس میرحسین موسوی، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی بود. در این دوره، جهت‌گیری اقتصادی دولت آقای هاشمی، آزادسازی فضای اقتصادی کشور بود و بسیاری بر این اعتقادند که این امر ملازم با آزاد سازی فرهنگی هم بود. در این سالها، جنگ و دفاع مقدس هم پایان یافته و امنیت نسبی در کشور پدید آمده بود و به همین دلیل سرمایه‌داران، متخصصان، هنرمندان و برخی از افسار مرفه که در سالهای دفاع مقدس به خارج رفته یا در داخل کشور خود را در حاشیه قرار داده بودند، دوباره به صحنه آمدند و این در حالی بود که مسئولان جامعه هم به خاطر سپری شدن شرایط جنگی در کشور، با زمینه بازتری نسبت به این طیف‌های اجتماعی مواجه می‌شدند. حاصل این سیاست و آن زمینه‌ها، این شد که روند بازگشت سرمایه‌داران فراری و هنرمندان سابق به عرصه اقتصاد و فرهنگ آغاز شد و شدت گرفت و همین امر اعتراضات گسترده‌ای را به همراه آورد. معترضان را طیف‌های گوناگون تشکیل می‌دادند. نخست افراد و چهره‌هایی چون آیت الله جنتی بودند که تا آن زمان به عنوان یک فقیه مستقل و انقلابی شناخته می‌شد و بویژه مبارزه‌اش با انجمن حج‌تیه و اندیشه‌ها و عملکرد این جریان غیر انقلابی، وی را در مقابل طیف راست قرار می‌داد. وی در سال ۶۹ در یکی از خطبه‌های نماز جمعه قم درباره وضعیت فرهنگی کشور، معترضان و منتقدانه سخن گفت و از بازگشت هنرمندان طاغوتی به عرصه فرهنگی، انتقاد کرد. وی در قسمتی از سخنان خود ضمن انتقاد از عملکرد و محتوای برخی از جشنواره‌ها چنین گفت: «حرکت خزنده‌ای به نام هنر به راه افتاده و چهره‌های منفور و کثیفی که از ابتدای پیروزی انقلاب به کلی منزوی شده بودند و به خارج رفته بودند یا در داخل گوشه نشین بودند، حالا دارند مطرح می‌شوند یا در جراید یا در جشنواره‌ها یا در سایر فعالیتهای هنری و این یکی از مراکز آسیب است... اگر قرار باشد آن کسانی که در گذشته فعال بودند، حال در صحنه هنر ظاهر شوند و چهره‌هایشان مطرح شود، معلوم است که چه نتیجه‌ای دارد. از اینها نمی‌شود انتظار داشت که از اسلام، از جبهه، از انقلاب و ولایت فقیه و روحانیت و از بسیج، شهید و خانواده شهید دفاع کنند، همانطور که در بعضی جشنواره‌هایی که در دهه فجر برگزار شد می‌بینیم که اینها عمداً دارند پاسدار و بسیج و جبهه رفته‌ها و شهید و خانواده شهید را تحقیر کنند. اگر ما با این مسئله برخورد نکنیم باید شاهد وضع زمان شاه باشیم و در همه جا، در سینما و مطبوعات و مجلات و شاید هم تلویزیون، شاهد آنها باشیم و بعدها بچه‌های جبهه رفته و بسیجی بتدریج جذب آنها شوند و از گذشته‌هایشان چشم‌پوشی کنند... این جنایت است که در برخی محافل هنری، شهادت

تحقیر شود، خانواده شهید تحقیر شود، حزب الله تحقیر شود و ارزشهای بوجود آورنده این نظام و انقلاب تحقیر شوند.»

اظهارات آیت الله جنتی درباره وضعیت فرهنگی، به یک معنا آغاز دور جدید مناقشه بر سر مسائل فرهنگی در کشور به حساب می‌آید و ضمن آن که باعث خوشایند گروهی از نیروهای انقلابی و جبهه‌ای و متدینان شد اما اعتراض مسئولان وزارت ارشاد و شخص وزیر را به همراه داشت. در تاریخ ۶۹/۱۲/۲۰ سید محمد خاتمی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، جوابیه‌ای را خطاب به مردم منتشر کرد و در آن به اظهارات رئیس سازمان تبلیغات اسلامی پاسخ گفت. وی در این جوابیه تأکید کرد: «برای همه ما، شهادت، روحانی، ولایت، بسیج، حزب الله و... مقدس و گرامی است و برای هیچ مؤمن و حتی انسان منصفی، فحشاء، ناراستی، بی‌عدالتی و خودباختگی در برابر بیگانه و... قابل تحمل نیست اما مبادا که مفاهیم و معیارهای ارزشی و اعتقادی جامعه انقلابی را وجه المصالحه و تحمیل یا اثبات یک سلیقه یا یک برداشت خاص قرار دهیم. بگذاریم سلیقه‌ها و برداشتها در یک جو طبیعی و با پشتوانه منطق، یکدیگر را کامل کنند تا انشاءالله همه ما به تحقق آرمانها و نیل به اهداف والای انقلابمان نزدیک شویم... اینجانب از آرای انتقادی هر کس در هر مقام و موقعیت استقبال می‌کنم و انکار عیب و نقص در کار انسانها از جمله در امور فرهنگی و هنری را گزافه می‌دانم و نارسایی و اشکال در هر کاری متناسب با گستردگی و بزرگی کار می‌دانم و طبعاً در مقام دفاع از یکایک آنچه در این صحنه‌ها اتفاق می‌افتد، نیستم ولی جریان کلی امور را طبق معیارها و ضوابط و سیاستهای اسلامی و انقلابی می‌دانم و در این کار هم چه بهتر که دست اندرکاران و کارشناسان و صاحب‌نظران با آزادی، بحث کنند و آگاهی و قدرت تشخیص و انتخاب جامعه را بالا ببرند.»

وزیر ارشاد در این جوابیه، ضمن دفاع از اصحاب اندیشه و هنر و فرهنگ از آنان خواست که در مقابل تنگ نظریها و نامهربانیهای برخی از افراد، با سعه صدر برخورد کنند. وی با اشاره به خطر جریان متحجر و تنگ نظر برای فرهنگ کشور، نوشت: «اگر گناه ما ایستادگی در برابر جریان کم حوصله و تنگ نظری است که می‌کوشد که ناآگاهی یا کم‌دانی و کم‌توانی خود را با تشبیت به مقدسات و یا ناسزاگویی به دیگران بیوشاند و سلیقه‌های سیاسی و فرهنگی خود را بر کل جامعه فرهنگی کشور تحمیل کند، به این گناه اعتراف و افتخار می‌کنیم و معتقدیم که جامعه انقلابی و بخصوص صاحبان دانش و بینش و انصاف، مرز میان پابندی به اصول و دفاع از اهداف و آرمانهای اصیل انقلاب اسلامی که احترام به اندیشه و خلاقیت از جمله آنهاست و هوشیاری در برابر توطئه‌های رنگارنگ امنیتی و سیاسی و فرهنگی را با پرادهائی و توسل به هر شیوه‌ای برای طرد هر گونه سلیقه مخالف و پوشاندن ضعف فکری و عملی خود در پس مقدسات و ارزشهای اسلامی و انقلابی، به خوبی می‌شناسند و به همین دلیل هم این شیوه در

جامعه رشید اسلامی ما کارساز نبوده است، هر چند که مشکلات و ضایعاتی داشته است.» واقعیت این است که این توضیحات و اعلام مواضع، پاسخ مناسبی برای وضعیت فرهنگی تازه ای که در کشور پدید آمده بود به حساب نمی‌آمد زیرا در فضای باز فرهنگی، عرصه برای کسانی باز شده بود که در سالهای انقلاب و دفاع مقدس، چندان نقشی در همراهی با امام و مردم و رزمندگان نداشتند و طبعاً حضور مجدد آنها در صحنه فرهنگی کشور، سوال برانگیز و نگران کننده بود. افراد دیگری نیز علیرغم داشتن سوابق انقلابی و تعلقشان به طیف مخالف نیروهای راست، در حوزه مسائل فرهنگی به نقد دولت و سیاستهای فرهنگی وزارت ارشاد اسلامی پرداختند و این درحالی بود که در روزگاری نه چندان دور به مثابه سرنیزه‌های طیف چپ علیه جریان راست شناخته می‌شدند. روزنامه‌های کیهان (در دروه مدیر مسئولی مهدی نصیری) و جمهوری اسلامی از جمله نشریاتی بودند که در نقد سیاستهای فرهنگی دولت آقای هاشمی، قلم می‌زدند و این در حالی بود که پیشتر در نقد جریانهای متحجر و واپسگرا قلم می‌زدند و اینان در این مساله‌ها معتقد شده بودند که دیگر خطر جریان متحجر، منتفی شده یا از اهمیت درجه اول خارج شده است و از این پس باید به نقد جریان روشنفکری غیرمذهبی و هنرمندان طاغوتی پرداخت که در نتیجه سیاستهای فرهنگی دولت هاشمی جان دوباره می‌گیرند و خود را بر فضای فرهنگی جامعه تحمیل می‌کنند. گروه سومی نیز در ردیف منتقدان سیاستهای اقتصادی و به تبع آن کارکرد فرهنگی دولت آقای هاشمی بودند که اتفاقاً هیچ مخالفت خطی و جناحی نسبت به وزیر ارشاد وقت نداشتند بلکه به یک معنا از حامیان وی محسوب می‌شدند. اینان که عمدتاً موضع و دیدگاههای خود را در نشریه «بیان» (به مدیر مسئولی علی اکبر محتشمی) منعکس می‌کردند از سیاست‌های نظارت ارشاد ناراضی بودند و در نقد حضور روشنفکران لائیک در صحنه کتاب و مطبوعات سخن می‌گفتند. در یکی از این نوشته‌ها در نقد سیاست وزارت ارشاد در قبال مطبوعات، چنین آمده است: «حجت الاسلام و مسلمین آقای خاتمی وزیر ارشاد اسلامی در سخنرانی خود در نشست مدیران مسئول جراید، مطبوعات را در چارچوب رعایت شئون، اخلاقیات و اعتقادات مردم مسلمان ایران آزاد دانست و آزادی مطبوعات در حیطة پایبندی به اصول و ارزشهای حاکم بر جامعه ما محدود کرد...». سخن اصلی اینجاست: که چرا این گفته و سیاست اعلام شده از جانب وزیر ارشاد اسلامی به صورت یک سیاست عملی در اوضاع کنونی تحقق نمی‌یابد؟ آیا به راستی امروز مطبوعات و نشریات و روزنامه‌هایی وجود ندارند که مخل این سیاست و ناقض ارزشها و اخلاقیات جامعه باشند؟ در واقع چنین نیست. مرور بر مجلات و نشریات موجود به خوبی این واقعیت را آشکارتر می‌کند که عده‌ای از روشنفکران «عقب مانده» و «واپس گرا» که هنوز در حال و هوای دوران انقلاب به سر می‌برند و هنوز در فرهنگ ۲۵۰۰ سال گذشته فرو خفته‌اند، در تلاشند تا

این فرهنگ و ارزشهای بر باد رفته را در این مملکت احیا کنند و در حیطة فرهنگ و هنر، جنبشی را که دیگر همفکرانشان در عرصه سیاست و نظامی‌گری نتوانسته‌اند پدید آورند اینان با استفاده از «جنبش فرهنگی» زمینه‌های تحقق آن را فراهم آورند این روشنفکران برای دستیابی به هدف مطلوب خود، کم‌بیش و به طور آشکار و نهان دست به همکاری با هم‌فکران فراری خود در خارج کشور زده‌اند و بعضاً به طور علنی به آنها همکاری دارند تا جای این همکاری مشترک و تنگاتنگ پیش رفته است که برخی مطبوعات داخلی برای آنان تبلیغ می‌کنند و به نحوی از انحاء سعی دارند تا موجودیت بی‌رمق و فسیل شده روشنفکران فراری را در داخل، دوباره مطرح و درباره آن تبلیغ کنند... بنابراین مشکل اساسی مطبوعات در شرایط کنونی معضل آزادی بی‌رویه و بی‌قید و بندیست که در مطبوعات به چشم می‌خورد.» (بیان. ش ۷. آذر ۶۹)

#### قسمت هفدهم

در نقد سیاستهای فرهنگی دولت آقای هاشمی و وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی آن (سید محمد خاتمی)، تمام جریانهای حساس نسبت به لیبرالیسم فرهنگی، متفق بودند. در رأس این جریانها عناصر طیف راست و برخی سنت‌گرایان حوزه و بازار قرار داشتند و در نشریات وابسته به خود، با رگه‌هایی از تحجر و ستیز با نوگرایی، علیه کارکرد فرهنگی دولت و مشخصاً عملکرد وزارت ارشاد و صدا و سیما (به مدیریت محمد هاشمی) سخن می‌گفتند. همچنین برخی از عناصر مستقل نظیر آیت الله جنتی که مسئولیت سازمان تبلیغات اسلامی - یعنی سازمان تا حدی رقیب با وزارت ارشاد - را بر عهده داشت، به ویژه از به صحنه آمدن عناصر فرهنگی طاغوتی و غیر مذهبی ناراضی بود و اعتراض خود را به سطح جامعه می‌کشاند و در خطبه‌های نماز جمعه در این باره سخن می‌گفت گروههایی از نیروهای سابقاً چپ - نظیر گردانندگان روزنامه کیهان و جمهوری اسلامی و برخی از محافل سیاسی و مذهبی دیگر - نیز در این مقطع با اشاره به وضعیت سینما، مطبوعات، کتاب و امثالهم، سیاستهای وزارت ارشاد را نقد می‌کردند همچنین گروهی از فعالان طیف چپ به رهبری سید علی اکبر محتشمی، که در آن زمان ماهنامه «بیان» را انتشار می‌دادند. به خاطر ستیزشان با لیبرالیسم در همه اشکال فرهنگی، سیاسی و اقتصادی آن، رسماً به مخالفت با سیاستهای اقتصادی فرهنگی و مدیریتی دولت می‌پرداختند و معتقد بودند که فضای فرهنگی تازه که اصلاً مطلوب نیست حاصل سیاستهای دولتی است که در بعد اقتصادی به فشارهای داخل و خارج گردن گذاشته و سیاستهای اقتصادی مورد نظر صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی را پیاده می‌کند. تفاوت این طیف با دیگر جریانهای منتقد دولت، در این بود که دیگران ضمن حمایت از سیاستهای

اقتصادی دولت، به نقد سیاستهای فرهنگی می‌پرداختند و به همین دلیل عمده انتقاد آنها متوجه وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی می‌شد. اما اینان، لیبرالیسم فرهنگی را ناشی از لیبرالیسم اقتصادی می‌دانستند و ضمن انتقاد ضمنی از وزیر ارشاد، نوک تیز حملات و انتقادهای خود را متوجه آقای هاشمی و کارگزاران اقتصادی آنها می‌کردند. ماهنامه بیان (ش ۶ و ۵ - مهر و آبان ۶۹ - ص ۳۴) درباره وضعیت فرهنگی کشور در آن سالها، چنین نوشته بود: «آنچه امروز در همه امور و زمینه‌های فرهنگی مشاهده می‌کنیم، چیزی جز بی‌برنامگی و روزمره‌گی نیست و بالطبع در این خلاء و بی‌تدبیری سیاستهای فرهنگی، جامعه ما هم اکنون از فرهنگ و ادب جهانی و ایدئولوژی‌های امروزی متأثر شده و مسلم است که به تدریج در ورطه «لیبرالیسم فرهنگی» فرو می‌غلطد. دیدگاهها و تئوریهای فرهنگی نظام جمهوری اسلامی امروز در این حد منزل شده است که به جای چشم دوختن به مقاصد والای فرهنگ انقلاب و تحقق ارزشهای آن و نفی فرهنگها و تفکرات گمراه کننده، در جستجوی کنار آمدن با فرهنگها و اندیشه‌های ضد دینی و لائیک حاکم بر جهان است. امروز آنقدر که به هدفهای اقتصادی و رشد و رونق بازار و تجارت و تهییج سرمایه‌ها اهمیت داده می‌شود، هیچ برنامه‌ای برای شکوفا شدن فرهنگ انقلاب و حداقل تثبیت و تحکیم دستاوردهای فرهنگی این دهه که به برکت فرهنگ شهادت و مبارزه در جامعه پدید آمده است، وجود ندارد و بلکه شنیده شده است وقتی به مسئولان اقتصادی کشور درباره اثرات فرهنگی برنامه‌های اقتصادی و ترویج طبیعی فرهنگ سرمایه‌داری و زراندوزی در جامعه «در سایه حاکمیت یافتن سرمایه‌ها و دیدگاههای نوین» انتقاد می‌شود، می‌گویند به هر حال هر فعالیت اقتصادی ضایعاتی به همراه دارد که تأثیرات فرهنگی استقرای، توریسم و فعالیت مستشاران و مستشرقان غربی در ایران هم ضایعات این برنامه‌هاست و باید آن را پذیرفت شاید از این دریچه بتوان به این نکته پی برد که واقعیت نابسامان و آشفته فرهنگی موجود هم جزیی از بازتابهای اولیه و نخست همین دیدگاهها و برنامه‌های نوین است زیرا به هر حال سرمایه‌های بادآورده و مشروع اعلام شده باید به گونه‌ای در جامعه و فرهنگ آن نمود پیدا کند و نیز زمینه‌های بیشتر جذب متخصصان امروزی مخالفان دیروزی را فراهم آورد.

این طیف از نیروهای خط امام بر اساس اصول گرایی انقلابی، برخورد با معلولهای فرهنگی را توصیه نمی‌کردند، بلکه پرداختن به ریشه‌ها - یعنی سیاستهای اقتصادی دولت - را ضروری می‌دانستند. آنان می‌پذیرفتند که با اتخاذ سیاستهای «منع» و ایجاد محدودیت نمی‌توان با گسترش مظاهر تمدن غرب در کشور مبارزه کرد بلکه باید زمینه‌های داخلی آن را که اصلی‌ترین آنها سیاستهای اقتصادی دولت هاشمی رفسنجانی است - از میان برد که البته این

عزم در دولت آقای هاشمی وجود نداشت. ماهنامه «بیان» در نوشته‌ای دیگر در همین زمینه (شماره ۱۲ - مرداد و شهریور ۷۰ - ص ۲۸) چنین اعلام نظر کرد:

«در بعد داخلی به حق می‌توان «سرمایه داری» را پایگاه اصلی اشاعه فرهنگ منحط غربی و منشا صدور فرهنگ لائیک و لابیالی‌گری بعنوان یکی از وجوه لیبرالیسم فرهنگی دانست. وقتی آزادی سرمایه و به تبع آن سرمایه‌داران محترم و مشروع شناخته می‌شود. و وقتی ثروت اندوزی بدون قید و شرط و مانع و رادعی رواج می‌یابد و باصطلاح افزایش «تولید» محوریت‌ترین و اساسی‌ترین برنامه و هدف نظام ترسیم می‌گردد، بدون شک فرهنگ سرمایه‌داری نیز به عنوان بخش لاینفک چنین سیاستی جولانگاه خود را می‌یابد و آنگاه کاخ‌ها برافراشته می‌شوند و در درون این کاخ‌ها محافل آن چنانی نیز به راه می‌افتد و چنین صاحبان صنایع معظمی (بقول وزیر اقتصاد) باید امنیت لازم را در خانه و خیابان و محل کار داشته باشند باید در کوچه و خیابان نیز بتوانند با انواع اقسام و پوشش‌ها و مدهای جدید ظاهر شوند و اتومبیل‌های آخرین سیستم خود را به رخ بکشند و فروشگاهها، مملو از کالاهای مطلوب آنان باشد و طراحان و مدسازان نیز مدل‌های مطلوب آنان را وارد بازار نمایند و آنگاه چنین طبقه‌ای بار دیگر الگوی زندگی مصرفی در جامعه ما خواهد شد و بعد حتی در پایین‌ترین طبقات اجتماعی مسابقه برای رسیدن به چنین رفاه و تنعمی را آغاز می‌کنند.»

مستقل از این طیف، بقیه منتقدان تا مدت‌ها، فقط به بعد فرهنگی می‌پرداختند و چندان اهمیتی در نقد سیاستهای اقتصادی دولت نمی‌کردند، به همین دلیل دائماً انتقادهایی را درباره میدان دادن به قلم بدستان مزدور، صدور مجوز چاپ کتابهای انحرافی، هتاک و اهانت بسیاری از روشنفکران غربزده و لائیک به ارزشهای اسلامی نمایش تصویر سیاه از ایران و انقلاب در فیلمهای فرستاده شده به جشنواره‌های سینمایی بی‌اعتنایی مسئولان به هشدار مقام معظم رهبری در زمینه خطر تهاجم فرهنگی بیگانگان و .. متوجه مسئولان وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی می‌کردند.

وزیر ارشاد اسلامی به تناسب و به صورت مستقیم و غیر مستقیم به این گونه انتقادات پاسخ می‌گفت: وی از جمله در جمع دانشجویان دانشگاه تهران (۷۰/۲/۱۱) در این باره چنین گفت: «استراتژی فرهنگی یک نظام نمی‌تواند بر «منع» قرار گیرد در طول تاریخ اسلام این گونه نبوده است اندیشمندان اسلامی به مخالفت اندیشه‌های دیگران می‌رفتند و لحظه به لحظه فرهنگ اسلامی را غنی تر می‌کردند. بسیاری به صورت نادرست می‌پندارند تنها مجاری انتقال افکار، کانالهای رسمی است و نباید هیچ اندیشه مخالفی در قالب کتاب و فیلم اجازه انتشار داشته باشد این فکر شوخی است امواج رادیویی امروز و امواج تصویری فردا، کار این انتقال را امکان پذیر می‌سازد. ما جدا از آنجایی که توطئه در اساس علیه نظام است - که لیبرالی‌ترین

حکومت‌ها تحمل نمی‌کنند - معتقدیم که باید با تبادل اندیشه در افراد مدافع نظام، معنویت بوجود بیاوریم.»

البته اعتراض منتقدان تنها به این نبود که چرا «اندیشه» مخالف مطرح می‌شود بلکه بیشترین انتقادات متوجه کتابها فیلمها و مطبوعاتی بود که اخلاق اجتماعی را مورد حمله قرار می‌دادند و در قالب قصه و رمان و سریال و... مسائل غیر شرعی و خلاف اخلاق را منتشر می‌کردند در آن روزها، دائماً در روزنامه کیهان جمهوری اسلامی و برخی دیگر از روزنامه‌ها، نمونه‌هایی از قصه‌ها و کتابهای منتشر شده با مضامین ضد اخلاقی، مورد نقد قرار می‌گرفتند. بخش دیگری از اعتراضات این روزنامه‌ها به عدم کنترل وزارت ارشاد در مقولاتی چون سینما و فیلم بود. آنان معتقد بودند که به دلیل عدم نظارت وزارت ارشاد اسلامی، فیلمهایی در کشور ساخته می‌شود که جهت کلی آنها غیر دینی و بعضاً ضد انقلابی و غیر انقلابی است و کافی است به برخی از ساخته‌های اخیر محسن مخملباف (نظیر شب‌های زاینده رود، و نوبت عاشقی) مراجعه شود تا صحت این سخن معلوم شود. منتقدان حاصل اینگونه عملکرد فرهنگی و سیاستگذاری در عرصه سینما را ساخت فیلمهایی می‌دانستند که به صورت سطحی به مقوله عشق می‌پرداختند یا ارزشهای دینی و اجتماعی را به سخره می‌گرفتند و یا روح یأس و ناامیدی را در جامعه می‌دمیدند اینان نقدها وقتی به مقوله فیلمهای شرکت داده شده در جشنواره‌های بین‌المللی می‌رسید، شکل دیگری به خود می‌گرفت زیرا جشنواره‌ها با یک جهت‌گیری فرهنگی خاص تنها به آن دسته از فیلمهای ایرانی جایزه می‌دادند که تصویری سیاه و یأس‌آور از جامعه ایرانی و انقلاب اسلامی ترسیم می‌کردند طبعاً تشویق محافل هنری و جشنواره‌های خارجی باعث می‌شد که ساخت فیلمهای جشنواره پسند در دستور کار فیلم‌سازان داخلی قرار بگیرد و بدین شکل، مسیر جریان سینمای انقلاب تغییر کند و منتقدان معتقد بودند که وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی نه تنها در اصلاح این روند نمی‌کوشد بلکه عملاً باعث تقویت آن می‌شود.

بخش دیگری از اعتراضات، متوجه تشویقها و جایزه‌داده‌ها وزارت ارشاد بود. منتقدین بر این باور بودند که دادن جایزه سیمرغ بلورین جشنواره فیلم فجر به فلان هنرپیشه فاسد ترکیه یا تشویق چند نویسنده غربگرا و لائیک در داخل کشور، عرصه را برای جریان فرهنگی مخالف اسلام و انقلاب گشاد و بر هنرمندان و نویسندگان مسلمان و متعهد تنگ می‌کند و این نیز در شأن وزارت ارشاد اسلامی نیست.

سید محمد خاتمی درباره همه این انتقادات پاسخهای خود را به اشکال مختلف ارائه می‌داد اما ظاهراً هیچکدام از مخالفان قانع نمی‌شدند و به نقد سیاستهای فرهنگی ارشاد ادامه می‌دادند. البته وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در درستی انگیزه‌های منتقدان چندان ایرادی نداشت ولی سلیقه فرهنگی آنان را نمی‌پسندید، همانگونه که منتقدان نیز این گونه بودند. خاتمی در همان

جمع دانشجویی در پاسخ به پرسشی درباره نگرانیهای نیروهای حزب الهی گفته بود این نگرانی، نگرانی به حقی است من اعتراف می‌کنم روزنامه‌هایی که به صورت افراطی برخورد می‌کنند واقعاً نگرانند انقلاب و ارزشهایش را دوست دارند منتها مسئله باید عمیق تر مطرح بشود ما باید فیلمهایی داشته باشیم که به بهترین وجه چهره انقلاب و اصالتهای آن را که در دنیا کم نظیر است نشان دهیم و این نیازمند هنرمندان برجسته‌ای است که هم ??? هنری و تکنیکی آدمهای برجسته‌ای باشند منتها این به آن معنا نیست که ما باید تا آن روز که این آثار را نداریم، کل آثاری که می‌توانند خلأی از خلاهای جامعه را رفع کنند، جلویش را بگیریم.»

علیرغم این گونه جوابیه‌ها و توضیحات، نقد سیاستهای وزارت ارشاد در اجازه فعالیت دادن به روشنفکران غیر مذهبی و انتشار آثار نویسندگان خارج نشین در کشور و به صحنه آمدن هنرمندان طاغوتی ادامه یافت.

آیت الله جنتی در یکی از خطبه‌های نماز جمعه قم (۷۰/۲/۲۷) در این باره چنین گفت: «امروز روشنفکر نماها و ملحدین که رسماً اعلام الحاد کرده‌اند به همراه هنرمندان و نویسندگان غیر متعهد عیاشان و شهوترانان و مدعیان آزادی، اسلام را طرد می‌کنند چون مانع اهداف آنهاست... ارزشهای اسلامی برای این افراد کمترین مفهومی ندارد و لذا با شدت تمام تلاش می‌کنند تا وضعیت خانواده‌ها، مدارس و تفریحگاهها را همچون ۱۲ سال قبل، از مظاهر فساد پر کنند و از طریق بی‌حجابی و هتک حرمت حجاب، رواج موسیقی‌های مبتذل و شهوت انگیز، نشر کتابها و مجلات ضد اسلام و انقلاب، اسلام آمریکایی را مطرح کنند، متأسفانه الان مجلاتی فعالیت می‌کنند که مسئولیت خود را مبارزه با انقلاب می‌دانند.»

در سال ۷۰ در صفحات مطبوعات کشور، بحثهای فراوانی درباره سیاستهای فرهنگی دولت درج می‌شد و عده‌ای در مخالفت و بسیاری در موافقت با سیاستهای وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی - سخن می‌گفتند.

مخالفان سیاستهای فرهنگی معتقد بودند که با هیچ منطقی نمی‌توان اجازه عرض اندام به مخالفان اسلام و انقلاب را داد و آنان را بر حوزه‌های فرهنگی - بتدریج - مسلط ساخت. موافقان سیاستهای فرهنگی دولت پاسخ می‌دادند که اولاً باید آزمو، خطا کرد تا آنچه درست است جوله کند ثانیاً در مقابل خطر ماهواره‌ها که در پیش است باید این مقدار تساهل و تسامح را پذیرفت. ثالثاً تنها هنرمندان حق اظهار نظر در امور هنری را دارند رابعاً با انتخاب چند صفحه از یک کتاب یا چند صحنه از یک فیلم نمی‌توان درباره کلیت آنها نظر داد. در مقابل منتقدین دولت معتقد بودند که این سخنان هرگز پاسخ انتقادات محسوب نمی‌شوند و با این گونه کلی‌گوییها و فرار از پرداختن به مصادیق نمی‌توان خودکشی را از ترس مرگ تجویز کرد.

آنان تأکید می‌کردند که تحجر و سطحی‌اندیشی خطرناک است اما رها کردن عرصه فرهنگ و نظارت دقیق نداشتن بر توان فرهنگی خطرناکتر است و باید با این خطر مقابله شود.

#### قسمت هجدهم

کارکرد مجلس سوم به گونه‌ای بود که طیف راست و جناح فعال در دو دولت را به یکدیگر نزدیک کرد. اشاره به برخی از این کارکردها می‌تواند تا حدودی بیانگر علت ائتلافی باشد که در میان دو طیف مذکور صورت گرفته بود.

مجلس سوم به ریاست حجت الاسلام والمسلمین کروبی، خود را مخالف سیاستهای اقتصادی و نیز سیاستهای خارجی و داخلی دولت آقای هاشمی معرفی می‌کرد ولی این امر هیچگونه بروز خارجی مؤثر به ویژه در زمینه تدوین و تصویب قوانین نداشت. در واقع مجلس سوم برنامه پنجساله اول را بدون معطلی تصویب کرد، به کابینه پیشنهادی رئیس جمهور رأی اعتماد داد، برنامه‌های بودجه سالانه را بدون ایجاد تغییرات جدی تصویب کرد، استیضاح وزرا را بندرت در دستور کار قرار داد، تحقیق و تفحص از عملکرد دولت را جدی نگرفت، تخلفات دولت از برنامه اول را مورد توجه قرار داد و گزارش عملکرد داده‌خواست و خلاصه آن که مجلس سوم به صورت جدی و با استفاده از اهرمهای قانونی با اقدامات، برنامه‌ها و سیاستهای دولت هاشمی، مخالفت نکرد و ظاهراً برای آن که متهم به کارشکنی نشود حتی همراهی خوبی نیز با دولت داشت اما به خاطر آن که توپخانه‌اش دائماً شلیک می‌کرد، متهم به مخالفت با دولت آقای هاشمی بود یعنی نطقهای قبل از دستور مجلس، دائماً علیه سیاستهای دولت نشانه می‌رفت و نمایندگان به صورت جدی به نقد عملکرد دولت در زمینه مسائل اقتصادی و سیاست خارجی می‌پرداختند. این امر باعث شد که تصویر ذهنی مردم از مجلس، مثبت نباشد زیرا درباره دولت آقای هاشمی در آن سالها، حسن ظن وجود داشت و امیدهای مردم به این دولت برای ایجاد رفاه و اصلاحات اقتصادی بسیار زیاد بود و طبعاً این تلقی که مجلس در کار دولت، کارشکنی می‌کند و با سیاستهای آن همراهی ندارد، به زیان مجلسیان تمام می‌شد.

عوامل دیگری نیز بر وجهه مجلس سوم تأثیر منفی داشت که از آن جمله می‌توان به مواضع تند و افراطی برخی از عناصر طیف چپ در حوزه سیاست خارجی اشاره کرد. مواضع تند افرادی چون خلخالی و عوامل دیگری نیز بر وجهه مجلس سوم تأثیر منفی داشت که از آن جمله می‌توان به مواضع تند و افراطی برخی از عناصر طیف چپ در حوزه سیاست خارجی اشاره کرد. مواضع تند افرادی چون خلخالی و محتشمی علیه آمریکا در جنگ خلیج فارس، به حمایت از صدام و نوعی ناسنجیدگی و مصلحت‌ناشناسی تفسیر شد. همچنین مخالفت این طیف با گسترش رابطه با کشورهای اروپایی از جمله انگلیس و نیز دولتهای همسایه نظیر

عربستان، باعث می‌شد که تصویر یک انزواطلب سیاسی از طیف چپ در اذهان به وجود آید، انزواطلبانی که می‌خواهند بر دور کشور حصار بکشند و روابط بیرونی آن را قطع کنند و با این سیاست، بر مشکلات اقتصادی کشور بیفزایند.

در همین راستا، مواضع انقلابی و رادیکال عناصری چون محتشمی درباره کنفرانس سازش فلسطینیان و اسرائیل، قابل ذکر است به دنبال تشکیل کنفرانس مادرید با هدایت جرج بوش رئیس جمهوری آمریکا و توافق اسرائیل و سازمان آزادی‌بخش فلسطین برای دستیابی به صلحی همه جانبه، اعتراض سراسری مسلمانان علیه سازش با اسرائیل، پدیدار شد و در ایران هم نیروهای سیاسی مخالف روند صلح، به محکوم کردن این اقدام خیانتکارانه عرفات پرداختند. در این میان محتشمی در یک موضع‌گیری صریح و تند اعلام کرد که جرج بوش رئیس جمهوری آمریکا و همه شرکت‌کنندگان در کنفرانس مادرید محکوم به مرگند و باید توسط انقلابیون به سزای این خیانت خود برسند. این مواضع از سوی گروه‌های رقیب، نوعی افراطی‌گری و تندروی بی‌حاصل تفسیر شد و چنین تبلیغ کردند که جریان چپ و افراطی با این مواضع در صدد مشکل‌آفرینی برای دولتند و آنان معتقد بودند که اینگونه موضع‌گیری باعث می‌شود که دولتهای اروپایی برای همکاری اقتصادی با ایران دچار تردید شوند و ایران را کشوری جنگ طلب و تهدیدی برای امنیت منطقه و منافع خودشان تلقی کنند و این خواست اسرائیل و آمریکا است.

برخی از مسائل داخلی نیز وجهه نمایندگان مجلس سوم را در نزد معتقدان به خط امام مخدوش می‌ساخت که نمونه مهم آن، ملاقات عده‌ای از نمایندگان مجلس با آیت الله منتظری بود. در اواسط سال ۷۰، قریب ۱۰۰ نفر از نمایندگان مجلس سوم در یک اقدام ناباورانه، به صورت دسته جمعی به دیدار آیت الله منتظری رفتند. در این زمان هنوز حساسیت مردم و نیروهای انقلابی نسبت به آقای منتظری بسیار زیاد بود و از وی به عنوان چهره طرد شده از سوی امام خمینی یاد می‌شد. در میان نمایندگان مجلس، شاید حدود ۹۰ نفر پس از رحلت امام به مرجعیت آقای منتظری معتقد شده بودند و از وی تقلید می‌کردند که عموم آنان را افراد متعلق به طیف چپ تشکیل می‌دادند. به نظر این عده، امام خمینی به خاطر دور نگه داشتن آیت الله منتظری از مسئله رهبری آینده آن تصمیم تاریخی را گرفتند و اصلاً قصد کنار گذاشتن همه جانبه وی را نداشتند و به همین دلیل توصیه کردند که آیت الله منتظری با درس و بحث خود به حوزه و نظام گرمی ببخشند. این عده از نمایندگان، با این تحلیل که امام به عدالت آقای منتظری باور داشتند و بنابراین می‌توان وی را مرجع تقلید قرار داد، در بحث تقلید به وی مراجعه کردند. بتدریج این بحث از سوی برخی از نمایندگان مجلس مطرح شد که باید زمینه استفاده از نظرات آقای منتظری دوباره فراهم شود و مشخصاً مرتضی الویری - رئیس

کمیسیون برنامه و بودجه مجلس - در نطقی اعلام کرد که برای حل معضلات نظام، باید به نظرات فقهی وی مراجعه کرد و این به معنای تحقق سخن امام راحل در زمینه «گرمی بخشیدن به نظام» است به دنبال این زمینه سازیها و با هدایت افرادی از هیئت رئیسه مجلس از جمله هاشمیان والوبری، دیدار دسته جمعی نمایندگان با آیت الله منتظری صورت گرفت و باعث برانگیختن اعتراضات گسترده جریانهای سیاسی منتقد شد. در این میان به ویژه طیف راست فرصت را غنیمت شمرد و برای حذف طیف چپ از صحنه سیاسی و زیر سوال بردن اعتبار نمایندگان آن جناح در مجلس وارد عمل شد و این اقدام نمایندگان ملاقات کننده را برای مقابله با نظرات امام راحل و به صحنه آوردن دوباره آقای منتظری قلمداد کرد. اطلاعاتها و بیانیه‌های گروههای سیاسی موسوم به راست و مقالات متعدد روزنامه‌ها و نطقهای قبل از دستور برخی از نمایندگان این طیف، جملگی «همین سخن را القا می‌کردند. در مقابل عناصر طیف چپ از این ماجرات تحلیل واحدی نداشتند. برخی کاملاً از این اقدام نمایندگان دفاع می‌کردند و معتقد بودند که این ملاقات، با دیگر ملاقاتهایی که با آقای منتظری صورت گرفته و می‌گیرد، تفاوت جدی ندارد. مگر برخی از اعضای جامعه مدرسین و دیگر شخصیت‌های سیاسی و مذهبی نظام با آیت الله منتظری ملاقات نمی‌کنند؟ پس چرا نمایندگان مجلس که مقلدین وی هستند، حق چنین ملاقاتی را نداشته باشند؟ عده‌ای دیگر از نیروهای طیف چپ که مخالف سیاستهای اقتصادی و خارجی دولت هاشمی بودند و همچنان بر مواضع خط امام تأکید می‌کردند، این ماجرا را بهانه‌ای برای کنار گذاشتن طیف چپ می‌دانستند و معتقد بودند: «تردیدی وجود ندارد که از نظر پیروان حقیقی خط امام هر گونه حرکت در جهت خلاف نظرات موکد حضرت امام (ره) نوعی انحراف است. اگر چه این کار با اتکاء و استناد به بخشی از سخن امام باشد. بدون شک بر اساس رهنمود حضرت امام (ره)، همانگونه که طرح سیاسی ایشان (آیت الله منتظری) پذیرفته نیست توهین به ایشان نیز از جانب هیچکس پذیرفته نمی‌باشد. کل طیف جانبداران انقلاب امروز با انواع تهاجم‌ها و ترفندهای پیچیده مواجه است. از برنامه‌های طراحی شده جناح‌هایی که نشان داده‌اند به هر قیمت و با هر وسیله‌ای مشتاق متلاشی کردن جناح خط امام هستند. نباید غافل بود. بزرگنمایی این ماجرا و حتی ایجاد آن می‌تواند یک اقدام حساب شده برای گشودن عرصه‌ای انحرافی در مبارزه سیاسی مشروع و مفید موجود باشد. بدون شک هدف عده‌ای این است که بدین وسیله پشتوانه مردمی را از جناح اعتقادی راحت تر «حساب این جناح را برسند.»

در عین حال اینان دخالت امثال الویری در این ماجرا را سوال برانگیز می‌دانستند و می‌گفتند: «برادری که خود از طراحان و مبلغان برنامه‌های اقتصادی و سیاسی دولت فعلی بوده و هست و علی القاعده مشکل خطی و سیاسی چندانی با جریانهای حاکم کنونی ندارد، (مرتضی الویری)

نباید به خود اجازه بدهد که جناح خط امام مجلس را در وضعیتی قرار دهد که نه قادر به اعتراض باشند نه قادر به سکوت.»

همه این اعلام مواضع در تأیید یا رد اقدام نمایندگان مجلس در ملاقات دسته جمعی با آیت الله منتظری این نتیجه منفی را برای نیروهای موسوم به چپ داشت که اعتماد مردم به آنها را مخدوش کرد و تا حدودی پایگاه مردمی آنها را از دستشان خارج کرد.

انتخابات مجلس چهارم در چنین فضایی به بحث روز مبدل شد و تدارکات لازم نظام و گروههای سیاسی برای برگزاری آن فراهم آمد.

#### مطرح شدن بحث نظارت استصوابی

مدتها قبل از آن که انتخابات مجلس چهارم به مرحله اجرایی برسد، بحث نحوه نظارت شورای نگهبان بر انتخابات مجلس به یک بحث روز مبدل شد. پیش از این در جریان انتخابات مجلس سوم، میان شورای نگهبان و وزارت کشور (به وزارت سید علی اکبر محتشمی) بر سر نحوه نظارت و مشخصاً نحوه تأیید و رد صلاحیت نامزدها، اختلاف نظر پیش آمده بود. وزارت کشور معتقد بود که هیئت اجرایی، مسئول اولیه تأیید یا رد صلاحیتهاست و هیئت‌های نظارت فقط در مورد افراد رد صلاحیت شده از سوی هیئت‌های اجرایی می‌توانند اعلام نظر کنند و احراز صلاحیت افراد تأیید شده از سوی هیئت‌های اجرایی برای حضورشان در رقابت انتخاباتی کافی است. اما شورای نگهبان با تفسیری متفاوت، معتقد بود که حتی افراد تأیید شده از سوی هیئت‌های اجرایی را هم می‌توان رد صلاحیت کرد.

در تاریخ ۲۳/۲/۷۰ آیت الله غلامرضا رضوانی عضو فقهای شورای نگهبان و رئیس هیئت مرکزی نظارت شورای نگهبان بر انتخابات، با نگارش نامه‌ای خطاب به شورای نگهبان نظر تفسیری آن شورا را درباره نحوه نظارت بر انتخابات در خواست کرد در نامه آیت الله رضوانی آمده است. «نظر به اینکه امر انتخابات از امور مهمه کشور است و امت اسلامی با رشد انقلابی در تمام دوره‌های اخذ رأی به نحو چشمگیر در انتخابات شرکت نموده‌اند و من بعد نیز باید به نحوی عمل شود که حضور آزادانه مردم همچنان محفوظ بماند و این امر مستلزم نظارت شورای نگهبان است تا در تمام جهات، رعایت بی‌طرفی کامل معمول گردد و در این خصوص در کیفیت اجرا و نظارت گاهی شائبه تداخل مطرح می‌گردد بنا به مراتب استدعا دارد نظر تفسیری آن شورای محترم را در مورد مدلول اصل نود و نه قانون اساسی اعلام فرمایند.»

«نظارت مذکور در اصل ۹۹ قانون اساسی استصوابی است و شامل تمام مراحل اجرایی انتخابات از جمله تأیید و رد صلاحیت کاندیداها می‌شود.»

بعدها تأیید صلاحیت نامزدهای انتخاباتی مجلس چهارم بر اساس همین تفسیر شورای نگهبان صورت گرفت.